

پروترهای جهان متحد شوید!

# دنیا

۷

مهر ۱۳۵۶

در این شماره:

- فضای سیاسی کشور ما در ماههای اخیر (۲)
- يك بیانیه تاریخی (۱۰)
- درباره یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین (۱۳)
- سلطنت استبدادی کابوس است نه قره ایزدی! (۱۶)
- انقلاب کبیر سو سیالیستی اکتبر و جنبشهای رهاشیش در ایران (۲۶)
- گوشه هائی از وضع کنونی تآتر در ایران (۳۴)
- پیشینه رخنه مناسبات سرمایه داری در کشاورزی ایران (۴۲)
- آزادی انتخاب یا انتخاب آزادی (۵۱)
- در حاشیه یازدهمین جشن هنر شیراز و نمایش "خوک، بچه، آتش" (۵۶)
- مصاحبه شاه با خودش — طنز (۵۸)
- يك کتاب سودمند درباره تمدن کهن ایرانی — تقریظ کتاب (۶۰)

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران  
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال چهارم (دوره سوم)

## فضای سیاسی کشور ما در ماههای اخیر

در ماههای اخیر ما شاهد آن هستیم که فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در قیاس با ۱۳ سال گذشته باشتابنسبی در حال گسترش است . از یکسو رژیم زیر فشار تشدید تناقضات درونی جامعه و تغییر پیرامون اشتاب تناسب نیروها در جهان ، بسود نیروها و جنبش های ملی و دموکراتیک و به زیان رژیمهای ارتجاعی و استبدادی وابسته به امپریالیسم ، مجبور شده است در زمینه تحمیل اختناق و استبداد دست به عقب نشینی های محدودی بزند و در همین حال ، به منظور کااستن از فشار نیروهای ضد رژیم استبدادی ، به یک رشته مانورهای موزیانه و مردم فریب متوسل شود ، بااین هدف که در صورت تشدید بیشتر فشار ، عقب نشینی ها را در چهارچوب حفظ مواضع عمده رژیم استبدادی شاه نگهدارد . از سوی دیگر نیروهای مخالف رژیم استبدادی ، در آغاز باگامهای مردم و کمکم باگامهای جدی تر ، در جنبه نسبتا پهنای به جنبش درآمده اند . این جنبه بسیار رنگارنگ است و در آن گروه ها و دسته ها عناصری با انگیزه ها و اهداف فهای گوناگون شرکت دارند .

### ۱ - تشدید تناقضات درون جامعه - گسترش بیسابقه ناخشنودی مردم

بویژه در دو سال گذشته علیرغم درآمد هنگفت نفت نتایج دردناک و خانمان برانداز سیاست اقتصادی ضد ملی رژیم شاه بیش از پیش نمایان و بر اثر آن شیرازه اقتصاد کشور هر روز بیش از روزی پیش در چاراهم گمستگی گردید . این سیاست که پایه عمده اش بر غارت بی بند و بار ثروت ملی میهن ما و در رجه نخست درآمد هنگفت نفت بدست شاه و خانواده و همدستان و کارگزارانش در دستگاه ارتش و ساواک و دولت و همچنین بدست کلان سرمایه داران بخش های گوناگون اقتصاد از یکسو و بازگذاشتن دستفارتگران امپریالیستی و پیش از همه امپریالیسم امریکا از سوی دیگر استوار است ، موجب شد که میلیاردها از درآمد ملی بصورت های گوناگون از کشور خارج شود . تنها چند نمونه زیر یعنی بیش از ۳ میلیارد دلار که برای خرید اسلحه از امریکا و نزدیک به ۳ میلیارد دلار که برای خرید اسلحه از انگلستان و فرانسه و آلمان غربی به جیب انحصارهای اسلحه سازی امپریالیستی سرازیر و سهم کلانی از آن بصورت حق کمیسیون بدلای طوفانیان به حساب شاه ریخته شده ، بیش از یک میلیارد دلار هزینه کارشناسان نظامی امریکائی در ارتش ایران و همچنین بیش از ۳۲ میلیارد تومان سرمایه ای که تنها در یکسال گذشته چپا و لگران داخلی به بانکهای خارجی منتقل ساخته اند ، نشانه هائی

از عرض و طول عجیب این غارتگری رانسان میدهند .  
 همه میدانند که غارت انحصاری امپریالیستی تنها محدود به فروش اسلحه نیست . اینان  
 از راه فروش کارخانه ها و تاسیسات کهنه و وارزه نظیر کارخانه های برق و یا خودرو بارفاسد شده و غیر  
 قابل استفاده مانند گوشتهای بیخ زده و گند افتاده به بهای سرسام آور و همچنان از راه سرمایه  
 گذاری در تاسیسات صنعتی ( کارخانه های مونتاژ اتومبیل ، یخچال . . . ) و استعمار و حشیانه  
 زحمتکشان ایران و فروش کالا و خدمات به قیمتگران هرسال میلیارد ها از درآمد ملی ما را چپاول میکنند  
 و به کشورهای امپریالیستی منتقل میسازند .

بیش از ده و از ده سال سیاست اقتصادی بی بند و بار و ضد ملی رژیم ، غارت بیکران طبقات  
 حاکمه در سایه مسلسل ها و شکنجه گاههای ساواک که صدای هراتنقاد کننده و مخالفی را با گلوله و  
 یا با شوک برق و شلاق خفه میکردند ، وضع درهم و برهم کنونی اقتصادی را بدنبال خود آورد . تنها  
 یک چند از میوه های زهرآلود این درخت جهنمی عبارتند از : گرانی غیر قابل تصور ما محتاج عمومی ،  
 خوراک ، پوشاک و مسکن ، بهم ریختگی در آموزش و پرورش و بهداشت ، بهم ریختگی در اقتصاد صنعتی  
 کشور ، در نتیجه از کار افتادن تاسیسات وارزه برق که بدلالی کلان دزدان خانواده شاه و همدست  
 نشان به بهای چندین برابر بهای متوسط بین المللی و بدون مناقصه از انحصارهای امپریالیستی  
 خریداری شده بود . سفته بازی غیر قابل تصویری که در فاصله دو تا سه سال زمین  
 خواران میلیارد ها و میلیارد ها از محصول کار زحمتکشان را بدون کوچکترین زحمتی بجهت زده و به  
 بانکهای کشورهای امپریالیستی حواله کرده اند ( بعنوان نمونه در مشهد قطعه زمینهایی که چهار  
 سال پیش به بهای ۳۵۰۰ و ۴۰۰۰ تومان خریداری شده در آغا زانستان امسال به ۶۰۰ هزار  
 و ۸۰۰ هزار تومان فروخته شده است ) . داد و فریاد های تبلیغاتی رژیم که با " فرمان های شاهانه  
 انقلاب " آغاز گردید و مبارزه با گرانفروشی ، بورس بازی زمین و . . . را جار میزد با تمام بوق و کرنای  
 گوشخراش دستگاها ی رادیو تلویزیون ایران نتهناردی را دانکرد ، بلکه همه درست در جهت  
 عکس ادعای شاه اثر کرد . یعنی مبارزه با گرانفروشی افزایش قیمتها را سریعتر و شدیدتر کرد ، مبارزه  
 با فساد ، فساد را چند برابر دامن زد و مبارزه با سفته بازی زمین قیمتزمین را بطور سرسام آوری به بالا  
 جهانند .

نتیجه همه این هارشد بهیسا بقه ناخشنودی مردم است که همه شاهد آن هستیم . ای—  
 ناخشنودی دیگر تنها به طبقات زحمتکش کارگران و دهقانان و آموزگاران و کارمندان پائین رتبه  
 محدود نمیشود و ویژگی رشد ناخشنودی در دو سه سال اخیر اینست که گام به گام قشرهای متوسط و حتی  
 مرفه جامعه را در بر میگیرد و هر روز بیشتر دامنه می یابد .

بعواضات این تغییرات در دوردن جامعه ایران ، در جهان هم در دو سه سال اخیر در جهت  
 گسترش مبارزات آزاد بیخش در موکراتیک و ملی ، در جهت تضعیف امپریالیسم ، در جهت سرنگون شدن  
 رژیمهای آدمکش استبدادی در گرو گونیهایی چشمگیری رخ داده است . در اروپا بدنبال مرگ رژیمهای  
 فاشیستی یونان و پرتغال ، رژیم سیاه فرانکونیاز بگور سپرده شد . در آفریقا علیتر غم همه دساتر امپریا-  
 لیستی کشورهای آزاد شده از استعمار استبداد مانند موزامبیک ، آنگولا ، کینه بیسائو و حبشه با وجود  
 دشواری راهی که در پیش دارند مواضع خود را هر روز محکمتر میکنند و آزاد ی زیمبابوه و نامیبیا از زنجیرهای  
 اسارت رژیمهای نژادگرا که در استان رژیم ایران و جنوب آفریقا هستند ، در پیش است . در آسیای  
 شرقی کشورهای سوسیالیستی ویتنام و لاوس با گامهای محکم پیروزی تاریخی خود را هر روز محکمتر  
 میسازند .

در جهان کنونی که درهاکشور بزرگ و کوچک جهان سوم در کنار مواصلات کشورهای سوسیالیستی از آزادی و صلح و پیشرفت دفاع میکنند و در پیش از صد کشور جنبشهای دموکراتیک و ملی فعالیتها را ادامه داده و چشمگیر دارند، دیگر برای امپریالیستها دشوار گردیده و هر روز شوارتر میشود که از رژیمهای سیاهی مانند رژیم استبدادی شاه ایران، رژیمهای نظامی برزیل در زمینهها فاشیستی افریقای جنوبی ورود زیاعلتنا پشتیبانی کنند. برعکس محافل امپریالیستی برای خام کردن و غافل ساختن تودههای میلیونی کشورهای خود و افکار عمومی جهان مجبورند حتی گاه بیگانه به انتقال صریح از این رژیمها دست بزنند. علت اینهم روشن است. هنگامیکه اقتصاد امپریالیستی در تار انواع بحرانهای پایان ناپذیر دستوپا میزند و هر سال میلیونها به خیل بیکاران ( که هم اکنون تعدادشان در کشورهای رشد یافته اردوگاه امپریالیستی نزدیک به ۲۰ میلیون نفر شده است ) دفاع از "دموکراسی" توخالی بورژوازی بیگانه حلوای دهان شیرین کنی است که امپریالیسم میتواند برابر پیشرفت بدون وقفه و تزلزل ناپذیر اقتصاد کشورهای سوسیالیستی در مقابل مردم کشورهای خود بگذارد. علاوه بر این انتقاد از رژیمهای استبدادی مانند رژیم شاه در مطبوعات کشورهای امپریالیستی انعکاس نگرانی آن محافل امپریالیستی است که در ورین تر هستند و از آن میترسند که با بقاء چنین رژیمهایی آنها در جهان مانند ایران که دارای اهمیت زیاد برای امپریالیسم جهانی است حالت انفجاری بوجود آید و پیش از آنکه آنها بتوانند گلبم خود را از آب بیرون بکشند، سیل نیرومند جنبش مردم همه قصرهای غارتگران بیگانه خودی را درهم بکوبد.

## ۲ - عقب نشینی اجباری و مانورهای رژیم

در تازمیر این دوره شته عوامل درونی و جهانی، یعنی شدت یافتن آشفتگی اقتصادی و وزارت ثروت ملی، افزایش بیسابقه ناخشنودی مردم از رژیم و فروکش نسبی کابوس وحشت از ساواک در درون کشور و ادامه گرفتن انتقاد از روشهای جنایت بار استبداد شاه در سراسر جهان که تشدید اعمال فشار را برای رژیم شاه دشوار میکند، عکس العمل قشرهای گوناگون جامعه آغاز گردید و ادامه یافت. در سال گذشته اعتصابات نیرومند کاریگری در اکثر موسسات متوسط و بزرگ صنعتی انجام گرفت و با آنکه در بسیاری از موارد باشدت عمل و خشونت ماموران ساواک و ژاندارمری و روبرو گردید و تعداد زیادی کشته، زخمی، زندانی و تبعید گردیدند، موج این اعتصابات فروکش نکرد و در اغلب موارد با پیروزیهای نسبی پایان یافت.

فعالیت سیاسی گروههای گوناگون از مدتی پیش بصورت پخش نامه های سرگشاده با محتوی انتقادی کم و بیش شدید نسبت به سیاست رژیم و نبودن آزادی آغاز گردید و هر روز دامنه اش گسترش بیشتری پیدا میکند.

گروههای سیاسی وابسته به بورژوازی ملی که بیشتر از دو روزه سال از هرگونه فعالیت محروم بودند به جنب و جوش افتاده و در فکر سازمان دادن به کار سیاسی خود هستند.

محتوی نامه های سرگشاده عناصر مخالف رژیم چیز تازه ای نبود. سالهاست که نشریات مخفی حزب توده ایران به پرده دری از جنایات و آزاد یکشی و غارتگری هیئت حاکمه ایران و سرسپردگی اش به امپریالیستها مشغولند. تازگی این پدیده تنها در اینست که در گذشته رژیم انتشار هر یک از این پرده در بهار با زندان و شکنجه و اعدام پاسخ میداد ولی از جندی پیش با اینطرف مجبور شد است لاقول برای دورانی و در مورد کسانی که میدانند هیچگونه وابستگی به حزب توده ایران ندارند، این افزارهای خور و آلود را بکار نهند از.

بعواضات این عقب نشینی رژیم مجبور شد تعدادی از هزاران زندانی سیاسی را آزاد کند ، در آغاز کسانی را که مدت تها پیش در وان محکومیتشان بسر رسیده بود و بعد احتی عده ای از محکومینی را که هنوز مدت محکومیتشان پایان نیافته بود . شاه میگوید این آزاد کردن بخشی از زندانیان سیاسی را بحساب بشر دوستی خود بگذارد ولی کسی نیست که نداند رژیم مجبور شده است دست یابن اقدام بزند تاز شکل گرفتن ناخشنودی هزاران خانواده زندانیان سیاسی جلوگیری کند ، عده ای را آرام سازد و عده دیگری را امید وار کند و همچنین از تاثیر بدی که اعمال ضد انسانی و غیر قانونی آن در ایران و جهان باقی گذارده است ، بکاهد .

رژیم مجبور شده است در رفتار مامورین شکنجه و مرگ ساواک و پلیس و ژاندارم با مردم که تا چند ماه پیش با خشونت بی نظیری بمانند ارتش اشغالگر فاشیستی عمل میکردند تاحدی تجدید نظر کند و بآنها دستور دهد که رفتار بهتری با مردم داشته باشند تا خشم مردم را بیش از این برنیا نگیرند . در زندانها نیز رفتار با زندانیان سیاسی تغییراتی کرده و از ترس افکار عمومی درون کشور و بیرون از مرز های آن ، بمامورین دستور داده شده است که رفتار دیگری با زندانیان داشته باشند .

رژیم ضمن این عقب نشینی اجباری از ترس اینکه مباراتظارها ناخشنودی مردم دامنه پهنای خود بگیرد از هر سو میگوید محکم کاری کند و این محکم کاری در درجه اول متوجه آنست که ارتظارها ناخشنودی طبقه کارگر و بیوزنه کارگران موسسات بزرگ صنعتی جلوگیری بعمل آید . همه میدانیم که در ماههای اخیر سختگیری در کارخانه های بارتب شدت یافته ، نیروهای ساواک مامور سرکوب کارگران بطور محسوس تقویت یافته ، از انتشار اخبار مربوط به اعتصابات کارگری بشدت جلوگیری بعمل میآید . رژیم میگوید این روح نمایان شدن ناخشنودی بهار در چهارچوب طبقات متوسط و لیبرال های جامعه ایران نگردد و مانع از بسط آن بمیان توده های وسیع مردم و در درجه اول کارگران صنعتی گردد .

تغییر کابینه را باید هم عقب نشینی و هم مانور دانست . عقب نشینی شاه است از این جهت که بالاخره شاه مجبور شد یکی از کارگزاران اصلی خودش را زیر فشار افکار عمومی ، زیر تاثیر دهم ریختگی اقتصادی و اجتماعی که در دوران حکومت هویدا که بر پایه اجرای " منویات شاهانه " طی ۱۳ سال سوکری با زور ساواک به کشور ما تحمیل شد از خط اول جبهه ضد خلق خارج سازد و عالتا در جای مطمئن تری که کمتر مورد حمله قرار گیرد جای دهد . ولی این اقدام در عین حال مانوری بیش نیست ، باین معنی که شاه نه برای اینکه سیاست ضد ملی هویدا که همان سیاست ضد ملی خود او است او را از نخست وزیر برکنار کرد و آموزگار را بروی کار آورد که اشتباهات گذشته را درست کند ، بلکه هدف اصلی این تغییر کابینه اغفال مردم است . در حقیقت با تغییر کابینه هیچ چیز عده ای تغییر نکرده است . روند پرشتاب غارتگری ثروتهای ملی ، تشدید استثمار ، روند تسلیم منافع ملی مابه امپریالیستها و بیوزنه به امپریالیستهای امریکائی ، گرانی سرسام آور و روز افزون و مسائل معیشت مردم ، نگهداری مواضع عده اختناق سیاسی و پیش از همه سازمان جهنی ساواک - همه و همه بجای خود باقیست و ادامه دارد . تنها هویدا نماینده سازمان های جاسوسی بین المللی که بنا به مشهوره محافظ صهیونیستی و فراماسونی وابسته است بجای من تری منتقل شد و آموزگار که همه میدانند مانند انصاری از سالها پیش شناسنامه امریکائی گرفته و با سازمان " سی . ای . آ " ارتباطات نزدیک دارد ، بجای او آمده است . رژیم کوشیده است تنهارنگ و روغن تازه ای به این بساط شوم و سیاه استبدادی خود بزند و بر این محتوی زهر آگین پوسته تازه ای بکشد .

همینطور است سروصدای مربوط به آزادی مطبوعات ، آزادی افکار که نمایندگان برجسته رژیم مانند آموزگار و انصاری در باره آن داد سخن میدهند . رسماً اعلام شده است که به سان سر مطبوعات

به صورت گذشته یعنی زمانیکه هر مقاله سیاسی و مطلب مهم روزنامه‌های مجاز قبل از انتشار به‌سوا و میرفت و پس از تایید چاپ میشد پایان داده شده است و اکنون تنها سردبیران روزنامه‌ها ( که همه در ارتباط نزدیک با ساواک کار میکنند ) مستقیماً مسئول بررسی سیاسی مقالات و مطالب هستند، ولی . . . تا محرف در این " ولی " است . همانطور که میدانیم وزارت اطلاعات که شعبه علنی ساواک است یک بخشنامه ۲۱ ماده‌ای به‌همه روزنامه‌ها فرستاده و در این بخشنامه همه امکانات خبرنگاری آزاد از روزنامه‌ها را سلب کرده است . وزیر اطلاعات که خود از کارگزاران ساواک است هر هفته، مدیران مسئول را احضار میکند و آنان را در مورد خبرهای کوچکی که گاه از آنها حلقه سانسور داخلی سازمان روزنامه‌ها میگذرد مورد بازخواست و " سرزنش " قرار میدهد .

بیانات شاه هم در مصاحبه ۲۰ شهریور خود با سردبیر کیهان در همین چهارچوب است . او با پرورشی بی نظیری که تنها مختص خود او و نخست وزیرانش مانند هوایداد و آموزگار است ، ادعا میکند که گویا در ایران ساواک زده آزاد و کلام آزاد و مطبوعات بیشتر از هر کشور دیگر وجود دارد و روزنامه‌ها حق دارند هراتقادی دارند بنویسند و اضافه میکند که البته این انتقادات همه پوچ و بی معنا هستند . او میگوید :

" در باره آزادی قلم هم باید بگویم که برخلاف تصور کاریکاتورست کیهان که یا روزانشان میدهد که با قلمش منتظر چراغ سبزه است ، هر چه دلتان میخواهد می نویسد ( نمود بالله ! ) . اصلاً ما خودمان طالب بهمین وضع هستیم چون مخالفان انقلاب چیزی ندارند که بگویند و هر حرفی که بزنند جواب درست و حسابی دارد . همیشه کسانی هستند که جواب حرفهای مضحک و بی پایه را بدهند " ( البته منظور آقای " آریامهر " سهپدید نصیری و آد مکشانش است ) .

با این ترتیب میتوان خلاصه کرد که رژیم زیر فشار یک رشته عوامل درون و بیرون کشور مجبور شده است دست به عقب نشینی هائی بزند ولی در عین حال میکوشد با یک رشته مانور این عقب نشینی را تا آنجا که ممکن است در سطح نگهدارد و مواضع اصلی رژیم استبدادی و سیاست ضد ملی خود را کماکان حفظ کند و مترصد لحظه‌ای باشد که بتواند دوباره وضع گذشته نزدیک را برگرداند .

### ۳ - رشد جنبش ضد استبدادی

بدون تردید همین عقب نشینی‌های رژیم هر اندازه سطحی و هر اندازه کوتاه مدت هم که باشد یک پیروزی مهم نیروهای هواداران آزادی و مخالف رژیم استبداد محمد رضا شاه است که بهیچوجه نباید بدان کم بهاداد . برعکس باید کوشید تا از امکانات محدودی که در نتیجه این عقب نشینی پیدا شده است بسود مردم استفاده کرد و با تجهیز همه نیروها دشمنان خلق را به عقب نشینی‌های بیشتری واداشت و راه را برای رسیدن به هدف مشترک همه نیروهای هواداران آزادی یعنی برانداختن رژیم استبدادی محمد رضا شاه و استقرار دموکراسی استوار ساخت .

ما شاهد آن هستیم که در سایه همین عقب نشینی نسبی و کم دامنه و تحمیل شده به رژیم امروز در ایران امکانات محدودی برای فعالیت‌های سیاسی در چهارچوب هواداری از آزادی‌های دموکراتیک پیدا شده است و گروه‌ها و عناصر گوناگونی با انگیزه‌ها و اهدافی بکلی گوناگون پابمیدان فعالیت سیاسی گذاشته‌اند و این فعالیت هر روز دامنه بیشتری پیدا میکند .

ویژگی‌های این فعالیت رنگارنگ کدامند ؟ اولین و مهمترین ویژگی این فعالیت که بنظر حزب ما مثبت و عمده است اینست که تقریباً همه بخش‌های صادق این فعالیت‌ها در جهت پایان دادن استبداد

ساواک زده شاهوتامین آزاد بهای دموکراتیک است، صرفنظر از اختلافات و چند دستگی در شیوه فکری و شیوه های عمل.

این همان ویژگی مثبتی است که همفئروهای راستین هواداران آزادی باید در تقویت هر چه بیشتر آن بکوشند و در این راه تا آنجا که به مواضع اصولی هر کدام زبانی نرساند، در زمینه اختلافات غیر اصولی آماده گذشت متقابل و سازش متقابل باشند.

ویژگی دومی که عامیت ویژگی اول را ندارد ولی اهمیت آن بهمان اندازه زیاد است، آمادگی برای همکاری همفئروها در جنبه ها و واحدها برای مبارزه علیه استبداد است. در این زمینه پدیده بسیار امید بخش و پراهمیتی در جنبه مبارزان انقلابی ایران بوقوع پیوسته است.

کوششهای چندین ساله حزب توده ایران برای ایجاد وحدت عمل میان نیروهای انقلابی هواداران را طبقه کارگر ایران به اولین شمره خود دست یافت. پس از سالها ماساها شد آن هستیم که بخش مهمی از سازمان چریکهای فدائی خلق بابررس علمی و صادقانه از راه پیموده شده و با توجه به نظریات و پیشنهادها و موضعگیریهای سیاسی و شیوههای مبارزه پیشنهادی حزب توده ایران لزوم وحدت عمل همه هواداران راه طبقه کارگر را در جنبه واحد ضد دیکتاتوری پذیرفته و همگی و در درجه اول دوستان و همسرزمان خود را برای ایجاد چنین جنبه ای فرا میخوانند.

و تأیید همه مبارزان راستین راه طبقه کارگر است که با تمام نیرو در عمیقتر و پهناتر شدن این پدیده امید بخش تلاش کنند. تلاش برای وحدت و توجه به مبارزه روزمره طبقه کارگر، برای متشکل ساختن این نیروی عظیم انقلابی ناراضی در جهت مبارزه برای برانداختن استبداد حاکم بر کشور اولین وظیفه هر فرد و هر گروه هواداران راه طبقه کارگر است. این وظیفه پر مسئولیت امروز شدیدی در تراز هر لحظه دیگر در دوران بیست و چهار ساله اخیر در برابر مبارزان راستین راه طبقه کارگر قرار گرفته است.

بموازات این پدیده مثبت در بیانیه های برخی از گروهها و عناصر فعال سیاسی دیگر هم روح لزوم توجه به هدف اصلی مبارزه یعنی پایه های استبداد احساس میشود و این نیز بنویسه خود از ویژگیهای مثبت بسیار مهم فعالیت، ای سیاسی دوران کنونی کشور است.

ولی با کمال تأسف باید گفت که این پدیده هنوز هم نیروهای ضد استبداد را فراموش کرده است. برخی از این نیروها بجای آنکه از گذشته در ناک تاریخ میهن خود مان و صد هانمونه تاریخی سایر کشورهای درگیر بگیرند و همه نیروی خود را برای برپا ساختن جنبه ای که متحدان را رسیده به اولین هدف مشترک بکار بندند از همین آغاز زبیدایش امکانات متحدی برای نمایان ساختن ناخشنودیهها بخش و گاهی بخش عمده تلاش سیاسی خود را نه در جهت اتحاد نیروها، بلکه در جهت عکس آن، یعنی در راه ایجاد تفرقه بین عمده ترین نیروهای مبارز رژیم بکار انداخته اند. تا آنجا که اینگونه تلاشهای تفرقه اندازانه بوسیله کارگزاران کهنه و نو رژیم استبدادی و امپریالیسم که همیشه در جریان اوج جنبش دموکراتیک و ملی نقش تفرقه اندازانه را ایفا کرده اند انجام گیرد جای تعجب نیست.

خود رژیم اکنون در این جهت با تمام نیرو دست در کار است و عده ای از کارگزاران خود را در این جهت بکار انداخته است.

گروهکهای مائوئیستی و تروتسکیستی در جنبه مشترکی با کارگزاران مستقیم رژیم و امپریالیسم در همین راه عمل میکنند. با وجود ضربات خورد کننده ای که واقعتاً در گرونیهای سالهای اخیر به این گرایشهای خائنه ضد مارکسیستی وارد ساخته است هنوز این جریانات زهرآلود میتوانند در میان

عناصر ناآگاه خرد به روزوازی عده ای بد و روخود جمع کنند و در راه هدف اصلی امروز خود که پشتیبانی از کیفیت ترین و جنایت بارترین ارتجاع سیاه علیه کشورهای سوسیالیستی در جهان و علیه حزب توده ایران است بفعالیت واردند . افشاء هر چه بیشترین پدیده های انحرافی شرط لازم برای فراهم ساختن زمینه اتحاد همه نیروهای راستین ضد استبداد و ضد امپریالیست است .

جای تاسف این است که بخشی از آن نیروها و عناصری که سالهای دراز صریحی در آوار رژیم سفاک و آزاد یکش محمد رضا شاه را با گوشت و پوست خود آزموده و اند روی انگیزه های گوناگون ناشی از اختلافات ایدئولوژیک و یا اختلاف نظر در راهی که پس از رسیدن به مکرسی برای تکامل بعدی جامعه ایران باید برگزید و یا حتی انگیزه های خود خواهانه و جاه طلبانه به این دام دشمن می افتند و تیزی دشمن های خود را نفع علیه رژیم بلکه علیه حزب توده ایران که پیگیرترین مبارز راه آزادی و مکرسی در ایران است و بیش از هر نیروی دیگری مورد کینه شاه و رژیم استبداد پیش میآید ، متوجه میسازند .

اینان فراموش میکنند که رژیم هنوز عقب نشینی جدی نکرده و با حفظ همه نیروهای جهنمی خود در انتظار فرصت مناسبی برای حمله مجدد به آزادی است .

اینها فراموش میکنند که شاه گرداننده اصلی رژیم استبدادی پس از ۲۸ مرداد براریکه قدرت نشسته و میداند که هرگونه مکرسی پایه های استبداد او را به لرزه در خواهد آورد و بهمین جهت با جنگ و ندادن برای حفظ مواضع استبداد خواهد کوشید .

اینها فراموش میکنند که در لحظه کنونی بدون متزلزل ساختن این تکیه گاه اصلی استبداد که هنوز هم در درون کشور هم در میان امپریالیستهای نیروی قابل توجهی برخوردار است ، نمیتوان به عقب نشینی های سطحی دلخوش کرد و نباید دلخوش کرد . اینها توجه نمیکنند که متزلزل ساختن این تکیه گاه اصلی استبداد تنها و تنها با تجهیز همه نیروهای هوادار آزادی و ویژه نیروی عظیم زحمتکشان و اتحاد عظمی همه این نیروها در جبهه ضد دیکتاتوری امکان پذیر است .

اینها فراموش میکنند که بویژه رژیم در شرایط کنونی خواستی جز آن ندارد که جبهه مخالفین خود را متفرق سازد و نیروهای اصیل این جبهه را بجان هم اندازد . مارکسیست ها را علیه نیروهای مبارز مسلمان برانگیزد ، مسلمانان را به لشکرکشی علیه مارکسیست ها و درجه اول علیه حزب توده ایران و اتحاد شوروی که بزرگترین پشتیبان جنبش های ملی و دموکراتیک در سراسر جهان است ، بکشاند .

رژیم موزیانه در این جهت اصلی، برای این و آن گروه که ناآگاهانه در جهت این سیاست

او عمل کند امکاناتی را بوجود میآورد .

حزب توده ایران با پندگیری از گذشته هرگز در این دام دشمن نخواهد افتاد و به مقابله نخواهد پرداخت . مابه شعار اتحاد همه نیروها علیه استبداد شاه عمیقاً اعتقاد داریم و برآنیم که تنها کوشش همه جانبه برای تحقق بخشیدن به این شعار امروز بسود مردم است و هر کوششی در جهت تفرقه انداختن میان این نیروها که حزب توده ایران و جنبش کارگری ایران - بزرگترین نیروی هوادار و نگهدارنده مکرسی - بخش جدائی ناپذیر آنست به زیان منافع ملی و سود ارتجاع و امپریالیسم می باشد .

حزب توده ایران با احساس مسئولیت عظیم تاریخی ، با شور و نگرانی یکبار دیگر هم همه نیرو های راستین مبارز رژیم استبداد را فرا میخواند که اختلافات کهنه اصولی و غیر اصولی خود را بخاطر تحکیم پایه های جبهه ضد دیکتاتوری - برای دورانی که هنوز به این هدف نخستین جنبش آزادی



بخش ملی میهنان نرسیده ایم به کنار بگذارد و برای اولین گام تنها به مبارزه علیه رژیم پهلوی پرداختند . این اشتراک در مبارزه در یک جهت راه را برای تفاهم بیشتر و بیستاری از مسائل دیگر مورد اختلاف بین این نیروها هموار خواهد ساخت .

بویژه روی سخن ما به نیروهای مسلمان مخالف استبداد و هواداران آزادی است .  
دوستان ! اگر رژیم های مسلمان لیبی ، الجزایر و عراق میتوانند در مبارزه با ارتجاع عرب و امپریالیسم غارتگر با جبهه سوسیالیسم و نیروهای دموکرات و مارکسیست در یک مبارزه طولانی همکاری داشته باشند ، چرا ما نمیتوانیم در میهن خود به چنین همکاری برسیم ، همکاری ای که بزرگترین ضامن پیروزی علیه ارتجاع خودی و امپریالیسم استوار را برای پیشرفت بسوی ترقی سازی میکند ؟

همانطور که کمیته مرکزی حزب توده ایران همیشه در نشریات خود ، در فراخوانها و پیامهای خود به گروههای سیاسی دیگر همواره بطور پیگیر یادآوری و پیشنهاد کرده است ، تنها راه برای پیروزی در کوتاهترین مدت علیه رژیم استبداد محمد رضا شاه اتحاد عملی همه نیروهای ضد رژیم صرفنظر از اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی است ، اتحادی که هدف اصلی اش باید برانداختن رژیم استبداد کنونی بسوی استقرار دموکراسی و نه نوعی سازش و مهربانی باشد . باید مبارزه را متوجه این هدف اساسی ساخت و در این راه از هرگونه امکان علنی و آنجا که امکانات فعالیت علنی اجازه ندهد از امکانات مخفی برای افشاکاری ، تجهیز و متشکل ساختن نیروهای مبارز ضد رژیم بهره برداری کرد .

باید به مردم با راستی نشان داد که پایه اساسی همه بدبختی های کنونی استبداد محمد رضا شاه است و تا این ستاد سیاه برجای خود باقی بماند پیش بینی دکتر حسین فاطمی در سخنان خود به مصدق در روز ۲۷ مرداد و باره امکان عملی شدن پیدا خواهد کرد .

دکتر حسین فاطمی پیرا آنکه دکتر مصدق متاسفانه پیرا فرار شاه به پیشنهاد های عملی او در باره قلع و قمع کردن پایه قدرت استبدادی شاه توجه نکرد ، با درد و یاس به او گفت :  
" این شخص برخواهد گشت و همه ما را بدار خواهد آویخت "

دکتر فاطمی پیرا آنکه با گوشت و پوست خود شلاق زهر آگین تفرقه موجود میان نیروهای ضد استبداد را چشید و وقتی دیگر جای برای پنهان شدن نداشت و به حزب توده ایران روی آورد و فعالین مخفی حزب ماکه از امکانات بسیار محدودی برای حفظ خود برخوردار بودند ، جای امن خود را با عرضه داشتند سوگند یاد کرد که اگر دوباره امکان فعالیت سیاسی پیدا کند تمام نیروی خود را برای اتحاد همه نیروهای ضد استبداد بکار خواهد برد .

ما امیدواریم که این درس دردناک تاریخی برای مبارزان کهنه و نوجویش دموکراتیک و ملی ایران راهت ما باشد .

به پیش دوستان در راه همبستگی و اتحاد برای برانداختن رژیم استبدادی  
محمد رضا شاه و بدست آوردن آزادیهای دموکراتیک برای همه مردم ایران !



## يك بيانیه تاريخی



سند زیرین متن بیانیه است که —  
بنامسبت اول ماه مه ۱۹۳۶ (۱۳۱۵) در  
تهران نشریافت و بوسیله دکترتقی ارانی ،  
رهبر شهید زحمتکشان ایران نوشته شده و از  
همین جهت نیز دارای ارزش تاریخی بزرگی  
است . این بیانیه یکی از اسناد مورد اتکاء  
پلیس مختاری و دادگستری رضاشاهی علیه  
دکتر ارانی و " گروه ۵۳ نفر " بوده است .  
متن این بیانیه سابقاً در مطبوعات حزبی  
انتشاریافت و از آنجا که دسترس یافتن به آن  
اینک دشوار است ، برای بقاء در بین اسناد  
تاریخی بوسیله مجله " دنیا " و بنامسبت  
هفتاد و پنج سالگی میلاد دکترتقی ارانی ، بار  
دیگر نشر مییابد . بیانیه متضمن تحلیل از وضع  
جهان و ایران در دوران رضاشاه و در شرایط نگارش این سند است . " دنیا "

اول ماه مه روز نمایش قوای رنجبران دنیا است . در چنین روزی آزاد پخواهان ایران بتمام  
رنجبران یعنی عملها و هاتی های ایران ، بتود همت از کسبه و اصناف و مستخدمین جزء و منورالافکرها  
بافرید بلند خطاب میکنند : رفقا سرمایه مالی و فاشیسم که مهلكترین اسلحه این سرمایه است ، در  
تهیه جنگ بین المللی جدیدی است . این جنگ جهانگیر خونین از یکطرف بین سرمایه داران برای  
تقسیم و چپاول رنجبران دنیا ، یعنی سرزمین شوراها خواهد بود . کانون های جنگهای اول رود خانه  
رن بین آلمان و فرانسه با اقیانوس کبیر بین امریکا و ژاپون یا سرمعدان نفت بین امریکا و انگلیس است .  
در يك کانون دیگر که حبشه باشد آتش جنگ با ائتلاف بین انگلیس و ایتالیا و تقسیم یغما بین این  
دو دسته دزد دارد خاموش میشود ، واضح است مراکز جنگهای ضد رنجبری را سرمایه داران میخواهند  
در سرحد استعماری قرار دهند .

فاشیسم مهمترین جرعه اشتعال جنگ خونین جدید است زیرا بزرگترین دشمن فاشیسم صلح  
و آزادی و بزرگترین خطر برای صلح و آزادی فاشیسم است . فاشیسم عبارت از سرمایه داری مسلح است  
که با بیشرمی تمام اصول انسانیت را منکر مییابد . رفقا ، سرمایه انگلیس بوسیله ادره هند وستان  
بكمك مالیاتها یکباره زخون تود همت ایران میمكد بدست يك افیونی که اوراد رصحنه حکومت ایران بعنوان  
يك ژنی جلوه گر ساخته است بنفع امپریالیزم سه خیانت بزرگ رنجبران دنیا میکند :  
اولاً رنجبر و توده ملت ایران را زیر شکنجه قرار داده که قدرت اجتماعی ملت را سلب کرده ، حاصل  
دسترنج طبقه زحمتکش ایران را بین خود و سرمایه داران ایران که شاه در رأس آنها است ، قسمت

مینماید . حاصل زحمت کارگران نفت جنوب را سرمایه داران لندن و شرمشکتهای دهقان ایرانی را ملاکین داخلی به یغما میبرند .

ثانیاً علاوه بر شلاق سرمایه دار چکمه قزاق هم برای اخذ مالیات برگلوی ملت ایران است ، مالیاتی را که با فشار میگیرد صرف نظام رما آهن جنگی برای حفظ هندوستان مینماید و میخواهد تا میتواند جنگال از گلوی رنجبران هند برندارد .

ثالثاً میخواهد خود رنجبران را بر علیه وطن رنجبران دنیا مسلح نموده در جنگ بین المللی آینده بدست قشون ایران بخاک شوروی حمله کند .

رقماً ، تمام این دستگا مبرای چپاول رنجبر ایرانی و سرکوب کردن رنجبرد نیاست . اما برای چپاول يك ملت فقط دزدان میتوانند بر سر کارها باشند . دزدی که برای دیگری میدزدد ، قهر برای خود هم خواهد دزدید ، بهمین مناسبت تشکیلات فعلی بنام خود و سرمایه خارجی مقررات ملتی را بدست دزدان سپرده است . فقط گاه گاه که بهمین آنها در سر ریغما اختلافی پیدا میشود ملت ایران از چند میلیون دزدی که از دسترنج او شده است اطلاع پیدا میکند . محاکم ایران دناصا وزراء و مصاد دیگر مور را که بنام شخصی خود اختلاس کرده و باعث معوق ماندن نقشه دزدان خارجی شده اند محاکمه میکنند . . . . ( این قسمت متأسفانه از میان رفته است )

.....

رما آهن ایران اهمیت نظامی برای هندوستان دارد . قشون ایران ب نفع اجنبی اداره میشود . از یاد بود جبهه ولت بواسطه مالیاتهای کمر شکن است . توده از معارف و صحیه بهره رندارد فقر و جهل و مرض نصیب توده و خوشی و عیش و نوش سهم لاک داخلی و سرمایه داری خارجی است . " آزاد ی خواهان " ایران تمام ملت ایران را برای استخلاص خود دعوت مینمایند . مار فقای خود را دعوت میکنیم بنام رنجبر ایران قوای خود را برای انقلاب و تشکیل يك حکومت کارگرو دهقان مجهز نمایند . ما تمام رنجبران و توده ملت ایران را بنام مبارزه با غارتگران داخلی و خارجی و جلوگیری از ظلم تعدی که بتوده ملت وارد میشود بمنگداری و پشتیبانی پرچم آزادی ایران دعوت میکنیم . ما تمام ملت از کسبه و اصناف ، منورالفکرها ، عموم ترقی خواهان ، محصلین و زنان جوان فکر را که طرفدار آزادی ، صلح ، پیشرفت ، خوشبختی و رفاه توده ملت و دارای همت و قدرت انقلاب و عمل باشند به طرفداری از منافع حقیقی ملی ، مبارزه با جنگ ، مبارزه با رسته های خارجی ، مبارزه با فریب شونیس که بوسیله وطن پرستی دروغی و ظاهری حیثیات واقعی ملت را وسیله پیشرفت مقاصد خارجی کرده است ، مبارزه با استبداد و مرکز قدرت برای اخذ مالیات و زنجیر کردن توده و اجرای مقاصد سرمایه داران داخلی و خارجی است ، به طرفداری از آزادی مطبوعات و انتخابات و نطق و اجرای مواد ملی و آزادی خواهی قانون اساسی موجود و مبارزه با ظلم و دزدی و فساد دعوت میکنیم . ما بتمام شما خطاب میکنیم حکومت ایران طرفدار لمارك و سرمایه دار داخلی و خارجی و دشمن توده ملت است . اگر نبود ملت را تحت شکنجه استبداد که مراتب سخت تر از قرون وسطی است قرار نمیداد و از هر نوع نهضت ملی و اجتماعا ترسان و هراسان نبود ، مالیاتهای کمر شکن مستقیم و غیر مستقیم مانند مالیات بر عایدات و قند و شکر را به نفع سرمایه داران بر توده ملت تحمیل نمیکرد و حکومت فعلی تحت فشار جریانات بین المللی و اوضاع دنیا بد مخصوصاً تاثیر حکومت شوروی و فشار احساسات عمومی بعضی اقدامات که بحال توده ملت مفید است مینماید اما خوب بفهمید ، گول نخورید این اقدامات اجباریست و حکومت فعلی بجهت حفظ جنبه ملی ظاهری خود و تسکین آمال توده در بعضی موارد مجبور بعوام فریبی یا تسلیم شده است .

تمام اینها وسیله است نه مقصود . رما آهن برای خوشبختی ملت ایران کشیده نمیشود ، خلع

سلاح‌عشایران‌نظررفاه ملت ایران نیست، بلکه تمام اینها از نظر ظاهر سازی یا بفتح جنگ و یا از راه اجباری و ضروریست. استقلال‌ظاهری و جنبه ملی را که ایران فعلی دارد باید رهین قدرت حکومت شوروی باشیم و اگر نه مطابق قرارداد ۱۹۱۹ ایران جزئی از هندوستان شده بود و مقررات امروزی ملت حبشه در ایران جنگ بین الطلی نصیب ما شد و پسر ازگستن زنجیرا سارترتازرسم روسیه که برگردن ایران انداخته بود الغاء کاپیتولاسیون و سایر امتیازات از طرف شوروی و با وجود یک حکومت مقتدر شوروی دیگر انگلیس نمیتوانست مطابق قرارداد سیاه ایران را به مستعمرات خود ملحق کند.

ملت ایران! همین استقلال محدود را رنجبران دنیا بتوده اند و اگر نه سرمایه‌مالی فاشیسم و امپریالیسم معاملتی را که با حبشه کرده بود با تونیز کرده بود تا قوای ملی توده خود را متحد و قوی نکند هیچ ضامنی برای بقای استقلال ظاهری و ایجاد یک استقلال حقیقی وجود نخواهد داشت و هر لحظه مقررات شما دستخوش سیاست دنیا خواهد بود.

بزرگترین خیانتی که حکومت فعلی بنام حفظ منافع طبقاتی مرتکب میشود جلوگیری شدیدی از هر نوع اجتماع و عمل اجتماعی و تجهیز قوای توده است. نظامیه (شهربانی) با تمام قوا بودجه سنگینی ما مورلگد مال کردن قوای توده است.

تمام ملت ایران را از هر صنف و دارای هر عقیده که باشند دعوت میکنیم که جنبه ملی وصف محکم واحد و متحدی تشکیل داده و بوسیله آن ایران را در جنگ آینده جبراجالت بیطرفی نگاهدارند فقط در سایه طرفداری از صلح خواهیم توانست جوانان خود را از قربان شدن در راه سرمایه خارجی حفظ کنیم.

این جنبه ملی باید قوای خود را برای کوتاه کردن دست خارجی و تشکیل یک حکومت ملی واقعی که منافع توده ملت ایران را هدف خود قرار دهد برای آزاد کردن مطبوعات و انتخابات مبارزه با جنگ و سرمایه خارجی، دزدی و فساد و فشار مالیاتهای سنگین و برای بهبودی وضع زندگی عمومی و تمدن توده ملت مصروف دارد.

"آزاد یخواهان" ایران برای تشکیل یک چنین جنبه ملی دست خود را بطرف ملت ایران دراز میکند و قطعی است که این مبارزه ملت ایران نیز مانند سایر ملل دنیا نشان خواهد داد که پیشقراولان حقیقی تمدن بشر و خلاص کنند توده رنجبر و مبارزه کنندگان جدی و عملی با جنگ و توحش و بربریت همان "سوسیالیسم" است.

"آزاد یخواهان" ایران با تمام رنجبران و توده‌های صلحخواه ملل دنیا همصدا شد و نفرت شد خود را نسبت به تشنگان خون‌بشر، طرفداران جنگ یعنی فاشیسم آلمان، فاشیسم نظامی ژاپن، فاشیسم ایتالیا، امپریالیسم انگلیس و آمریکا که فاشیسم آلمان را آغوش خود میپروانند، اظهار میدارند. ما با تمام ملل دنیا در تنگنا و اشغال حبشه بوسیله ایتالیا، اشغال چین بوسیله ژاپن، مقدمات اضمحلال استقلال اطریش را از طرف آلمان شرکت میکنیم.

ما بطل فرانس و اسپانی که توانستند در سایه جنبه واحد رنجبران و جنبه ملی با اصول استبداد و فاشیسم مخالفت کرد و مملکت خود را از خطر توحش و بزرگترین دشمن انسانیت و رنجبران خلاص کنند تبریایم بگوئیم.

ما زینت دیوارهای ضحیم محبس‌های بورژوازی بقهرمانان انقلاب رنجبر، به هزاران هزار محبوسین سرمایه‌داری مالک مختلف و "آزاد یخواهان" محبس قصر تهر آن که سالها در زیند و محاکمه در محبس ماندند هبت ریج معدوم میشوند سلام میدهم. ما به رهبران رنجبران شوراهای که تصمیم فولادین پایه جامعه سوسیالیستی را محکمتر کرده، خلاصی دادیم رنجبران شوروی را از زنجیرا سارترتازرسم سرمایه‌تأمین نمود و پیشرو رنجبران دنیا میباشند سلام میدهم. ما بهترین رنجبران تشکیل دهنده رنجبران رهبری آن "دمیتروف" سلام میرسانیم. رنجبران دنیا متحد شوید! زندها را انقلاب رنجبری دنیا!

## در باره یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین

در اوت ۱۹۷۶ یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین در پشت درهای بسته برگزار شد و فقط چند روز پس از پایان کنگره، برخی اسناد مربوطه منتشر گردید. ما در اینجا شرحی را که بر پایه این اسناد، درباره مسائل مطروحه و تصمیمات متخذه در کنگره، در روزنامه "پراودا" منتشر شده، برای اطلاع خوانندگان عزیز درج میکنیم. همین مختصر نیز ماهیت سیاست داخلی و خارجی و وسیعای واقعی رهبران کنونی چین را آشکار میسازد.

بیمست اوت در یکن اعلام شد که یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین روزهای ۱۲ تا ۱۸ ماه اوت در یکن برگزار بوده است. در مطبوعات چین خبری که از برگزاری کنفرانسهای سازمانهای حزبی قبل از تشکیل کنگره گواهی بدهد انتشار نیافت. در روزهای برگزاری کنگره که مانند دو کنگره قبلی کار خود را در محیطی محرمانه انجام داد، جریان کار کنگره در مطبوعات انعکاس نیافت. چند روز پس از پایان کار کنگره، گزارش سیاسی که بوسیله هواگوفن ایراد شد و گزارش بهسیان این درباره تغییرات در اساسنامه حزب و سخنرانی دن سیاوئوپین و همچنین قطعنامه سیاسی و اساسنامه جدید حزب کمونیست چین، منتشر گردید و ترکیب جدید کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و سروری سیاسی کمیته مرکزی اعلام شد.

طبق اسناد منتشره، جریان مبارزه ای که در درون رهبری پس از مائوتسه دون انجام گرفت و به طرد مغفورتین عناصری که در دوران "انقلاب فرهنگی" سرکار آمده بودند، منجر شد، در کنگره بازتاب یافت. مسئله شکست "گروه چهار نفری" از مسائلی بود که در مرکز توجه کنگره قرار داشت. گفته شد این گروه برای "غصب مقامات عالی دولتی و حزبی"، "بازگرداندن چرخ تاریخ به قهقرا و احیای سرمایه داری در چین" و "تجدید نظر کامل در اندیشه های صد مائوتسه دون" تلاشهای بکار برده است. در ضمن بر همه عیان است که فعالیت این گروه زیر رهبری مستقیم خود مائوتسه دون جریان داشته است. در گزارش سیاسی به کنگره این وظیفه مطرح شده است که برای افشای عمیق تر و انتقاد خشن مشی "گروه چهار نفری"، "جهاد ملی" در جنبه وسیع انجام گیرد تا این گروه و دستیاران آن بعد اکثر منفرد شوند و ضربه متمرکز به آنها وارد آید. گفته میشود که مبارزه با این گروه يك "مبارزه طولانی و همچنان دشواری است". هواگوفن متذکر شد که حزب کمونیست چین به "فراکسیون بازی بورژوازی" مبتلا شده و "ظاهر سازی، سازش غیر اصولی و زد و بنسدهای" وسیع در آن رواج یافته است. در گزارش تاکید میشود که در "راه آینده" نیز بازم "نوساناتی وجود خواهد داشت".

در کنگره یازدهم اعلام شد که باغلبه بر "گروه چهار نفری" مرحله اول "انقلاب فرهنگی" که یازده سال ادامه داشت به انجام رسیده و "دوران جدید" رشد و تکامل چین آغاز گردیده است. این وظیفه پیشنهاد شده است که در مدت سه سال "در کشور نظم و ترتیب عمومی برقرار شود" و "بوجه شایسته ای به سازمانهای حزبی و شیوه کار حزبی سر و سامان داده شود" و بطوریکه تجربه گذشته

نشان میدهد این بمعنای تصفیه وسیع در صفوف حزبی است .

در کنگره رهنمود های مائوتسه دون درباره " تداوم انقلاب در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا " مبارزه طبقاتی در شرایط سوسیالیسم ، رشد جهشی اقتصاد ، انجام " انقلابهای فرهنگی " مکرر در آینده و تدارک جنگ و غیره بعنوان پایه های تئوریک فعالیت حزب کمونیست چین اعلام شده است . اعضای حزب فراخوانده شده اند که نسل بمنسل " با قاطعیت از پرچم صد مائوتسه دون دفاع کنند " ، زیرا این امر گویا " نهنما با سر نوشت انقلاب در کشور چین بلکه همچنین با سر نوشت عمومی خلقهای سراسر جهان ارتباط دارد " .

در اسناد کنگره تقصیر عدم موفقیت در اقتصاد بمعهد " گروه چهار نفری " گذاشته میشود و اعتراف میگردد که در رشته اقتصاد " فرصت های گرانبهای بسیاری از دست داده شده " و از لحاظ " رکود و حتی کاهش تولید " وضع بفرنجی بوجود آمده است . در این مورد دعوت شده است که " فرصتهای از دست رفته را باید جبران کرد " . در اسناد کنگره وضع دشواری که در رشته های دانش و فرهنگ و آموزش کشور پدید آمده و خاطر نشان میگردد . از روی اسناد کنگره مشاهده میشود که مسائل مربوط به برنامه های اجتماعی و اقتصادی مورد بررسی قرار نگرفته و هیچگونه آمار و شاخصی از پیشرفت در زمینه اقتصاد ملی ارائه نشده است .

در کنگره اعلام شد که در آینده نزدیک اجلاس هیئت نمایندگان خلق سراسر چین برگزار خواهد شد .

کنگره مردم چین را در جهت ادامه میلیتاریزه کردن کشور ، بسیج میکند . در این زمینه رهنمود های مائوتسه دون مبنی بر ایجاد " نهنما نیروی زمینی بلکه همچنین نیروهای هوایی و دریایی مقتدر " و حفر تونل های عمیق تر و ناباست ذخیره غله " استناد شده است . وظیفه " آماده بودن برای جنگ " تقویت تدارکات جنگی " ، " تشدید سازماندهی واحد های داوطلبان توده ای " ، " بالا بردن سطح تجهیزات و تسلیحات ارتش " در برابر کشور قرار داده شده است . همه این اقدامات و رهنمود ها قبل از هر چیز با خنجر واهی که گویا از جانب اتحاد شوروی چین را تهدید میکند توجیه میشود .

در اسناد کنگره اوضاع جهانی " فوق العاده مساعد " ارزیابی شده ، زیرا " هر چند با افزایش مداوم عوامل انقلابی ، عوامل جنگ نیز افزایش مییابد " . سیاست وخامت زدائی مورد انتقاد شدید قرار گرفته و از نظریه " ناگزیری جنگ " دفاع میشود . بدیگر سخن به سیاست جنگ طلبانه و تشویق و ترغیب به جنگ که بانیا تو آرزوهای خلقها و آنجمله مردم چین متضاد است همچنان ادامه داده میشود . برای هیچ فردی باور کردنی نیست که مردم خواهان جنگ و پیمانهای دهشتناک آن هستند .

در ارزیابی ها و رهنمود های گزارش هواگوفن و دیگر اسناد کنگره در زمینه سیاست خارجی نهنما به گرایشهای عمده در اوضاع بین المللی معاصرین اعتنائی شده بلکه این ارزیابیها درست در نقطه مقابل این گرایشها قرار دارند . ارزیابی رویداد های جهان طبق الگوی مبتذل مائوتیستی " سه جهان " انجام گرفته و چنانکه روشن است و نیز از گزارش هواگوفن بر میآید از این نظریه برای توجیه همکاری یکن با ارتجاعی ترین نیروها در جهان بمنظور ستیزه جویی علیه اتحاد شوروی و جامعه کشورهای سوسیالیستی استفاده میشود .

هواگوفن طی گزارش خود در کنگره زیر عنوان مبارزه علیه " ابر قدرت ها " بمشکلیت " جهـمـ واحد " که در درجه اول علیه اتحاد شوروی باشد دعوت نمود .

اساسنامه جدید که در یاد همین کنگره حزب کمونیست چین تصویب گردید ، در زمینه سیاست خارجی حزب کمونیست چین ، وظیفه مبارزه علیه اتحاد شوروی و اجرای اقدامات تفرقه افکنانه در

جنبش جهانی کمونیستی را برای "دوران تاریخی مدیدی" تأیید و تثبیت میکند. در اسناد کنگره ۱۱ حزب کمونیست چین برخلاف کنگره دهم در باره لزوم تشکیل "جبهه واحد مبارزه علیه امپریالیسم، استثمار و استعمار نو" مطلبی ذکر نشده است.

در گزارش‌ها و سخن‌ها و دیگر اسناد کنگره نظام اجتماعی و سیاست داخلی و خارجی اتحاد شوروی مورد اتهامات فراوانی قرار گرفته است. کارکنان محیط کارزار تبلیغاتی ضد شوروی جریان یافت، چگونگی مناسبات شوروی و چین در سالهای اخیر بطور کامل تحریف شده، ارزیابی گردید و تمام ابتکاراتی که از جانب اتحاد شوروی بمنظور عادی شدن این مناسبات بعمل میاید از حزب کمونیست و مردم چین پنهان داشته شد. علاوه بر این مردم جمهوری چین را همچنان با پندارهای درباره آنکه "اتحاد شوروی از اندیشه باسارت درآوردن چین دست بردار نیست" می هراسانند. در مقابل چنین ادعائی اظهارات رفیق پرژف، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را در اینمورد یاد آور میشوند: "ما خواهان مناسبات عادی و حسن همجواری با چین هستیم. اما روابط میان دو کشور با کوششهای دو جانبه میتواند استقرار یابد."

در یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین تأکید گردید که چین "باز هم مسائل و مشکلات فراوانی در پیش دارد که باید به حل و رفع آنها پردازد". گذشت زمان نشان خواهد داد که این مسائل و مشکلات به چه نحوی حل و برطرف خواهند شد.

یک ابتکار جالب از سوی  
حزب توده ایسرا

تاسیس "دوره ارانی" برای آموزش مارکسیسم - لنینیسم

با توجه به علاقمندی و شوروی که مبارزان جوان ایرانی برای آشنائی با مارکسیسم - لنینیسم نشان می دهند و اهمیتی که آموزش منظم این علم برای پیشرفت جنبش انقلابی و ترقی اجتماعی کشور ما دارد، هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب توده ایران تصمیم گرفت دوره ای برای آموزش غیابی مارکسیسم - لنینیسم تأسیس کند. این دوره که "دوره مقدماتی مارکسیسم - لنینیسم بنام ارانی" نامیده شده، کار خود را به استقبال شصتین سالگرد انقلاب کبیر سو سیالیستی اکتبر، از اول نوامبر ۱۹۷۷ آغاز میکند. این دوره در آغاز کار خود، دو بار دانشجو میپذیرد: از اول نوامبر ۱۹۷۷ و از اول ژانویه ۱۹۷۸. "دوره ارانی" برای دو سال در نظر گرفته شده، که سال اول آن با آموزش سه واحد درسی: فلسفه، اقتصاد سیاسی، تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی آغاز میشود. در سال دوم علاوه بر اینها تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران نیز تدریس خواهد شد. شیوه تدریس عبارت است از ارسال جزوه های درسی، قطعات پسر گزیده از آثار مارکس، انگلس و لنین مربوط به هر درس و رهنمون آموزش، که در آن معلمان توجه آموزندگان را به طرز فراگرفتن هر درس و نکات اساسی آن جلب میکنند. بعلاوه معلمان آماده اند به پرسشهای آموزندگان پاسخ دهند و آنانرا در جریان تحصیل بطور منظم راهنمایی کنند. استفاد از "دوره ارانی" بمعنای داشتن رابطه سازمانی با حزب توده ایران نیست و لذا برای همه علاقمندان، و لول اینکه رابطه سازمانی با حزب توده ایران نداشته باشند، آزاد است. رابطه "دوره ارانی" با آموزندگان تنها یک رابطه علمی خواهد بود. از علاقمندان تقاضا میکنیم خود را با یک شماره پنج رقمی نامگذاری کنند و آدرسی در اختیار ما بگذارند تا از آن طریق این رابطه علمی برقرار شود. آدرس ما:

P. B. 49034  
10028 Stockholm 49  
Sweden

## سلطنت استبدادی

### کابوس است نه فره ایزدی!

چندی پیش دریکی از شهرهای خارج از وطن در قهوه خانه ای دور از چشم خیرچینیان ساواک باعهده ای صاحب نظر صحبت از فاجعه ای که در این نیم قرن اخیر بر سینه ملت ما سنگینی میکند ، سخن میرفت . یعنی گفتگوی سراین باصطلاح " فرّ ایزدی " سلطنت بود که در این سالها اینهمه جنجال در اطرافش برپا کرده اند و سراسر زندگی ما را از کاوش آثار باستانی گرفته تا ماسک حج ، از زنج کارگر تا زدی و اختلاس و فساد تیمساران و جلالتهای بان ، از آگهی های بازاری و " تاتر " تا جگذاری تا کتیب " تحت توجهاتی " همه و همه را فرا گرفته است . گفت و شنود بر محور این پدیده فرتوت تاریخی دور میزد که اگر راستی هنوز حق حیات داشت ، آیا کوچکترین تلاشی برای اثبات حقانیت تاریخی آن لازم بود ؟

از آن روزی که از دولت سرما زمان مرکزی اطلاعات امریکا و کسانى مانند شعبان جعفری معروف به " بی مخ " شاه دوباره به تخت سلطنت " نزول اجلال " فرمود ، اساسی ترین هدف او تحکیم و تثبیت رژیم سلطنتی گردید و تمام کوششهای سیاسی و اقدامات اجتماعی و اقتصادی او در حول و حوش این غایت مطلوب دور میزد و میزند . لذا طبیعی است که اثبات بنیاد سلطنت بمثابة " طبیعی ترین " شکل حکومت بر مردم ما و جادائی ناپذیری " روح ایران " از " روح سلطنت " وظیفه شبانروزی تبلیغات چپان وی شده باشد . این آقایان بابیانی بزرگ شده و مبتذل میخواهند به ما بقبولانند که اگر سایه نامبارک سلطنت مستبده از سر ما کم شود گویا طومار عمر تاریخ ما هم درهم نوشته خواهد شد و هویت ملی ما را از ما پس میگیرند ( لابد همانطور که از ملل جمهوریهایی سابقا سلطنتی پس گرفتند ) . پس اگر میخواهیم مستقل و آزاد و مرفه زندگی کنیم باید حسب الامراطاع ملوکانه بدانیم و آگاه باشیم که در بار سلطنت ( نه قانون اساسی و دموکراسی که حرف مفت است ) قبلأ مال جامعه ایرانی است و لذا البته بر ما فرض است که تا میتوانیم بیت المال خلق الله و فکرو نبوغ و استعداد و قلم و توان جسمی و روانی خود را در ریاستداری این وودیععه الهی بکاراندازیم تا ما با امثال سایر نقاط جهان بشود آنچه نباید بشود و شاه و عصای سلطنت به موزه های آثار عتیق سپرده شود و بقول ایراج میرزا " ایمان و امان بسرعت برق " یاغرا بگذارد . گویانکه " رهبر خرد مند " و جان نثاران و پژوهشگران دستوری ایشان نیازی به آموزشهای جامعه شناسی علمی ندارند ، با وجود این بد نیست یاد آور شویم که تاریخ و جامعه مانند هر نمود دیگری تکامل می یابد و با تحولات و اقمیات زندگی ضرورتا تغییر میکند . گمان نمیرود که کسی هر قدر هم کودن باشد سلطنت را یک پدیده تاریخی و اجتماعی بشمارد نیارد ، بنیانی که روزی بد نیآ آمده است و جوانی و پیری را از سرگذرانده است و لا جرم باید روزی بخواب ابدی فرورود . آری آقایان تبلیغات چی سلطنت که از ابتدائی ترین وجوه حکومت است روزی در زمره ملزومات همبستگی برخی جوامع بود . آنروز سلطنت با تمام نارسائیهها و فساد و تباهی اش پدیده ای بود " طبیعی " و هیچ شاهی نیازی به تبلیغ مزایا و حقانیت شاهنشاهی خود نداشت ، چون روابط اجتماعی و نحوه زیست جوامع ما قبل سرمایه داری در بسیاری از کشورها آنرا



ایجاب میکرد. سلطنت ادامه نظام پد رسالاری است، دوران که در تقسیم کار اولیه عده ای قلمچاق از میان افراد طوایف و عشایر مملکت به پاسداری و دفاع قیائل شدند و بپیدایش طبقات و قطعی شدن ثروت اجتماعی و آرموموریه اشراف سپاهی مبدل شدند و وظیفه شان هم از آن پس دفاع از منافعی و مزایای طبقات ثروتمند و مفت خور و زورگوشد. اما هر دوران عمری دارد و این کاخ بیدارگران خود گامه نیزدیری نخواهد پایید که بی دروپی بکروا خواهد شد و عمر "طبعی" رژیم سلطنتی با گسترش مناسبات بفرنج اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و بیداری و مبارزه توده های مردم پایان میرسد. آنچه در این نبرد استبداد و دموکراسی پیروز است آزادی است که با روند تکاملی تاریخ هماهنگ است. در این بن بست تاریخ شاه با ساده لوحی رندان نخواهد ملا میخواید سلطنت مستبد و یا موافق زبان درباری "فرماندهی شاهنشاهی" را با حقوق دموکراتیک مصرح در قانون اساسی یکجا جمع کند و از آن دستمندان "پژوهشگرش" میخواید تا این کوسه ریش پهن را با تلفیق "دیالکتیک ورنگر" توجیه کند. البته اعلیحضرت از منطق دیالکتیک هم توقع اطاعت محض دارد! اما دیالکتیک تاریخ علیرغم فرمان جهانمطاع ایشان در مسیری امان خود در هر گوشه ای از جهان یکی از این دروازه را برگرید است: یاد دموکراسی و یاد یکتاتوری فردی و از آنجمله استبداد سلطنتی مبتنی بر تحمیل اراده فرد بر جامعه. پس حالانوبت "شاهنشاه" است که بداند و آگاه باشد که جوامع بشری کند وی عمل و لا نه مورچه نیست که بدون ملکه زنبور و شاه مورچگان روزش به شب نرسد. عوامفریبی آریامهری در این است که جهان انسانی و جامعه بشری و اختیار و آزادی عمل او را با دنیای جانوران و قوانین جبری که بر آن جاری است خلط فرموده اند. بدین ترتیب چه بخواهد چه نخواهد بنیاد سلطنت بحکم محتوم دیالکتیک تاریخ محکوم بزوال است.

اگر میفرمایند که هنوز ملت ایران در نحوه زیست دموکراتیک به ارشاد ایشان نیازمند است و بدان درجه از رشد و شعور و خودآگاهی سیاسی و اجتماعی نرسیده است که چنین "خیالات خامی" در سر پیورود و فضولی کند، بهتر است بجانبا زبهای همین ملت "متجاسر" از انقلاب مشروطیت تاکنون بخاطر آزادی و استقلال توجیحی بفرمایند و داعیه جمهوریت قیامهای خراسان و گیلان و آذربایجان و حتی پدر خود را در اوایل قرن چهارم هم شمسی بیاد آورند و بدوران فرار "افتخار آمیز" خود و کوششهایی که همین مردم "ماجراجو"، با وجود سلاخیهای فاشیستی و دشمنانه سازمان امنیت آن رهبر خردمند، برای برانداختن دوزخی که بجای بهشت موعود برای ما فراهم فرموده اند کمی بیندیشند. ماهیت تمام این پستان بمتورجسباندن هارا برای ملت و تبلیغات انفکاک ناپذیری شاه از ملت و نسبت دادن اصلاحات ارسنجانی و دیگران را بنام نامی خود و بنام انقلاب شاه - ملت تنها یک واقعیت کوچک که رهبر خردمند و فیلسوف جرات نمیکند جز با هلیکوپتر در میان "رعایای" خود ترد فرمایند، روشن میسازد. هر محتوایی قالبی متناسب میطلبد. این قیای قرون وسطایی سلطنت دیگر سالهاست که برای پیکربروند ایران تنگ و ناسازگار است. ایران و ملت ما داعی میخواید که تار و پودش از عدالت اجتماعی تنیده شده باشد.

و اما چه شده که باتمام جانفشانیها و تلاش و کوششها برای نیل به آزادی و دموکراسی در این هفتاد و اند سال گذشته با حکومت های استبدادی سلطنتی ادامه یافت و پیشرفت دموکراتیک جامعه ما و مبارزه ضد امپریالیستی آن بدست این پدر و پسر منخ شد. در این باره حزب ما بر سبهای فراوانی کرده است و ما یکبار دیگر فاجعه زنده بگور کردن دموکراسی و مشروطیت نوحاسته و لگد مال کردن جوانه های رشد و نمای آزادی را از زبان بی غل و فحش تاریخ نقل می کنیم.

مردمی که تا تاریخ بیاد دارد شاهان خود گامه و درباریان و پاد و های چاکر مآب و دست به سینه داشته است و اطاعت برده و ارازشاهان و خانها و امرا برای زندگی کج در او میزجز "ضروری رفتار

و کردار و پند ارزیرستان بشمار میآمده است ، يك قرن پیش از خواب سنگین قرون تاریک بیدار شدند و به افسانه "الطک والدین توأمان" و "الناس علی دین ملوکهم" پی بردند . در کشورهای مغرب زمین نیروی نوینی بهتکاپ آمده بود که تا آن دوران دوشاه فریبکار را گردن زده بود . انقلاب صنعتی و اجتماعی سرمایه داری مفاهیم آزادی و برابری و دموکراسی بورژوازی و ملت و ناسیونالیسم را بمیان کشید و بود و رگسترش جبری اقتصادی و سیاسی خود با پیروشی امان کالا های صنعتی خود با بازارهای مشرق زمین منجمله بازاری ایران را نیز در اختیار گرفته بود و ایران را به بازار جهانی خود وصله زد . مبدل کشورها که دیگر در حاشیه جهان پشرفته سرمایه داری افتاده بود از سوئی تعادل اقتصادی سنتسی خود را از دست داد و به تعارض با این غول ناخوانده که در اواخر قرن نوزدهم خصلت امپریالیستی بخود گرفته بود ، برخاست ، و از سوی دیگر دروازه هایش چهارطاق بروی سیل افکار آزاد یخواهانه بورژوازی باز شد . مردانی که از این مکتب فیض گرفته بودند در مقابل با خطر استعماری کشورهای امپریالیستی روسیه و انگلستان و برانداختن استبداد مطلقه سلطنتی قاجارهای دست نشانده روسیه تزاری به چاره جوئی و مبارزه برخاستند . حاتم بخشی های ملوکانه ناصرالدین شده در اعطای امتیازات گوناگون به سرمایه داران خارجی بالاخره منجر به جنبش تنباکوشد . در این کشاکش توده های که تجار ملی و کسبه ایران و میهن پرستانی از اقشار دیگر آنرا رهبری میکردند ، مردم ایران برای اولین بار بمنیروی لایزال خود آگاهی یافتند . این پیش درآمد انقلاب مشروطیت نشان داد که دیگر شاه و درباریان قادر نیستند مسیر جنبشهای مرفقی را که پشتوانه توده ای دارد سد کنند ، زیرا عقیده ای که از جریان تکاملی تاریخ ناشی میگردد در دلها جنگ میاندازد و خود بمنیروی محرک چرخ جامعه مبدل میگردد .

انقلاب مشروطیت از همین افکار و ارمانان روشنگران پیشرو اروپای غربی و روسیه و قفقاز و حتی

ترکیه الهام گرفت و بنوبه خود اولین چاشنی انقلاب کشورهای مشرق زمین و آسیا گردید . بدین ترتیب جهت گیری و برنامه سیاسی انقلاب مشروطیت نه تنها از تکامل تضاد های زیربنائی اقتصادی جامعه ایران سرچشمه گرفت ، بلکه انعکاس افکار مرفقی خارج از کشور نیز بود که موجب خود آگاهی و بیداری اقشار مردم ، بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی و روشنفکران ایران گشت . تکامل اجتماعی در اروپا ناگزیر مشرق زمین را نیز از خواب دیرینه بیدار کرد . البته این جریان تاریخی از ویژگی های ایران نیست بلکه شامل تمام جنبش های آزاد بیخش کشورهای عقب افتاده نیز میگردد . فقدان زمینه های نضج یافته اقتصادی و اجتماعی برای رشد و شکوفائی انقلاب ، ضعف کمی و کیفی پروتاریا و بورژوازی ملی و روشنفکران دموکرات و انقلابی و عقب ماندگی مزمن جامعه روستائی که در آن هنوز واحد های مستقل منزوی اقتصاد کشاورزی تسلط داشت ، رواج اقتصاد شبانی و نحوه زیست عشیره ای با ایلات و خانهای نیمه مستقل ، نظامهای گوناگون اقتصادی و از هم گسیخته ، بدون بازار واحد تکامل یافته با دهقانانی در سطح نازل آگاهی و شهر نشینانی فاقد تشک و آگاهی سیاسی لازم - عواملی بودند که امکانات و مرز پیشرفت و گسترش انقلاب بورژوازی را محدود میساختند .

لذا برای بازگشت سلطنت مطلقه هنوز زمینه اقتصادی و اجتماعی فراوانی وجود داشت . کوششهای آزاد یخواهان و قهرمانان انقلابی چند شهری مانند تهران و تبریز و رشت و غیره را برای حفظ و حراست انقلاب در برابر نیروهای ضد انقلابی و محافظه کار امپریالیستهای روسیه و انگلستان کافی نبود . با این همه همین انقلاب به ثمر نرسیده محمدرضا قاجار از تخت سلطنت پائین کشید ، اولین منشور دموکراتیک را برای ملت تدوین کرد ، در مدت چند سال به بزرگترین مکتب سیاسی مبدل گشت و مردانی چون ستارخان و باقرخان و وحید رزمآبادی ، میزراجهانیگرخان و ملک المتکلمین را تربیت کرد و برای اولین بار مفاهیم ملت

و میهن دوران بورژوازی را بیمان آورد ، به مردم شخصیت و حیثیت انسانی داد و پیشه‌ور و کاسب بازاری را در کنار دوله ها و سلطنه ها به مجلس راه داد و اساس اقتصاد تیولداری را متزلزل کرد و بسیاری از طرح‌های ایران نوین را مطرح ساخت . اگر تا آن زمان شاه مملکت یکی از نیروهای سیاسی یگانگی و همبستگی اقوام ایران بود ، از این پس این قانون اساسی است که به محراب مقدس و عامل پیوند دهنده خلق‌های ایران تبدیل میگردد .

سازش روسیه و انگلستان برای استعمار ایران ، پیمان‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ برای مظلوم کردن و تقسیم کشورهای قریب جنگ اول جهانی در ایران و پیمان کردن ثروت و حیثیت و شعور ملی و استقلال ایران از طرف نیروهای متفقین و متحدین و بالاخره قرارداد استعماری و تحمیلی ۱۹۱۹ انگلستان با وثوق الدوله تاثیر عمیقی در بیداری و تهییج حس میهن پرستی و ناسیونالیسم آزادخواهان ایران داشت و پیش از این پیش موجب افشای پوسیدگی حکومت اشراف و دستگاه سلطنت شد . با آنکه موج وطن پرستی و ضد استعماری از شهرها به بسیاری از روستاها و حتی عشایر سرایت کرده بود ، هنوز نیروهای ملی و موکراتیک بعلت پراکندگی و گرایشهای گوناگون قادر به دفاع از دستاوردهای موکراتیک و استقلال ایران نبودند . اگر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر یکی از عوامل استعماری ، روسیه تزاری را از صحنه بیرون نمیکرد و به باری خلق‌های محروم و محکوم به زوال ایران نمی‌شتافت ، امروز بیگمان ما با نبرد ضد استعماری دیگری برای وحدت شمال و جنوب درگیر بودیم . انقلاب اکثر همانقدر که برای طلب ما آزاد بیخش بود برای امپریالیسم انگلستان و حشمت زابود . لذا ارتش انگلستان سراسر ایران را اشغال کرد و وظایف همکاران محوش روسیه تزاری را خود بر عهده گرفت . جنبشهای آزاد بیخش ملی که از پشتیبانی انقلابیون کشورشوراها برخوردار بود سراسر شمال ایران را فرا گرفت . مبارزات میهن پرستان ایران در این دوران که یکی از درخشانترین فصول تاریخ ما را تشکیل میدهد ، بارها در مطبوعات حزب ما تشریح شده است و لزومی به تکرار ندارد .

آنچه برای ما در اینجا مطرح است اینست که رضاخان معروف به "شصت تیر" و میر پنج کنونی در این روزها چه میکرد . امروز در برابر آزادخواهان تبریز پشت شصت تیرش بود و روزی بمشابه بخشی از قوای قزاق تحت فرماندهی افسران روسی با نیروی ملیون تحت فرماندهی ماژور محمد تقی خان پسیان جنگیده و شکست خورده بود و در این دوران حساس تاریخ ما او در صفوف قوای بود که تحت فرماندهی افسران قزاق روسی و انگلیسی برای درهم کوبیدن جنبش ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی گیلان مجهز شده بود و با میهن پرستی مانند حیدر عموغلی رویاروی بود . اگر او که اینک از مرز چهل سالگی گذشته بود بگفته مداحان خاندان پهلوی مهر وطن و نغرت اشغالگران روسی و انگلیسی را در دل داشت چرا آنروزها به انقلابیون و آزادخواهان برای نجات وطنش نپیوست ؟ او حتی در این ایام که هر کس ملک آزادخواهی خود را در موضع سیاسی و سنگرمبارزه میدانست و وفاداری و سرسپردگی خود را به افسران قزاق روسی و سپس فرماندهان جدید انگلیسی ابراز میداشت . آیا این خود بهترین مشخصه سنجیه روحی و اخلاقی وی نیست ؟

انگلستان با معمای بفرنجی مواجه شده بود : وحشت آن از نیروی کار آمدن حکومت انقلابی شوروی ، شکست قرارداد ۱۹۱۹ ، انحطاط دستگاه اشرافی حکومت ایران و عدم امکان تبدیل ایران به مستعمره در دست درجوار شوروی . لذا آنها را موجود و در عین حال کم خرج ترین آن بود که دولتی ضد کمونیست و مقتدر بر سر کار آید که به بهترین وجهی منافع انگلستان را حفظ کند و سدی در برابر نفوذ کمونیسم و حفاظتی برای بین النهرین و هندوستان باشد و حلقه محاصره سرمایه داری را گرداگرد شوروی تکمیل نماید . لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان در ۱۹۲۰ وحشت خود را از موقعیت سیاسی

جدیدی که انقلاب اکتبرمیان آورده بود مخفی نکرد و در پارلمان آن کشور در هنگام بحث درباره سیاست دولت خود در ایران گفت: "... هنگامیکه این تعرض بلشویکی رخ داد بهم آنکه گسترش یابد و خطر بزرگی برای موقعیت مادرین النهرین و هند بوجود آورد عموماً وجد احساس میشود " ولرد لید نهاییم در مجلس اعیان درباره مقابله با توسعه کمونیسم و رشد جنبش های آزاد بیخش ملی دیپلمات مآبانه ولی واضح تر از همکار خود اظهار داشت: " ماکنون در مقام حفاظت استقلال ایران قرار گرفته ایم که از طرف دولت بلشویک بطور جدی در خطر افتاده است (۱) " کودتای سید ضیاء الدین - رضا خان نتیجه این دسیسه استعماری و پراکندگی نیروهای آزاد یخواه ضد استعماری بود .

احوال و عقاید و گرایشهای سیاسی سید ضیاء عامل سرشناس انگلستان روشن است ، اما درباره وابستگی ها و چگونگی بروی کار آمدن رضا خان ، ادامه دهنده سنت سلطنت مستبدانه آسیائی هنوز شبهاتی و اختلاف نظر هائی وجود دارد . او که شاید تنها افتخارش آن باشد که از میان خلق برخاسته است از پدری ، سواد کوهی و مادری از اهل رضائیه بود . اما این افتخارات تنها هنگامی مجاز هستیم برای او قائل شویم که به طبقه خود و مردم زحمتکش و فاداری ماند و حافظ منافع توده های مرد میباشد . اگر به سردمداران دستگاه حکومتی او توجه کنیم جز اشراف و اشراف زادگان و وابستگان به لژ فراماسونری انگلستان کسی نمی بینیم . کم نیستند کسانی که در حیرتند که چگونه در آن دوران با نداشتن اصل و نسب اشرافی او مقامی و منصبی رسید . بگفته یکی از " مطلقین معمر " نقطه عطف زندگی رضا خان از دورانی آغاز میشود که به گماشتگی یکی از صاحب منصبان عالیترتبه از ودمان آیرم لو ها منصوب میگردد . در این خانواده مهاجران قفقازی است که در سایه خوشخدمتی های هاش مردی " باعرضه و باکفایت " شناخته میشود و توصیه آنها در قزاق خانه از سر بازی به افسری ارتقا می یابد و اتاج الملوك خانم از این فامیل ازدواج میکند ، و پیوند او با این خانواده سرشناس که مانند سایر مهاجرانی از این نوع تمام در دربار قزاق خانه خدمت میکردند موجب ارتقا پایه طبقاتی او میشود . دیگر رضا خان بی کس و کار نبود . از طریق همین خانواده است که با کسانی مثل امیر احمدی و محمد حسین آیرم و امیر موشق و دیگران منسوب میشود و با فرمانبرداری حُسن نظر افسران روسی را جلب مینماید . پس نبوغ مرد عامی " از میان خلق برخاسته " نیست که او را به پایه میرینچی میرساند ، بلکه با زانتساب خان نوادگی و اطاعت از افسران اشغالگر روسی و بعد انگلیسی است که او را میدان دار معرفی سازد ، تا آنجا که به ریاست فوج پیاد ماتر یاد همدان تحت فرماندهی کلنل فیلار تف گماشته میشود و پس از شکست از نیروهای ملی ژاندارم بفرماندهی ماژور پسیمان بتهران فراخوانده میشود . این ایام مصادف بود با انقلاب بورژوائی روسیه ۱۹۱۷ و بروی کار آمدن دولت کرنسکی و تشدید مداخلات سفارت و افسران انگلیس در نیروی قزاق . واقعه ای که کودتای اول رضا خان مشهور شده است اولین خوشخدمتی رضا خان را نسبت به فرماندهان انگلیسی ، اربابان جدید نیروی قزاق نشان میدهد . توضیح آنکه کرنسکی سر لشکر بارن مایدل فرمانده لشکر قزاق را که نماینده دولت تزاری بود فرامیخواند و بجای وی سرهنگ کلرزه را بدین سمت بایران مامور میکند و سرهنگ ستاروسلسکی ، یکی از فرماندهان روس در آن تزاری را بمعاضرت وی بر میگزیند . سفارت و افسران انگلیس در تهران با این تغییر فرماندهی موافق نبودند زیرا بهیچان داشتند که در نظارت آنها بر قشون قزاق خدشه ای وارد شود . لذا تصمیم گرفتند که کلرزه را از ایران اخراج نمایند و بجای وی سرهنگ ستاروسلسکی را به فرماندهی بازگردانند . برای ابلاغ حکم اخراج کلرزه کسی را آماده تر از سرهنگ رضا خان نیافتند و هم او بود که بقول برخی افسران روس که شاهد امر بودند ، با ترس و لرز این حکم را به کلرزه ابلاغ میکند و در ازای این " انضباط نظامی " به درجه بالاتری مفتخر میگردد و از اولین محک آزمایش در فرمانبرداری از افسران انگلیس " سر بلند "

بیرون می‌آید و اعتماد آنان را بخود جلب میکند. رضاخان را بعد از شکست قزاقها از نیروهای انقلابی گیلان تحت فرماندهی حیدر عموغلی در اردوگاه "آق باها" نزد یک قزوینی می‌یابیم. از این محل بود که افسران و رجال سیاسی انگلیسی مقیم ایران مانند سرپرسی کاکس، اسمارت، نورمان، هاوارد و سرلشکر آیرن ساید مقدمات کودتای ۱۲۹۹ را فراهم می‌کردند. در این اردوگاه نیروی قزاق ایران بدون آذوقه و حقوق ویی تکلیف مانده بود و بودجه قزاقها را سفارت انگلیس بحساب دولت ایران میپرداخت. دولت و رشکست و دربار دستنشانده ناظر بیچاره تر این وضع آشفته بود. تمام شور بختی آتی کشور ما از این جنانشی میشود که نیروهای دموکراتیک و آزاد یخواه بعلت پراکندگی و تشتت فکری و سازمانی قادر نبودند حکومت پوشالی تهران را سرنگون سازند و طرح ایرانی آزاد و پیشرفته را بریزند و در نتیجه نقشه کودتای راکه سفارت انگلیس ریخته بود بدست سید ضیاء الدین و رضاخان عملی گشت و نظفههای انقلابی یکی بعد از دیگری خاصوش شد.

چنانکه اینک بخوبی میدانیم در سفارت انگلیس در مورد کودتای دولت دستگی وجود داشت. سید ضیاء الدین کاندید مسترها وارد و نصرت الدوله کاندید مسترنورمان و سرپرسی لورن بودند. مسترنورمان قبلاً با احمد شاه درباره کودتای حکومت ثابت مقتدری که بتواند از هرج و مرج تهران (که آنرا پیشاهنگ نشر مرام کونینیم می‌پنداشتند) ممانعت کند ملاقات کرده و شاه نظر او را پسندیده بود. مستراسمارت حتی با بهار، گزارشگر بسیار صادق این حوادث در کتاب "تاریخ مختصر احزاب سیاسی"، درباره کودتای ایجاد دولت ثابت "نیمه دیکتاتوری" (!) مشورت نموده بود. پس در آن ایام که سفارت انگلیس بر قشون قزاق فرماندهی داشت و علناً نقشه‌های رنگارنگ برای کودتای جدید همیشه، مداخلات آنان امری چندان مخفی نبود که دست اندرکاران، که عده شان هم اندک نبود، ندانند. برای انجام کودتای ژنرال آیرن ساید، ظاهراً بمنظور سرکشی به قوای اشغالگرشان در ایران، از عراق بهتران می‌آید. کلنل اسمایس هم برای سرکشی به وضع قشون قزاق می‌رود. سید ضیاء الدین که میبایست عامل اصلی و مغز سیاسی دولت آینده باشد بانهایی پیوند دارد. رضاخان که فرمانده آتریاد تهران شده بود در این هنگام در قزوین درج "نیروی قزاقی بود که تحت فرماندهی امیر موشق قرار داشت. برحسب قرار قبلی احمد شاه فرمان میداد که پانصد نفر از نیروی قزاق قزوین بسوی تهران حرکت کند. اما بجای آن تمام دوهزار قزاق متمرکز در قزوین بنابه نظر آیرن ساید و کلنل اسمایس بسرکردگی رضاخان میرپنج بسمت تهران روانه میشوند. لازم به تذکر است که تا قبل از حرکت این نیرو هنوز در انتخاب سرکردگی نظامی آن در بین رجال انگلیس تردیدهایی وجود داشت. سید ضیاء الدین به عده ای از افسران سرشناس مانند امیر موشق و یکی دوفرد دیگر جنین امری را تکلیف کرده بود و همه آنها بعلت سوگند وفاداری به احمد شاه و نیز یافتن خیانت همکاری با استعمارگران انگلیس، از این امر تبری جسته بودند. نوبت که به رضاخان "حرف شنو" میرسد بی چون و چرا قبول میکنند. قبل از اعزام این عده کلنل اسمایس انگلیسی و امیر موشق متفقاً از آن سان می‌بینند و شانزده هزار تومان "التفاتی" سفارت انگلیس به سید ضیاء سپرده میشود تا بین افسران و سربازان توزیع شود. سرتیپ امیراحمدی و سروان رضاقلی خان کفیل تقسیم دستمزد بودند - بیشترین سهم که دوهزار تومان بود بعنوان "نازشصت" به رضاخان میرسد. هنگام ورود بهتران با وجود نیروی کافی گارد شاهی و ژاندارم، طبق قرار قبلی، حتی یکنفر مقابل با این قزاقهای خیمه شب بازی انگلستان بر نمی‌خیزد. چنانکه دید میشود کوچکترین ابهامی نسبت به معاملت کودتای وجود ندارد. الگوی کار هم همان است که در ایتالیا بید ستم‌سولینی عملی شد. دیکتاتوری نظامی رضاخان با حفظ رژیم سلطنتی قاچار، با این تفاوت که طراح آن در ایران دولت انگلیس و بازیگران پادوهای ازیقیل سید ضیاء و رضاخان و غیره بودند.

وقایعی که بعد از آن رفته رفته شکل گرفت و به دیکتاتوری سردار سپه و خلع شاه و استقرار سلطنت رضا شاه منجر شد گویانکه تماما در جهت تحقق نیت دولت انگلیس در بهمان آوردن دولت ضد کمونیستی مقتدر متمرکزی بود، تا حدود زیادی معلول برش و کار دانی وزیر ستی رضا خان در سیمه بازی و همکاری عده ای از افسران قزاق و جوانانی مانند نصرت الدوله و دشتی و دبیر اعظم، تیمورتاش و اورود یگران بود که شاید اعتلای ایران را در تقویت اقتدار او امید داشتند. آنچه بایستی بدست آزاد پخواهان و روشنفکران در موکرات مانند کنل محمد تقی خان صورت پذیرد چنگی عده ای قزاق قتلشن افتاد. و با تضعف نیروهای در موکراتیک ایران و مداخلات استعماری انگلیس زمینه و عامل اصلی حل مسئله و بخرنج جامعه مابین صورت نامطلوب بود.

بلند گویان و جارجیان در ستگاه دولتی میخواستند با بوق و کرنا و عبارات پرطمطراق به ملت ما تلقین نمایند که گوئی منجی کبیر با نبوغ خود تمامیت ارضی ایران را تامین کرد، به خانخانازی خاتمه داد، نفوذ اجانب را بر انداخت، پایه های رشد اقتصاد صنعتی را بوجود آورد و فرهنگ و تمدن نوین را در ایران اشاعه داد و غیره و غیره. این آقا یان بعد فراموش میکنند که تمام آنچه "بنام نامی اعلی حضرت قوی شوکت ارواحنا فداه" انجام گرفته یا طرحهایی است که از دوران ناصر و مخصوصا بعد از انقلاب مشروطیت مطرح بوده است و یا اصلاحاتی است که از طرف روشنفکرانی مانند تیمورتاش و اورود نصرت الدوله و پیشروان و پیشتازانی که در دستگاه دولتی نبودند به "ذات اقدس سلوگانه" القاء شده است و بنا نهامی وی ثبت جدید تاریخ گردیده است. در اصطلاح تاریخ نگاری ما این میگویند پیشرفت جبری و قهری جامعه. تقریبا به هر گوشه ای از کارها نگاه کنید یا قلابی یا مخدوش و یا ناراست. از نام وی شروع کنیم که کلمه پهلوی خود غصبی است. پهلوی نام چند تن و از آن جمله نام فامیل میرزا محمود خان عضو وزارت پست و تلگراف بود که از وی بایک "چشم غره" منتزع کرد. کلاه پهلوی باید کلاه داوری یا تیمورتاش خوانده شود که از کلاه افسران فرانسوی تقلید شده بود. فتح قلعه چهریق از یک مشت کدر ایلیاتی "فتح خبیر" نبود و بدست سرتیپ امان الله میرزا صورت گرفت. خاتمه دادن به داعیه شیخ خزعل با نظریوتبانی و صلاحدید انگلستان بدون شلیک یک تیر انجام گرفت و شیخ در ناز و نعمت در تهران بسر میبرد. چه کسی بهتر از او میتوانست حافظ منافع انگلستان در نفت ایران باشد. فکر نظام متحد الشکل و ارتش واحد ملی بعد از قرارداد ۱۹۱۹ آمریکا و اسمیت با وثوق الدوله و رد زبانها شده بود و تشکیل آن یکی از نیت های قرارداد را بخود اختصاص داده بود. کشیدن راه آهن شمال بجنوب از سالهای ۱۸۷۱ مطرح بود و سپس در مجلس اول موضوع آن بمیان آمد و حتی تهیه هزینه آن از راه عوارض و مالیات جای و شکر از طرف صنایع الدوله پیشنهاد شد و بر سر آن جان خود را فدا کرد.

پایگذاری دانشگاه تهران قبلا با ایجاد دانشکده های گوناگون جنب و جارتخانه ها، اما بطور ارازمه گسیخته، شروع شده بود. اعزام دانشجویه اروپا بطور جدی تری از اقدامات مجالس اولیه است، گو اینکه تاریخش از دوران فتحعلیشاه آغاز میشود. اگر این چند کارخانه قند ریزی و پارچه بافی و بلور سازی و کنسروسازی و کبریت سازی که ادامه همان رشته های صنعتی سالهای ناصر است نیز در اثر نیی گردید پس میخواستید چه میشد. کدامیک از کشورهای همجوار ایران و یا سایر نقاط جهان بدون رضا خانی از ماعقب ماندند و جادو مساختند و مدارس دایر نکردند و کارخانه ها بکار نینداختند؟ به آمار نشر کتب نگاه کنید. تعداد عناوین کتب منتشره در سال از ۲۰۰ تا ۳۰۰ (که نیمی تجدید چاپ کتب مذهبی بود) تجاوز نمیکرد و از نازلترین ارقام در بین ملل جهان بود و هنوز هم هست. رفع حجاب با آن خشونت آیا لازم بود؟ آیا فکر آن که از دوران بعد از انقلاب قوسط روشنگران ایران از جمله ایرج میرزا و سایر نویسندگانی دیگر رواج یافته بود زاده فکر بکر قائد عظیم الشان بود یا تقلیدی از ترکیه و یا جبر پیمیشرفت؟

اسکان عشارپرلو کرد و رزاقه هائی که در آن از بیماری وی غذایی خود واحشامشان جان سپردند فقط میتوانست از مغز جاهل بی اطلاع قزاقی تراوش کند . کشاورزی و روابط ارباب - رعیتی بر همان نسق قرون وسطائی ادامه یافت بایک تفاوت که جای فراسهای محمد علی شاه را اینک امنیه زورگوی تفنگ بدوش گرفته بود . صنایع زوب آهن و فلزات رنگین که قرار بود در کرج و انارک بدست آلمانها ایجاد شود ، در اصل بسود دستگاه و نقشه های تعرضی و جنگی فاشیسم هیتلری بود که معاهدات مخفی دیگری بامالك الرقاب ایران بسته بود . معادن ایران بکروست نخورده باقی ماند و شرکت نفت به تاراج منابع عظیم ثروت مایبی دغدغه خاطر ادامه میداد و کمترین پیوندی با صنایع داخلی کشور و بسود رشد آن نداشت . تحصیل کوچکترین ارتباطی بانیا زهای کشور نداشت و در حقیقت بمنظور تکثیر قشر بوروکرات " سواد مند " بودن نه توسعه اقتصاد و دانش کشور . یک نسل گذشته فرنگ رفته و دانشگاه دیده و دیپلمه به پشت میزهای اداری هجوم آوردند و سر بار طبقه مولد ثروت شدند . در کشوری که شاهش ۱۴ درصد بهترین زمینهای مزرعی کشور را غصب کرده بود ، جای تعجب نیست که زدی و رشوه خواری و فساد دستگاه اداری امری روزمره و عادی تلقی گردد . او نه فقط به بزرگترین زمیندار در مقیاس جهان مبدل شده بود ، بلکه بزرگترین سرمایه دار ایرانی نیز بود . یک چهارم کارخانه های نساجی از جمله کارخانه های بزرگ شاهي و مپشهریوی تعلق داشت و ذخایر جواهراتش به ۹۰ میلیون تومان تخمین زده میشد . بدین ترتیب خود او نمونه طبقه بورژوا - مالکی بود که در دوران او رشد میکرد و بیاگاه اجتماعی او را تشکیل میداد .

آنچه مطرح است این نیست که در دوران رضاشاه رشد عمومی کشور نسبت به دوران انحطاط اشرافی قاجارها جقدر بود ، بلکه امکانات جدید ایران بطور مطلق چه اندازه بود و تا چه حد از واقعیا و امکانات زمان خود بسود شکوفائی همه جانبه کشور سود برد . در این سنجش دستاوردهای حکومت بیست ساله او بر استی نایجی است . رژیم پلیسی و استبدادی او مانع بهره دهی استعداد ها و ابتکارات رجال و شخصیت ها و ارزشهای انسانی کشور ما بود . ایران سر باز خانه ای بود که در آن افکار مترقی امکان تظا هر و تجلی نداشت و ابتدال و مردم فریبی در میان مغزهای مرعوب و متحجر میدان داری میکرد .

یک مقایسه ساده نشاء میدهد که چه در دوران رضاشاه و چه در دوران " فرزند خلفش " باتمام لاف و گزافهائی که درباره رشد اقتصادی و فرهنگی کشور زده اند ، ایران از مصورتیکه و سوریه و لبنان بمنسبت جمعیت بمراتب عقب تر بوده است و با امروز هم هست . در او اخردوران رضاشاه ( در سال ۱۹۳۸ ) که جمعیت ایران ( تقریباً ۱۵ میلیون ) با مصر ( ۱۶۵ میلیون ) در یک تراز بود آمار اقتصادی و فرهنگی آنها بقرار زیر بود :

مصر	ایران	
۱ ۳۰۹ ۰۰۰	۲۳۴ ۰۰۰	دانش آموزان
۳۶	۳	غله ( میلیون تن )
۲۳۸ ۰۰۰	۲۲ ۰۰۰	قند و شکر
۴۰۰ ۰۰۰	۳۴ ۰۰۰	پنبه ( تن )
۳۷۵ ۰۰۰	۶۵ ۰۰۰	سمنت ( تن )
۵ ۶۰۰	۱۷۰۰	راه آهن ( کیلومتر )

مصرایران

انرژی ( به مقیاس یک

میلیون تن ذغال سنگ )

۲۰۰

۱۵۰

۱۸۴

۵۰

واردات ( به میلیون دلار )

منطق زبان قاطع و گویای آمار و اعداد تفسیر نمیخواهد - و اگر در نظر بگیریم که نظیر این آمار راحتی در او اواخر سالهای ۱۹۷۰ نه فقط در مقایسه میهن مان با مصر بلکه با کشورهای که ذکر شد مشاهده میکنیم و نیز هنگامیکه بیاد آوریم که بسیاری از این کشورها از ثروت بیکران نفت هم محروم بوده اند ، حیرت مابرحیرت خواهد افزود . و امروز که صادرات ایران ( بدون نفت ) هنوز به مرز یک میلیارد دلار نرسیده ، شاه عوافریبانه از روزه های تمدن بزرگ ایران " ابر قدرت " در چند سال آینده لاف میزند .

رضاشاه از آن زمره مردمانی بود که باغریزه مارهای صحرائی با کمترین ورزش باد ناسازگار خطر توفانها را احساس میکنند و به لانه میخزند و نیز با همان غریزه شکار خود را می یابند و می بلعند و هم او بود که به پسرش آموخت تا در برابر گرد باد حوادث سرخم کند و در موقع مناسب خنجرش را بی امان تادسته در پشت حریفش فرو کند . برای اینان سرشت سیاستمداری و کشورداری باد روغ و سالوس وزد و بند با هردسته و قماشیکه بسود شخصی آنان باشد تخمیر شده است . روزی سردار سیه بزرگترین تعزیه گردان توسط دسته قزاق در تهران بود تا صورت کبریه خود و آنان را سرخاب سفیداب کند ، با احزاب و شخصیت های خوشنامی مانند سلیمان محسن اسکندری و مصدق السلطنه و تین مغالزه میکرد و بدستپاری عده ای روشن فکر چنانکه گفتیم اصلاحاتی صورت میداد و در عین حال با آرد دسته قزاقهای خود مانند نجفقلی خان و امیر احمدی ، امیر طهماسبی و کریم قاقان ویزدان پناه و آیرم و درگاهی رژیم استبدادی نظامی و پلیسی خود را تحکیم میکرد . چون بیم آن داشت که قهرهای شاهنشاهی بمناسبت اصل و نسبش بر سر او بال نکشد موضوع جمهوری را به تبع از حوادث ترکیه پیش کشید و یاقول دشتی باو تلقین کردند ، اما همینکه با مخالفت روحانیون و افراد سلطنت طلب روبرو شد و دریافت که هنوز سلطنت زمینه دارد ، هوادار جدی آن شد - و در تمام این جریانات دبیر اعظم بهرامی برای او خطابه و مقاله مینوشت و تیمورتاش حزب ایران نوین میساخت و از نماینده گان مجلس برایش قول بیعت میگرفت . و دشتی های ابن الوقت روزنامه نگار در مدحش قلم فرسائی میکردند - همینکه بر خر خود سوار شد ، رام نشدنی هارا مانند عشقی و فرخی یزدی از میان برداشت ، تیمورتاش خد متکذاز بزرگ اما فصول را با قهوه در ست پخت پز شک احمدی پذیرائی کرد و اما در او خود حساب خود را کرد و دستنی مرغ روحش را به " ارواحناه فداه " تسلیم کرد . و داستان قتل های فجیع دیگر او را همه میدانند نیازی به تکرار نیست . احزاب سیاسی ، حتی ایران نوین در باری توقیف شدند و روزنامه هاتحت توجهات عالیه در آمدند و تجلیل زورکی از پدر تا جد ابره سرلوحه کتب و مقالات از عکس و تفصیلات اصفر قاتل گرفته تا کتب ادبی و جنگ اشعار راه یافت . شهرهای تاریخی و کوچه پرنکوچه های قصبات و مدارس و بناوهای جنگی وغیره بنام قلابی پهلوی مفتخر شدند . و در ورامیر احمدی ها و پز شک احمدیها و دشتی ها و درگاهیهها بود و جاسوسان ادراک آگاهی ( مانند ساواک امروز خود مان ) در هر گوشه و کنار گوش ایستاده بودند .

با این همه ملت ننگ داشت که این داغ ننگ بر تارک اوبی چون و چرا بنشینند . اگر بانگ رسای ارانی و فرخی یزدی و چند نفری امثال آنان نبود که سکوت این گورستان را درهم شکنند ، این لکه های ننگ را با امواج هیچ اقیانوسی نمیتوانستیم از دامان تاریخ ایران بشوئیم . شهامت فردوسی ها



وصباح هاست که شعله های فخر و شرف و وجدان ملی را روشن نگه میدارد .

فراموش نمیشود که این پهلوان نامدار که روزی زیر نقاب ملی و عنوان سردار سپه خود را با تردستی محبوب ملت قلند داد میکرد در هنگام سقوط بچه دیو مهیبی مبدل گشته بود . در هیچ زمانی تاریخ ما چنین وجد و سروری را که مردم کوچه و بازار از خلع پادشاهش آنهم بدست ارتش خارجی از خود ابراز میکرد ، بیاد ندارد . این مرد " دلیر " که از بیم جان بر خود میلرزید جرات نداشت به یکی از افراد ملتش روی نشان دهد . ملاک دوستی و میهن پرستی و مردم دوستی رهبر ملتی در محبوبیت ملی اوست . با همین ملاک کافی است شخصیت رضاشاه را بنسجم . این چگونگی وطن پرستی است که مزارع و اموال مردم را بدزد و غارت کند و بهترین فرزندان آزاد بخواد و شریف میهنش را بزند و ببنده از و نابود کند و برای بقای سلطنت خود با هر کلاش داخلی و فاشیست و استعمارگر خارجی هم پیمانی و سازش کند !

بهرت است حدیث آسایش خاطری را که از برداشتن این بختک سیه اندرون از سپینه ملت همه احساس میکردند از زبان یکی از آستان بوسان آن جهانمطاع ، محمد علی فروغی ، ذکر کنیم . ذکا الطک که بارها وزیر و نخست وزیر رضاشاه بود و در حل و فصل های سیاسی او از سرداران بود و در عرض چاکری و خانهداری از کسی واپس نمی ماند ، پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه در نطق رادیویی خود در ضمن مطالبی در باب لزوم مراعات قانون در ۱۳۳۰ چنین گفت : " بحمد الله بفضل خداوند در سایه توجه شاهنشاه جوان جوانبخت ( که البته هنوز سایه اش بر سر ماست ! ) بار دیگر باید ایره آزادی گذاشتید و میتوانید از این نعمت برخوردار شوید ، البته باید قدر این نعمت را بدانید و شکر خداوند را بجای آورید از زنج و محنتی که ظرف سی چهار سال گذشته بشمار رسیده است امید وارم تجربه آموخته و عبرت گرفته ، متوجه شده باشید که قدر نعمت آزادی را چگونه باید دانست و معنی آزادی را دریافته باشید . . . اگر درست توجه کنید تصدیق خواهید کرد که در مدت این سی و پنج سال کمتر وقتی بوده است که از نعمت آزادی حقیقی یعنی مجری و محترم شمردن قانون برخوردار بوده باشید و چندین مرتبه حکومت ملی یعنی اساس مشروطیت شما مختل شده است . . . بنیاد حکومت استبدادی بر ترس و بیم است ، بنیاد حکومت ملی بر شرافت افراد ملت است . "

البته معلوم نیست و نفرمودند همکاری ایشان در سالهای متعددی با استبداد بر چه بنیادی بوده است . و با زبانی دیگر از همکاران و میلفین روزنامه نویسنده و نویسنده قدیمی دستگاه رضاشاهی دشتی است که پس از استعفا وی و تبعیدش ، یکمرتبه عرق آزادی خواهی و عدالت دوستی و موکرات منشی ایشان چنان گل میکند که در ضمن نطق شدید علیه استبداد و ظلم رضاشاه در مجلس فریاد میکشد : " بگیرید این دزد را " . البته این آقایان محترم نبودند که انزجار خود را از دیکتاتوری و خفقان آزادی سالهای رضاشاهی نشان میدادند ، بلکه دهقانان ایران در هر دهی خانه هائی را که بضرر شلاقهای امنیه ساخته بودند و بران میکردند و روزنامه ای نبود که جرات دفاع از این جلا و طماع را داشته باشد . راز کامیابهای بی نظیر حزب توده ایران و دستجات دموکراتیک دیگر را باید در موضع و شعاعر ضد دیکتاتوری و ضد فاشیستی آنها یافت .

آنچه چشمگیر است تواتر و توالی دورانهای نیمه دموکراتیک با مراحل استبداد سلطنتی از اوائل قرن حاضر است .

بعد از کودتای ۱۹۵۳ با کمک سازمان مرکزی اطلاعات امریکا محمد رضاشاه با اندک تفاوتی که ناشی از تغییر اوضاع و احوال و تناسبات نیروهای داخلی و جهانی است ، گام بگام در جای پای " ابوی " پیشرفته است . تضاد سلطنت مستبد و آسیای اوباد موکراسی تودهای امروزه اوج خود رسید ما ست و هر روز بیشتر بقوام میآید تا کی بمهن بستنی برسد که این بنیاد قرون وسطایی برای خود از خصلت ذاتی خود فراهم ساخته است .

## انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

### و جنبش‌های رهائی بخش در ایران

#### درآمد سخن

جنبشهای رهائی بخش خلقهای ایران از صفحات درخشان تاریخ کشور ما است . این جنبش ها در اثر تراکم تضاد های طبقاتی و اجتماعی ، طی سالهای متعددی ، در زمینه ناخرسندی عمومی و برپایه وضع اقتصادی و اجتماعی تحمل ناپذیر بوجود آمده است . اشغال ایران از طرف انگلستان ، روسیه تزاری و ترکیه در دوران جنگ جهانی اول بردشواریهایی اقتصادی و محرومیتها ی مردم زحمتکش افزوده ، وضع اقتصادی و اجتماعی را تحمل ناپذیر کرده بود . از طرفی در نتیجه اشغال خارجی و کوچ دهقانان ، اراضی زیر کشت کم شده بود ، از طرف دیگر محصول کمی که جمع آوری میشد بدست نیروهای اشغالگر بفارستیرفت . فعالیتهای تجاری و تولیدی مختل شده بود . قحطی ، بیماری ، سرگردانی و تحقیر و آزار مردم از طرف نیروهای اشغالگرو ما مورین دولت ناخرسندی را به اوج خود رسانده بود . پوسیدگی رژیم سلطنت ، سنگینی مالیاتها ، استثمار بیرحمانه ، ناامنی ، رشوه خواری و بی حقوقی عرصه زندگی را برای اکثر طبقات اجتماعی تنگ کرده بود .

در آن دوران در حد و سی هزار نفر کارگرد رکشور وجود نداشت که ۵۰۰۰ نفر آنها در نرفت جنوب که بوسیله سرمایه خارجی اداره میشد ، کار میکردند ( ۱ ) . بقیه در کارگاه های قالبیافی و کارگاههای کم اهمیت دیگر اشتغال داشتند . همه این کارگران نسبت بهمی مزد و شرایط سنگین کار معترض بودند بنا به نوشته مجله " ستاره سرخ " در آن زمان فقط از ده درصد اراضی قابل کشت استفاده میشد . شصت و شش درصد این اراضی در دست مالکان بزرگ و فئودالها ، چهار درصد بنا مخالصه در اختیار دولت ، ده درصد موقوفه ، ۳۵ درصد از آن خرد مالکین و یک درصد بشکل عمومی ( بازمانده زمینهای اجماع ) بود . چهارده درصد اراضی بشکل چراگاه و یا زمین زراعی در دست روسای ایلات و عشایر قرار داشت که با پرداخت مختصری مالیات از آنها استفاده میکردند ( ۲ ) . اراضی بدین شکل ظالمانه در دست مشتی فئودال و صاحبان اراضی بزرگ متمرکز شده بود و میلیونهاروستایی فاقد زمین و یا دارای قطعه کوچکی بودند . علاوه بر همه اینها در نتیجه خیانتهای مداوم سلاطین قاجار از کوچکترین منابع حیاتی کشور گرفته تا مالیه ، گمرک ، راههای آهن و شوشه ، پست و تلگراف ، بانک ، نفت و حتی قوای مسلح و پلیس نیز در اختیار امپریالیستهای انگلیس و روسیه تزاری قرار گرفته بود . دولت ایران مبالغ هنگفتی باین دولت امپریالیستی مقروض بود و منابع حیاتی ، حتی استقلال کشور در گروی آنها قرار داشت .

۱ - م . س . ایوانف ، بررسی تاریخ عمومی ایران ( بزبان روسی ) مسکو ، ۱۹۵۲ ، ص ۲۵۱

۲ - مجله " ستاره سرخ " ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران ، شماره های ۳ و ۴ ، ۱۳۰۷ شمسی ، ص ۲۱

همه این دشواریهای اقتصادی و محرومیت‌های توده‌های زحمتکش نشان‌دهنده آن بود که رژیم موجود قادر به حل معضلات اجتماعی و اقتصادی نیست. با اینکه چندین سال از انقلاب مشروطیت ایران میگذشت باز هم مردم نمیتوانستند دست کم از مزایای ناقص آن بهره‌مند شوند. این بود که ناخرسندی عمومی بشکل خواست و شکایت، مبارزات غیرمتشکل و متشکل، ضعیف و شدید و حتی گاهی بشکل عصیان مسلحانه تجلی می‌یافت.

مبارزه خلقهای ایران علیه ارتجاع و امپریالیسم روز بروز شدت بیشتری میگرفت. هدف این مبارزه هاد ستگاه پوسیده سلطنت و حامیان امپریالیست آن بود. ستم اجتماعی و بهره‌کشی بیرحمانه کارا بجائی کشانده بود که دهقانان بدون ترس از بی‌آمدن کار و مالکین اعتراض میکردند. وصول مالیات حتی جمع‌آوری بهره‌مالکانه در اکثر روستاها بدون دخالت شلاق و خشونت نیروهای تضییقی دولت میسر نمیشد. در بعضی روستاها حتی مالکین بزور جبر نیز نمیتوانستند اراده خود را بد هقانان تحمیل کنند. در تمام ولایات کشور پر خوردهائی میشد که حاکی از تشدید تضاد طبقاتی و لبریزی کاسه صبر دهقانان زحمتکش بود. در بعضی ولایات زمانیکه دهقانان میدیدند که دیگر نمیتوانند مالیات و قرض‌های روی هم مترکام شده را بپردازند، با فروش دار و درخت خود سلاح خریدند و بکوهها میزدند. همین دهقانان مسلح گاه به ستونهای سربازان تجاوزکاران زده آنها را از یاد میآوردند و اسلحه آنها را تصرف میکردند و در این راه بیا میکشیدند و بیا کشته میشدند.

اهالی شهر هان نیز علیه ستم اجتماعی و خودسری مامورین دولت مبارز میگردیدند. قوای عثمانی در سال ۱۹۱۵ آذربایجان را اشغال کرده بود ولی شیبی نبود که در تبریز و شهرهای دیگر ۱۰۵۱۰ افسر و سرباز دشمن بقتل نرسد و یازمخی نشود. در شیراز و اطرافش، در سیستان و زاهدان ستونهای سربازان انگلیس از دست آتریادهای مسلح عشایر و دهقانان طغیانگر ناراحتی و اضطراب دائمی بودند. در کرمانشاه و کردستان قشون تزارچندین بار مورد هجوم افراد مسلح قرار گرفته بود و جنگهای "گردن‌عاشقان" شاهد شدت این برخورد هاست. قیام جاه‌کوتاهای هاوتنگستان نیز علیه انگلیسهای اشغالگر و پلیس جنوب، قیام مسلحانه مردم شیراز و سنگبری کمنسول انگلیس، جنگ با قوای قوام‌شیرازی و همه اینها نمونه‌هایی از روحیه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده‌هاست.

انقلاب اکثری با ایجاد نخستین کشور سوسیالیستی ضرورت تحول اساسی و دموکراتیزه کردن جوامع بشری را در دستور روز قرار داده و راه این تحول را از لحاظ فکری و عطفی روشن ساخت. خلقهای مختلف جهان و از آنجمله خلقهای کشورهای باعزمی را ساختار، امید و جسارت بیشتر بمبارزات خود تحریک نوی دادند. کشور شوروی بمثابه پشتیبان و هوادار جنبشهای رهایی بخش خلقها از نخستین روزهای تشکیل خود این پشتیبانی را وظیفه بین‌المللی خود دانست و با کلیه وسایل ممکنه آنرا بطور بی‌بگیر ادامه داد. پانزدهم نوامبر سال ۱۹۱۷ با انتشار اعلامیه حقوق ملل روسیه، تساوی کامل حقوق و اختیار تعیین سرنوشت آنها بوسیله فرامین و قوانین برسمیت شناخته شد. سوم دسامبر ۱۹۱۷ پیامی با مضمون "لنین بنام" کلیه زحمتکشان مسلمان روسیه و شرق" نشر یافت. موافق این پیام قرارداد ۱۹۰۷ منعقد شد مابین دولتین انگلیس و روسیه تزاری در باره تقسیم ایران بد و منطقه نفوذ لغو گردید. پیام حاکی از این بود که از طرف روسیه و حکومت انقلابی آن هیچگونه تهدید و برتری در کمین خلقها نیست و این امپریالیست‌های جهان‌خوارند، که وطن شما را به مستعمره تبدیل کرده و مشغول تاراج آن هستند. در پیام همچنین گفته میشد، که به محض پایان یافتن عملیات نظامی یگانهای ارتش روسا از ایران فراخوانده

خواهند شد . علاوه بر این اسناد سیاسی محرمانه بطور کلی فاش و ملغی اعلام شد . همچنین در ۱۵ دسامبر همین سال در جریان انعقاد قرارداد برست - لیتوسک با پیشنهاد هیئت نمایندگی شوروی درباره خروج فوری نیروهای عثمانی و روس از ایران ماده ای بر قرارداد نامبرده علاوه شد که برای مبارزات مردم دارای اهمیت خاصی بود .

در پرتوی پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر برای امپریالیسم روسیه تزاری از ایران قطع شد و نه تنها روسیه ، بلکه در مقیاس جهانی به امپریالیسم و سیستم استعماری آن ضربه خورد کنند های وارد گشت .

نیروهای اشغالگران انگلیس در قفقاز شکست خورد و خبر پیروزی ارتش سرخ باعث اعتلاء مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم گردید . نیروهای مترقی کشور توانستند مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس شدت بخشند . این بود که از شیراز ، یزد ، تهران ، تبریز ، اصفهان ، مشهد ، کرمان و از سایر شهرها انحلال پلیس جنوب ، تخلیه ایران از قشون انگلیس ، برگرداندن پولهای یک بوسیله بانک شاهسی ( بانک انگلیس ) از ایرانیان ضبط شده بود بشکل خواسته های مردم با دامنه گسترده ای مطرح گردید .

امپریالیسم انگلیس برای جلوگیری از تاشیر انقلاب اکتبر و حفظ منافع غارتگرانه خود میخواست قرارداد ۱۹۱۹ و شوق الدوله - انگلیس را بایران تحمیل کند . لیکن اعتلاء جنبش آزادخواهی خلقهای ایران مانع از تصویب و اجرای آن شد .

خلقهای ایران در همسایه دیوارید یوار خود شاهد مناسبات اجتماعی عادلانه ای بودند که مخلقیهای مختلف طی قرون برای دست یابی به آن از مبارزه و کوشش فرورگذازانکرده بودند . تاشیر این واقعیت بقدری سریع و عمیق بود که بزودی در مطبوعات ، هنر و ادبیات خلقهای کشورها بازتاب یافت . محتوی همه این آثار هنری را ، از ترانه و شعر گرفته تا آثار نقاشی که بعداً بوجود آمد ، نقش نجات بخش لنین و اکتبر و اینکه مردم ایران نیز در پرتو اکتبر پیا خواهند خاست و خائنین را در ور خواهند کرد ، تشکیل میداد . انعکاس واقعیت پدیده نود مطبوعات و هنر و ادبیات باعث گسترش هر چه بیشتر دایره تاشیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر میشد . تا آنجا که نویسندگان بورژوازی نیز مجبور بودند به این واقعیت جهانی اعتراف کنند و بگویند : " وقتی جنگ جهانی اول خاتمه یافت و حکومت کمونیستی جایگزین استبداد مخوف تزاری شد نهضت های فکری جدیدی در جهان پدیدار گردید که انعکاس آن در بعضی از کشورها از جمله ایران بسیار شدید و لرزاننده بود . این جنبش فکری در سرزمین ستمدیده و بلاکشیده ایران بزودی منجر بقیام سیاسی گردید و دستهای که در نتیجه فشار متحد و متممادی استبداد خسته و سست شده بود از آن ارتعاشات فکری جدید نیروها گرفت و برای درهم شکستن دستگا فرسوده حکومت و ایجاد یک ایران توانا و فعال بحرکت آمد " ( ۳ ) .

بالهام از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در زمینه تضادهای اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران از شمال غرب کشور گرفته تا جنوب شرقی آن ، از شمال شرق گرفته تا جنوب غربی آن جنبش فکری و سیاسی نیروی تازه گرفت و در چندین جا خلقها اسلحه بدست گرفته ، علیه ارتجاع و امپریالیسم بطور متشکل وارد میدان مبارزه شدند .

## جنبش‌های رهائی بخش

در آستانه جنبش رهائی بخش سال ۱۲۹۹ برهبری حزب دموکرات آذربایجان، شهر ارومیه به تحریک مسیونرهای مذهبی و دیگر اعمال امپریالیسم سوزانده و غارت شده بود، در قره داغ و اطراف شهر اهر اهروزی و قتل و غارت شدت ادامه داشت، در منطقه ساوجبلاغ و تبریز باقیمانده نیروهای آلمان و عثمانی مشغول سرقت و غارت آن‌وقت و مامورین دولت مشغول زدنی و رشوه خواری و تعقیب آزاد یخواهان بودند. رهبر جنبش رهائی بخش شیخ محمد خیابانی این وضع را در برابر سؤال "ما چرا قیام کردیم؟" اینطور خلاصه کرده است: "اگر وضعیت مقدم بر قیام را از نظر مطالعه بگذرانیم حالت اسف آمیز مملکت و اختلاسات بیحد و حصر مالی و اقدامات بی ناموسانه و جانپناه نظمی را در نظر بگیریم لزوم فوری قیام را احساس می‌نمائیم . . ." (۴).

در چنین وضعی بود که کمیته ایالتی حزب دموکرات آذربایجان شروع به فعالیت علنی نمود و سازمانهایش را گسترده تر کرد. در اوایل شهریور ۱۲۹۶ کنفرانس ایالتی با اشتراک ۴۸۰ نماینده تشکیل و "از آنجا که رابطه ارگانیک با مرکز حزب در شرایط آنروزی دشوار بود کنفرانس تصمیم گرفت که بجای سازمان ایالتی حزب دموکرات ایران در آذربایجان "حزب دموکرات آذربایجان" بطور مستقل تشکیل شود. بجای کمیته ایالتی کمیته مرکزی مرکب از ۱۳ نفر بصدارت شیخ محمد خیابانی انتخاب شد" (۵).

پس از کنفرانس در اجرای مصوبات آن کمیته مرکزی ضمن تلگرافی تشکیل مجلس شورای ملی را از تهران طلب کرد، مبارزات مردم علیه ارتجاع و امپریالیسم اوج گرفت، اداره روزنامه "تجدد" ارگان کمیته مرکزی حزب دموکرات آذربایجان تبدیل به مرکز قدرت سیاسی ناشی از خلق شد.

قوام السلطنه بسمت والی آذربایجان تعیین شد ولی اهالی بانمایشهای اعتراض مانع از آمدن او به آذربایجان شدند. با میتینگ‌ها و نمایشات متشکله در فاصله زمانی از ۲۲ اسفند ۱۲۹۸ تا ۱۶ فروردین ۱۲۹۹ زمینه برای قیام حاضر و آماده گشت. از ۱۶ فروردین مردم بطور مسلحانه شروع به قیام و اشغال ادارات دولتی کردند. در نتیجه پیروزی قیام مستشاران نظمیه و سرسازان انگلیسی از تبریز اخراج، نیروی مسلح قیام بنام "گارد ملی" تشکیل و دیگر اصلاحات اقدام شد که مهم‌ترین آنها عبارت است از: لغو محض مالیاتهای سنگین و بدعتها، برقراری امنیت، تهیه لایحه خرید اراضی مالکین بوسیله بانک و فروش آن بدفقانان، جدا کردن معارف و مدرسه از دین، رسمی شدن زبان آذربایجانی به موازات زبان فارسی، تاسیس بیمارستان شیر و خورشید، دایر کردن مدارس و حل معضلات دیگر از قبیل مسائل بهداشتی و نان و غیره.

یک ماهه ۱۹۲۰ در تبریز نمایش عظیم زحمتکشان تشکیل گردید و در پیشاپیش آن پرچم سرخ انقلاب و برای اولین بار شعارهای "زحمتکشان و فقرای جهان متحد شوید!"، "مسئله سیاسی ما فوق همه چیز!" و "زنده باد دوستی و برادری آزاد یخواهان!" با شکوه مندی هر چه تمامتر به حرکت آمد.

قیام خیابانی در نتیجه تحریکات توتوتوئه‌های عمال امپریالیسم انگلیس و همدستان ایرانی آنهادیری نثایید و تقریباً پس از ششماه با هجوم متحد ارتجاع امپریالیسم در خون و آتش خفه شد. لیکن ارتجاع و امپریالیسم موفق با ایجاد محیط "سکوت مطلق" نشدند. در سال ۱۳۰۱ قیام

۴ - حسین مکی، کتاب نامبرده، ص ۲۲.

۵ - "انقلاب اکتبر و ایران"، از انتشارات شعبه تبلیغات حزب توده ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۱۳.

مسلحانه برهبری سرگرد ابوالقاسم لاهوتی ضربه تازه ای به بنیان ارتجاع و امپریالیسم زد. در این قیام علاوه بر ژاندارمهای زیر فرماندهی لاهوتی توده های زحمتکش و مخصوصاً دموکراتها نیز شرکت کردند. ادارات دولتی در شهر تبریز بدست دموکراتها افتاد و قسمت مهمی از خواسته های مردم در شعارهای قیام تکرار گردید. قیام با اینکه خیلی زود سرکوب شد ولی در سال ۱۳۰۵ قیام دیگری در سلماس بدست افراد مسلح "فوج لایموت" شعله ور گشت و عدّه زیادی زحمتکشان شهر و روستا نیز در آن شرکت داشتند. افراد هنگ پس از اعلام الحاق به "کمیته انقلاب" سرد و شیبای خود را کند و با بازوبند های سرخ و با شعارهای: "زنده باد جمهوریت!"، "مرگ بر عمال انگلیس!"، "خون خیابانی بدن و انتقام نخواهد ماند!"، "آزادی، حقوق و نان برای همه!" در کوچه های سلماس و خوی براه افتادند.

با اینکه این قیامها در نتیجه تضاد های داخلی، کم تجربه گی و مخصوصاً هجوم متحد ارتجاع و امپریالیسم سرکوب شدند ولی از جهت ایدئولوژیک در مبارزات آینده خلقهای ایران بدون تاثیر نماند و در مکتب خود سر بازان مبارزات آتی را پرورش دادند.

گیلان با تروتهای زیر زمینی، اقلیم مناسب، راههای دریائی، جنگلهای وسیع سرسبز و هر نعمت متجاووزانیک میلیون و پانصد هزار هکتار و مخصوصاً مردم زحمت دوست یکی از غنی ترین و زیبا ترین و حاصلخیزترین مناطق ایران است. لیکن در آستانه نهضت جنگل بی اعتنائی هیئت حاکمه به خواسته های مردم، خود سری های رژیم موجود، تجاوز آرتشهای امپریالیستی این منطقه را برای زحمتکشان به دوزخی تبدیل کرده بود. علاوه بر مالیاتهای سنگین، ستم، ناامنی و فقر که بطور روز افزون گریبانگیر مردم زحمتکش بود، برنج و ماهی و دیگر انواع ارزاق و وسایط بارکشی از طرف بورژوازی تجاری و فئودالها، خانها و لالانیکه با سران ارتش انگلیسی در رابطه بودند جمع آوری و فروخته میشد. پول ناچیزی که از این بابت به دهقانان داد میشد پولی بود بدون پشتوانه که از طرف دولت بریتانیا بشکل کاغذ رنگی چاپ شده بود و تراکم اینها در گیلان نیز بی آمد هائی مانند تورم، قحطی و سیی اعتمادی اقتصادی ببار آورده بود.

با اینکه در نتیجه ناامنی و هرقانگی دهقانان مساحت اراضی زیر کشت کم شده بود فئودالها و مامورین دولت بضرع شلاق سعی در جمع آوری مالیاتهای سنگین داشتند. این وضع بطور کلی تضاد طبقاتی را هر لحظه شدیدتر، تضاد بین مردم و رژیم سلطنت و حاکمان امپریالیستی آنرا عمیقتر میکرد. نتیجه همین وضع بود که مبارزه مردم گیلان شدید تر و تعداد مردان مسلح در جنگها زیاد تر میشد. مردم گیلان میخواستند از حقوق دموکراتیک بهره ور گردند، لیکن این حقوق بوسیله هیئت حاکمه، فئودالها، بورژوازی کهن و روحانیان امپریالیستی آنها پایمال شده بود.

نهضت جنگل بمرسرسی میرزا کوچک خان که عضو اتحاد اسلام بود از دوران جنگ جهانی اول شروع شده بود. در همین دوران احسان اللمخان نیز در تهران با عضویت چند نفر دیگر سازمانی تروریستی بنام "کمیته مجازات" تشکیل داده بود که خیال میکرد با ترور و شوق الدوله، قوام السلطنه و سایریرین میشود تحولات اساسی بوجود آورد. لیکن مردم فقیر بزودی فهمیدند که نه کلی گوئوسی "کمیته اتحاد اسلام" و نه فعالیت نادرست "کمیته مجازات" هیچکدام نمیتواند علاج درد های مردم گیلان شود.

کمی پرازی پیروزی انقلاب اکتبر در اوایل سال ۱۹۱۸ بنا با اسنادی که قبلاً از طرف دولت شوروی منتشر شده بود، قشون روسیه از ایران خارج شد، در این زمان "کمیته نظامی انقلاب" تشکیل گردید و سران پارتیزانهای جنگل با استفاده از روابط دوستانه ای که با این کمیته داشتند از اسلحه های

چامانده سرپازان استفاده کرده و قدرت آتش نسبتاً قوی بدست آوردند . بعد از این جریان ، نوروکجور و تنکابن ، اسلم ، خلخال و غیره زیر کنترل نهضت جنگل قرار گرفت . با ورود سازماندهان انقلابی مانند اسدالله غفاری و سایرین برشت نهضت دارای قدرتشکل بیشتری شد . عمال ارتجاع و امپریالیسم انگلیس با کشتن غفاری و دستگیری عده دیگر آزادخواهان بنام میخواستند به جنبش‌رهای بخش مردم ایران پایان دهند . لیکن پارتیزانها با دستگیری و گروگان گرفتن عده‌ای از مامورین انگلیس و همدستانشان مانند رئیس‌تأمینات رشت آزادای محبوسین را طلب کردند . همچنین در اوایل سال ۱۹۱۸ نیروهای انگلیسی در شمال شرق بقرماندهی ژنرال مالهسون و در غرب بقرماندهی ژنرال دنسترویل بحرکت درآمده و قصد نفوذ به قفقاز را داشتند . نهضت جنگل در برابر این قصد امپریالیسم انگلیس مانع بزرگی بود . در ضمن آنها از وجود روحان راست ( بریاست میرزا کوچک خان ) و چپ ( بریاست احسان الله خان ) در داخل نهضت خبردار نبودند و با استفاده از این امر با میرزا کوچک خان وارد مذاکره شدند . تعهد هائیکه میرزا کوچک خان در باره بازکردن راه ارتش انگلیس بسوی انزلی و آزادی گروگانها قبول کرده بود از طرف سران پارتیزانها رد شد و اینککه تضادها و مشکلات داخلی جنبش افزود و در همین موقع هجوم هواپیماها ، زره پوشها و توپخانه مهاجمین ضربات سنگین به نیروهای آزادخواهان وارد کرد .

تشکیل حزب کمونیست ایران برای جنبش‌رهای بخش در سراسر کشور تشکل و الهام تازه ای بود . انقلابی مشهور به حیدر عمو و غلی افشار از طرف حزب مامور بر طرف کردن اختلافات و سرسازمان دادن به نیروهای ازهم پاشیده جنگل شد . فعالیت‌های همه‌جانبه حیدر عمو و غلی گرچه موفقیت‌های نصب جنبش‌رهای بخش مردم گیلان کرد ولی در نتیجه توطئه ای که عمال ارتجاع داخلی و انگلیسها بدست میرزا کوچک خان بر علیه این جنبش چیدند ، حیدر عمو و غلی کشته شد ، نهضت ازهم پاشید و خالو قربان خائن با حمله بشهرهای رشت و انزلی با درجه سرهنگی آماده سازش با رضاخان سردار سپه گشت .

جنبش‌رهای بخش مردم گیلان در رشته‌های معارف ، مطبوعات ، بهداشت ، لغو مالیات‌ها و غیره برخی اقدامات اصلاحاتی نیز بعمل آورد که برای تهیه زمینه ایده نولوژیک جنبش‌های بعدی دارای اهمیت مخصوصی است .

آروزها مانند سایر نقاط کشور در خراسان نیز مردم در رنگنای فقر و قحطی ، زیر فشار ستم و تعدی مامورین دولت بودند . مخصوصاً قحطی و ناامنی زندگی مردم را بد تر و ناخرسندی راعی عمیقتر کرده بود . احتکار مالکین و فقود الهای بزرگی مانند آصف الدوله ، شوکت‌الملک امیر علم و سایرین آتش خشم و غضب توده‌ها را برانگیخته بود . بر علیه این استعکاری بود که عده ای از دهقانان بی زمین کرد ناحیه قوچان دست بشورش زدند . مرکز قیام شهر شیروان بود و قیام کنندگان تحت رهبری " خداوردی " نام اراضی بعضی از مالکین را ضبط کردند . آنها اساساً سفید عت‌های فئودالی ، قطع نفوذ امپریالیست‌ها و ایجاد روابط دوستانه با شوروی را طلب میکردند ( ۶ ) .

با اینکه قوام السلطنه والی خراسان بکمک انگلیسها و قوای ژاندارمری این جنبش را سرکوب و عده زیادی را بزند آنها انداخت ، ولی مبارزه مردم همچنان ادامه داشت و روز بروز شدت بیشتر می‌گرفت . تضاد های اجتماعی و اقتصادی هر آن حله عادلانه خود را طلب میکرد . در چنین شرایطی بود که محمد تقی خان پسیان بسمت فرمانده نیروی ژاندارمری خراسان بانقشه‌های اصلاحاتی

خود وارد مشهد شد. محمد تقی خان عضو فعال حزب دموکرات ایران بود و نمیتوانست وضعیت نابسامان موجود را نادیده بگیرد. این بود که از روزهای نخستین درباره آزادی زندانیان سیاسی، بودجه ژاندارمری، اجرای اصلاحات، ناامنی و دیگر معضلات بین او و قوام السلطنه والی خراسان اختلافاتی بروز کرد. قوام السلطنه با همدستی نفوذالها و خانها و با حمایت و تأکید انگلیسها میخواست مردم را مجبور به اطاعت کند. او در حدود سیصد نفر چریک مسلح در اختیار داشت که بوسیله مستشاران انگلیسی تعلیم گرفته بودند و از آنها در ظاهر برای محافظت عمارت والی نشین و در حقیقت برای قتل و غارت و اجرای منویات شخصی خود استفاده میکرد. او، همچنین با دست اندازی به املاک و دارائی آستانه رضوی علاوه بر برکردن کیمسه خود عده ای از دلایان سیاسی و صاحبان مطبوعات را اجیر خود کرده بود. اینها نیز باعث شد تا ناخرسندیها و تشددید مبارزه آزادی خواهان گشت. از طرف دیگر در سراسر کشور علیه قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله - انگلیسی مبارزه نیروهای مترقی اوج گرفته بود و مطبوعات مترقی مانند روزنامه های "مشهد"، "آفتاب شرق" و غیره مردم را به تشدید هر چه بیشتر مبارزه دعوت میکردند. شکست مداخلات "آنتانت" در روسیه شوروی و از آنجمله مغلوب شدن انگلیسها در قفقاز نیز انقلابی مردم را قوی تر میکرد.

در مقابل همه اینها قوام با کمک کلنل پریداکس، ژنرال کنسول انگلیس مشغول تشکیل مرکز مقاومت و توطئه بر ضد مبارزات مردم بود. در چنین موقعی بر اساس تضاد درونی طبقات حاکمه و مانور دیپلوماسی انگلیس، از تهران دستور ستگیری قوام صادر گردید. محمد تقی خان پیمان بستن در ستگیری قوام و چند نفر از همدستان وی و مصادر ره املاک آنها را برای نضج جنبش رهایی بخش مردم خراسان هموارتر کرد. بعد از این خراسان بحال قیام علیه حکومت مرکزی درآمد، زندانیان سیاسی آزاد شدند و سلاح هائیکه بوسیله انگلیسها در اختیار قوام گذاشته شده بود بدست محفد تقی خان افتاد. محمد تقی خان با صلاحید در موکراتهای با سابقه و "کمیته ملی" که تشکیل داده بودند با اجرای نقشه های اصلاحاتی و سازندگی خود آغاز کرد. نیروهای مسلح قیام بنامهای "گروهان مخصوص"، "اردوی چریک کاوه" و غیره سازمان یافت، بمنظور ژاندارمری سرور صورت تازه داد شد. عده زیادی از نفوذالها خلع سلاح شدند، مالیاتهای سنگین و عواض و قرضهای دهقانان لغو شد، امنیت برقرار و معضلاتان، بهداشت و فرهنگ بنفع مردم حل گردید. راههای تازه ایجاد و رابطه شهرها و دهات بهتر شد. برای قیام آرم مخصوص پرچم کاوه و برای تقدیر مبارزان شجاع مدال تعیین گردید. همه این تدابیر اصلاحاتی ضربتی جدی بر پیگیر سوسیده ارتجاع و نفوذ امپریالیسم بود، و باین جهت جنبش رهایی بخش مردم خراسان توجه و علاقه کلیه وطن پرستان و آزاد پیخواهان کشور را جلب کرد.

احمد قوام السلطنه کمی بعد از زندان تهران آزاد شد و مقام رئیس الوزرائی را اشغال کرد و به کمک رضاخان سردار سپه به توطئه و تحجیر نیرو علیه جنبش خراسان پرداخت. سرانجام تحریکات قوام، خرابکاریهای مامورین سیاسی انگلیس و حال آنها، هجوم نیروهای مسلح دولت علیه قیام کنندگان به کشته شدن محمد تقی خان و فروکش جنبش مردم خراسان منجر شد. با اینکه اقدامات کلنل بهاد روکوش "کمیته ملی" برای ادامه جنبش در چار شکست گردید اعتراض و مبارزه مردم بطور پراکنده ادامه یافت. در سال ۱۳۰۵ شمسی قیام هنگ مراوه تپه شعله ور گردید. قیام کنندگان با تشکیل "کمیته عملیات" اعتراض خود را به حکومت مرکزی اعلام کردند و با شعارهای "مصادر زمین های نفوذالها و تقسیم آن بین دهقانان!"، "برقراری جمهوری و قطع نفوذ انگلیسها از ایران!" تغییر در سیستم مالیاتی بنفع اصناف و کسبه! و غیره دامنه قیام را از شهر بجنورد به شهرهای



دیگر خراسان گسترش دادند. "قیام بلافاصله از جانب دهقانان و پیشه‌وران شهر پشیمانسی شد" (۷).

جنبشهای آزاد بیخس مردم آذربایجان، گیلان و خراسان در سالهای ۱۳۰۰ دارای نتایج و در سهای آمونده ایست. هر سه جنبش با الهام از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر از زمینه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور سرچشمه گرفته و دارای جنبه‌های ضد فئودالی و ضد امپریالیستی بوده است. در این جنبشهای ملی و موکراتیک کارگران، دهقانان، صنعتگران، کسبه و اصناف، روشنفکران، جناح مترقی بورژوازی تجاری، مالکین لیبرال و روحانیت مترقی شرکت کرده اند.

تحلیل علل پیروزی و شکست این جنبشها نشان دهند فآنتست که این جنبشها فقط در نتیجه اتحاد نیروهای ملی و موکراتیک و مبارزه و شادوش نمایندگان ملیتهای مختلف میتواند به پیروزی برسد. وقتیکه ارتجاع و امپریالیسم با اسلوب‌های کلاسیک تفرقه اندازی خود این اتحاد را بهم زده، مارش ظفریه نحوه شکست تبدیل شده است. بطوریکه معلوم است این سه جنبش در فاصله زمانی ۱۲۹۹-۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۰-۱۹۲۱) با شعارهای تقریباً شبیه هم ولی تاریخهای متفاوت از هم بر ضد ارتجاع و امپریالیسم وقوع پیوسته است. موقعیکه جنبش در آذربایجان مورد هجوم متحد ارتجاع و امپریالیسم انگلیس واقع شده، در گیلان جنبش دارای قدرتی بوده است، هنگامیکه جنبش گیلان مورد هجوم همین نیروهای اهریمنی قرار گرفته جنبش خراسان در اوج خود بوده است. ولی ارتجاع و امپریالیسم با دستکاری عمال سرشناسی مانند قوام السلطنه و رضاخان سردار سپه از نبودن اتحاد و ارتباط مابین این جنبشها با مهارت تمام استفاده کرده و هر یک از آنها را بطور جداگانه از بین برده است. قوای قزاق که بفرماندهی حسین خزائی علیه جنبش گیلان فرستاده شده بعدا همین قوای باز بفرماندهی همین شخص علیه جنبش خراسان بکار افتاده است. از کتابها و خاطراتی که درباره این سه جنبش نوشته شده معلوم میشود شیخ محمد خیابانی در صد ایجاد رابطه با مجاهدین گیلان بوده مجاهدین گیلان نیز متقابلاً باین کار اقدام کرده اند. حزب کمونیست ایران نیز برای ایجاد رابطه مابین سه جنبش دست با اقداماتی زده است.

در آن زمان نیروی کارگری کشور از لحاظ کمی و کیفی و متمرکزیدان پایه نبود که سرکردگی جنبشهای ملی و موکراتیک را بعهده بگیرد. بواسطه ضعف ارتباط و تعقیب شدید پلیس، بسط جنبش میان دهقانان با مشکلاتی روبرو بود. خرده بورژوازی شهری، بورژوازی تجاری، مالکین لیبرال که در رهبری این جنبشها بودند در نتیجه عدم قاطعیت باعث فروکش جنبشها و پراکندگی نیروهای مبارزمیشدند.

در نتیجه همین عدم قاطعیت بورژوازی تجاری محمد تقی خان پسیان نتوانست به تهران یورش برد و در همین حال در نتیجه افکار "چپ" روانه احسان اللمخان بدون تدارک لازم وبدون محاسبه امکانات وبدون رابطه با دیگر نیروهای جنبش تهران یورش برد و چار شکست و تلفات شد. علاوه بر اینها در نتیجه نبودن هشیاری کافی نیروهای ملی و موکراتیک و عمال ارتجاع و امپریالیسم توانستند باسانی در داخل جنبشها رخنه کرده، مانع اتحاد و مبارزه مشترک شوند و این جنبشها را از داخل منفجر کنند.

در نتیجه همه اینها و پیوسته با عدم ارتباط مابین این سه جنبش فرصت بسیار مناسبی از دست قوای مترقی کشور خارج شد و هر یک از این جنبشها جدا از هم و بطرز فاجعه آمیزی بخاک و خون کشیده شدند.

با همه اینها این سه جنبش مانند سه داستان حماسی قهرمانی خلقهای ایران در تاریخ مبارزات کشور با خطوط طلائی ثبت شده است. هر سه جنبش توانستند ضربه‌هایی برفئودالیسم و نظام پوسیده شاهنشاهی بزنند و از این لحاظ گنجینه مبارزات خلقهای ایران را غنی تر کنند. این جنبشها با اصلاحاتی که در دوران پیروزی انجام دادند به قسمتی از خواسته‌های زحمتکشان ایران جامعه عمل پوشاندند.

## گوشه‌هایی از وضع کنونی تآتر در ایران

تآتر ایران در چنگال بحران - بحران همه‌جانبه و ژرفی تآتر امروز ایران را، علیرغم همه استعدادها و فداکارهایها، فراگرفته است. هنرمند قدیمی علی‌اصغر گرمسیری از "تشییع جنازه تآتر ایران" (رستاخیز، ۴ اسفند ۵۵) و صادق بهرامی از "نابسامانی کار تآتر" و اینکه "چیزی بنام تآتر نداریم" (کیهان، ۵ اسفند ۵۵) و لرتاز "خستگی بچه‌های تآتر" حرف می‌زنند. ارحام صدر از "تآتر که مانند یک بیمار رنجور با قرص آمپول و کپسول تقویتی سرپانگه‌اشته شده" (رستاخیز ۱۳ بهمن ۵۵) و پیری صابری از "رکود و حرکت کند تآتر و قرطاس بازی و اداری بودن" و جمیله شیخی از "کمبود جاوسو" استفاده و مشکلات هنرمندان "واکبر زجان پوراز" ریشه دوانی بی اعتدالی بکار تآتر" سخن می‌گویند. منتقدان و کارگردانان در روزنامه‌های مجاز مینویسند: "تآتر فقیر و بی‌عاریان در سال صفر مانده است، تآتر ما در جام می‌زند" (کیهان، ۲۲ آبان ۵۵)، "تآتر ایران برآستی تا مرگ فاصله زیادی ندارد، ابتداء دارد محیط تآتر ما را فرامی‌گیرد" (کیهان، ۱۶ اسفند ۵۴)، "تآتر ما را به بد روزی انداخته‌اند". این‌ها حرف‌های دست‌اندرکاران تآتر ایران است که امکان و اجازه انتشار یافته و بجای خود بازتابی است از بحران تآتر امروز.

علت اساسی بحران تآتر آنست که بر روی تآتر ایران بختک سیاه دربار و سازمان امنیت سنگینی میکند. امر تآتر بدست پهلبد ها و قطنی ها افتاده است. تنها کانال دستیابی به تسهیلات ضروری مالی و امکانات مادی و گذراندن نمایشنامه از هفتخوان سانسور، وزارتخانه‌ی آن یکی و تلویزیون این یکی است. عجب نیست اگر تآتر ایران علیرغم آنهمه سابقه و اینهمه شیفتگی و استعداد "درجا می‌زند و تا مرگ فاصله زیادی ندارد". عمال رژیم وظیفه دارند بجای آفرینش هنری، بند و بست، فساد و ابتداء را حکم فرما کنند و هنر اصیل و خلقتی را در نطفه خفه نمایند. بسط بی‌ریشگی و انحطاط اخلاقی در تمام مظاهر آن و گسترش چالپوسی و اختگی هنری وظیفه هنرمندان نمایان ساواکی است. آنان با تمام قوا علیه هرگونه خصلت مردمی و محتوی خلقی و مترقی تآتر، علیه هرگونه خلاقیت و ابداع هنری و نوآوری راستین می‌زنند. می‌کشند کارگردانان و هنرپیشگان با استعداد را که حرفی برای گفتن دارند در لاسرد کنند، خانه نشین‌کنند، بصورت کارمند حقوق بگیر در آورند، با پول و مقام آنها را بخزند، بشرکت در کمسیون‌ها و نوشتن طرح‌ها و رفتن بماموریتها، به کارهای تفننی اما پولساز بکشانند. آنان در ضمن می‌کشند با ادای "آوانگار بازی" و حقنه کردن "مکتبها" ی مد روز آمریکائی و نشخوار آنچه که منحط و موسمی و ضد مردمی است افکار و افکار و افکار را منحرف و عقیم کنند. بقول نویسنده معاصر آنان به هنرمند می‌گویند "اخته باش و درد هلیز حرمسرای باش!" و چون هنرمندان ما چنین نمی‌خواهند چه بسا راهشان به دهلیز "کمیت" و "اوین" می‌افتد. این رژیم کنونی است که با سیاست ضد خلقی

و ضد هنری خود "تآترا بهد روزی انداخته است". رژیم دغلبا زوحیله گرهپلوی و مسؤلان امور هنری برای پوشاندن این رکن اساسی سیاست هنری خود میکوشند در زیر ساطرد روغین حمایت از هنر و هنرمند، خاک در چشم مردم بپاشند. بساط ساختگی تجلیل از این یا آن هنرمند را براه میاندازند این یا آن هنرپیشه یا کارگردان خوشنام و با استعداد را باین یا آن کار تشریفاتی میگمارند، از خارج تآترهای بلند آوازه هنری جهانی را برای تظاهر به هنردوستی دعوت میکنند.

ویژگی هنر تآتر موجب میشود که بحران یا رونق آن از سیاست و شرایط حکومتی و سایر عوامل رو بنسائی بیشتر متأثر شود.

تآتر نه مثل شعراست که اگر ناچار شد قادر باشد دهان بد هان منتقل شود، نه مثل داستان است که در صورت لزوم با چاپهای کوچک مخفی و حتی دستنویسی بتواند بخواننده برسد. تآتر چنان هنری نیست که لا اقل مثل پیکر تراشی و نقاشی اگر ناگزیر شد در کارگاه مجسمه ساز و آلتیه نقاش بماند و دست کم نزد یگان و محارم هنرمند آنرا تماشا کنند. تآتر یک بازآفرینی دائمی و مکرر، در هر بار خلایقیت هنری، و شمره همکاری بهم پیوسته نویسند و کارگردان و هنرپیشه و نقاش و گریمر و... است. برشالوده و مسائل مادی و فنی مشخص و ضروری. تآتر باید در رسائی که دارای تاسیسات خاصی است روی صحنه ای که تجهیزات معینی دارد در مقابل تماشاگرانیکه برای هر بار تظاهر این هنرگرد میآیند بنمایش درآید و هر بار، بر همان شالوده مادی و فنی بازآفریده شود. همه این خصوصیات، تأثیر پذیر قابلیت زیست تآتر نسبت به عوامل اجتماعی و حکومتی و سیاست که عناصر اصلی رو بنسائی جامعه است در چندان میکند.

بحران تآتر امروز ایران ناشی از وجود سیاست رژیم، دستگاه اداری وابسته بآن، ناشی از پایه مادی بسیار ضعیف و محیط معنوی حاکم است.

سازمان تآتر در ایران - (۱) دستگاه اداری - دولت از نظر سیاسی و اداری و مالی و آموزشی در امر تآتر مداخله دارد و این مداخله بعلمت خصلت رژیم کنونی زیانمند و ضد هنری است. سیاست دولت در زمینه تآتر بخشی است از سیاست فرهنگی خفقان انگیز و تپاهی آور رژیم. اداره تآتر در وزارت فرهنگ و هنر هم اکنون دارای نه گروه تآتری و ۲۰۰ کار دهنری و فنی و صاحب تالار ۲۵ شهریور است. هر گروه هر دو یا سه سال تنه ایک برنامه جدید اجرا میکند! علی نصیریان هنرمند با سابقه که از یکسال پیش بریاست این اداره گمارده شد میگوید "اداره تآتر جوابگوی نیازهای هنری مانیست و باید تغییرات بنیادی و اصولی در آن داده شود" (کبهان، ۱۶ مرداد ۵۵). اداره فرهنگ و هنر شهرستانها مسئول سانسور و مجری نظریات ساواک است. کمک دولت در واقع مداخله دولت، بمعنای محدود کردن آزادی فعالیت گروههای تآتری و نظارت بر کار آنهاست. آموزش تآتر توسط دو دانشکده اختصاصی (هنرهای زیبا و هنرهای دراماتیک) در تهران و ۲۸ مرکز شهرستان که اغلب اسم بی مسائلیست انجام میشود. در دانشکده های حرفه ای به بسیاری از دانشجویان امکان داده نمیشود تا پایان دوره تحصیل حتی یکبار نمایشی روی صحنه آورده یا بازی کنند!!

سالنهای نمایش غیر مجهز و ن وسائل لازم فنی هستند. اغلب آنها فعالیتهای غیر تآتری نمایشی و متشکل جلسات اختصاص دارند. هر کسی که بمیزان متوسط فعالیتهای هنری تآتری در جهان متعین آشنا باشد از خود تآتر ایران تعجب میکند. تنها تالار حرفه ای تهران طی سال گذشته فقط سه نمایش جدید روی صحنه آورد. دوازده سالن دیگر که در تهران وابسته سازمانها و ادارات مختلف هستند \* حدود سه چهار نمایش (تآتر کوچک، خانه نمایش، کارگاه نمایش، تالار فردوسی

\* این سالنهای تهران وابسته به تلویزیون و اداره تآتر و دانشگاه تهران (مانند در صفحه بعد)

تالار مولوی (۰۰۰) بروی صحنه آورند و گاه فعالیت آنها صفر مطلق بود (تاتر شهر). "در تهران در هکارگردان صاحب نام تاتر حتی یک نمایش هم در دست اجرا نداشتند" (کیهان، ۲۵ آبان ۵۴). فصل تاتری، شش-هفت ماه است و تدویم اجرائی و رپرتواژدی علمی وجود خارجی ندارد. بنا به آمار گروه مطالعات دفتر برنامه ریزی فرهنگی از کل تماشاگران ۹۱٪ دارای تحصیلات عالی و متوسطه و ۳٪ بیسوادند. در کشوری که نزدیک به ۷۰٪ اهالی آن همچنان بیسوادند این نسبت بمعنای آنست که توده زحمتکش مردم راهی بتاترنیست. طبق آن آمار تنها ۳٪ تماشاگران کارگروهند و حتی یک تماشاگر کشاورز نداشته ایم. با اینحال هرگاه گروهی بمنبع اصلی الهام و هدف اصلی هنر خویش یعنی به توده مردم روی آورده است و یا نمایشنامه های متعدد و مترقی عرضه شده است با استقبال گرم توده تماشاگر روبرو شده است (گروه تاترگران در روستاهای اطراف گرگان و "کارگاه نمایش" در یاجی آباد و... ) بعزت وجود رژیم ضد خلقی و تامغز استخوان فاسد، سینما و تلویزیون تاثیر منفی عمیقی بر تاتر داشته اند. در گردن کارگردان و هنرپیشه از تاتر و جلب آنها به تلویزیون و سینما، جذب منابع مالی و فنی، بدآموزی و رواج نمایشنامه های ضعیف و گمراه کننده، پائین آوردن سطح توقع تماشاگر و رواج آسان پسندی از نتایج این تاثیر سو و منفی است، در حالیکه در رژیم دیگر، با سیاست ملی و عاقلانه، رشد همزمان هر سه رشته و حمایت از هر سه امکان پذیر است.

۲) تاتر آزاد دانشگاهی و شهرستانی - بتصدیق عموم در گروه های آماتوری، گروه های آزاد شهرستانی و دانشجویی است که "نبض تاتر هنوز میزند".  
تاتر دانشجویی - نقش دانشگاهها و گروه های دانشجویی در چنان سطحی است که کیهان (۲۲ آبان ۵۴) مینویسد: "دانشجویان علاقمند تاتر ما را زنده نگه داشته اند". بسیاری از گروه های آماتور دانشگاهی هم از فعالیت جالبی دارند، فعالیتی که با هزاران سدروبروست، اداره امور فرهنگی و فعالیتهای فوق برنامه دانشگاه تهران به دانشجویان "اجازه کار و وسیله کار نمیدهد" (همان شماره کیهان)، "دانشجویان فراوانی شناخت و دید تاتری دارند اما پایگاه برای عرضه نوق خود پیدا نمیکنند. دانشجویان برای گرفتن پنج هزار تومان که خرج دکور را هم در نمیآورد باید مدتی دوندگی کنند و این و آن را ببینند. در حالیکه شاهد ریخت و پاش دهها هزار تومان و خرجهای آنچنانی نور چشمها و درباریان هستند. جای شگفتی نیست اگر صداقت آنها را اجرای نقشهای خلقی ده چندان میشود.

تاتر شهرستانی - با آنکه امکانات مادی تاتر در شهرستانها صد بارید تر و ناگافی تر و محیط ناسازگار تر است بیش از یکصد گروه تاتری که بیش از یکصد نمایشنامه بروی صحنه برده اند در شهرستانها فعالیت دارند. به همت و علاقه و در واقع نبرد جوانان شهرستانی "در شهرستانهاست که تاتر زنده است و نبض میزند" (آیندگان، ۲۱ فروردین ۵۵). منتهی این زنده ماندن، در گریز و در چنان پیکار سه عکینی با انواع سدها و محرومیتها و حتی کشیها بدست میآید که بازگیری قدیمی چون علی اصغر گومسیری "براه افتادن نوزادان تاتر شهرستانی" را "عجاز" میخواند (اطلاعات، ۷ اردیبهشت ۵۵). در کنار تاتر حرفه ای که در برخی شهرستانها (مشهد، رشت، اصفهان) سابقه حدود ۶۵ ساله دارد، گروه های آماتور و آزاد تشکیل شده که "نویا، آموزش ندیده و فاقد امکانات هستند

مانده از صفحه قبل  
و دانشگاه های مختلف و انجمن ایران و آمریکا و انجمن و شیوگان و بانوان است. بعلاوه هشت کاخ جوانان نیز تالارهایی برای نمایش دارند. نمایش تاتر در این تالارها توسط گروه های مختلف، وابسته به مواطی است که کتربه معیارهای هنری مربوط میشود. باضافه تالار تماشاخانه لاله زاری نیز فعالیت دارند.

ولی " در برابر کار آنها همه ادواصولهای فرنگی مآبانه ، کود کانه بلکه خند آوار جلوه میکند . برای بسیاری از آنها تأتیریک جهاد ، یک مبارزه ، یک آفرینش است " ( کیهان ، ۲۶ فروردین ۵۵ ) . روشن است که هر کار آنها یک شاهکار و هر نمایشی اوج خلاقیت هنری نیست . ولی مهم آنست که بدانیم این نبض چگونه و در چه جهتی میزند و سوی مبارزه و آفرینش کدامست ؟ از نمایشهای عرضه شده در نخستین جشنواره تأتیرشهرستانی نمونه آوریم که در خطوط عمد خود بازتابی بود از واقعیات اجتماع کنونی ما . در " سایه های بلند " خرپول محافظه کار ( مظهر اشرافیت سنتی ) و سرمایه دار تازه بدوران رسیده و فرنگ دیده ( مظهر بهره کشان جدید ) دست بیکی میکند تا خانواده هارا بباد دهند و مردم را بخاک سیاه بنشانند . در " گلی " زندگی قالیبافان و شرایط ابتدائی کار زندگی آنها را میبینیم . این نمایش افشاکننده طبل توخالی و پیرصدای رشد صنایع در دهات و تبلیغات جارچیان رژیم پیرامون نتایج " انقلاب " در روستاها بود . " بند آب " سد های طبقاتی موجود در جامعه پهلوی زده ما را نشان میدهد و تضاد و نیروی ترقیخواه و واپس گرا را مینمایاند . " کرکس ها " نقاب ظاهرسازی را میدرد و نه تنها پوچی و بر باد رفتن خصایل انسانی و موازین اخلاقی را برملا میکند بلکه بویژه ، بر نبرد انسان علیه این بی آمد های سلطه نظامی ضد خلقی و دیکتاتوری نیز تکیه میکند . " لعبتک ها " - نمایشی که در آن هنرپیشگان سیمای خویش ندارند و نقاب برجهره بسته اند و همچو عروسک های خیمه شب بازی در دستهایشان بحکم بندی که از سقف آویزان است حرکت میکند - بتماشگر میگویند با وجود آنکه دیوها بر انسانها حکم میرانند و سیطره جهنمی خویش را برقرار ساخته اند ولی در آخر کار ، شیشه عمرشان بدست آدمیان است . آیا میتوان حق را بآنان منتقدی نداد که هنرمندان تأتیرشهرستانی را " پویندگان راه سخت هنرواقعی ، هنرمردمی " نامیده است ؟ در سالن های تأتیر در میان دیالوگهای شخصیتهای تأتیرشهرستانی عباراتی چون " دارم خفه میشوم " ، " زندگی عذابه " ، " بد بخت " طنین افکن میشد و این درست نقطه مقابل تبلیغات رسمی درباری بود . در کجا اگر نه در اینجا ، باید علت همه تعیضات و کارشکنی ها و محرومیتها و همچنین سرکوب ها و دستگیریهها و تعطیل کردن ها را دید ؟ حداقل آنست که هنرمندان شهرستانی پول ، سالن ، بودجه ، امکانات نمیدهند ، حتی سالنهای اداره فرهنگ و هنر محلی و سالنهای پیشاهنگی و مدارس را دریغ میکنند ، با تقسیم خود سرانه بلیط ها همیشه بین لیست دائمی گیرندگان بلیط ، میکوشند پای توده تماشاگران را تا تیر ببرد و رابطه بین هنرمند و مردم را قطع کنند . از آنجاکه اغلب هنرمندان تأتیرشهرستانی کارمند و بیرهستند ، ادارات مربوطه کارشکنی " ظریفی " میکنند . از یکسو برای تمرین و نمایش اجازه میدهند اما از سوی دیگر بنام غیبت از حقوق آنان کسر میکنند .

در باربان از هروسيله اى براى خاموش کردن مشعل تا آزاد شهرستانی و دانشجوئی ، تا تیر متعدد مردمی استفاده میکنند ، رایج ترین وسیله ، ندادن امکانات است ، شیطانى ترین آنها خریدن وجدان ها است و حیوانى ترینشان زندان و شکنجه .

۳) جشنواره ها - یکی از نهاد هائیکه رژیم در رشته تأتیر مورد استفاده قرار میدهد جشنواره ها در سطح منطقه ای ، کشوری و بین المللی است . رژیم از یکسو میکوشد جشنواره را محل اشاعه هنر منحنی ، ترویج بی ریشگی و ابتذال و تشویق چاپلوسی نماید و آنرا به راهروئی برای ورود به " دهلیز حرمسرای بدل کند و از سوی دیگر با دعوت از تروپ های اصیل هنری خارجی که شهرت جهانی دارند و بیبهای پرداخت خرج سفرواقامت و دستمزد کلان میخواهد ردگم کند ، چهره زشت ابتذال را بزرگ کند چنین وانمود سازد که گویا " آبرودار " است ، " هنرپرور " و " هنرشناس " است . اما البته هنرمندان بنویسه خود علیرغم نیت رژیم تا آنجاکه بتوانند و در بیکار یا انواع موانع و اشکال تراشیهها ، از این جشنوارهها استفاده میکنند . و نمونه از طرز کار رژیم در جشنوارهها :

در جشنواره اخیرمازندان گروههای تئاتری استان را از شش شهردون آمادگی قبلی و تدارک نمایشنامه ولا جرم بانمایشهای تکراری در جشنواره ساری شرکتدادند. نگذاشتند گروههای هنری این شهرها بین خود رابطه بگیرند و به تبادل نظر و تجربه بپردازند. طی جشنواره هرگروهی وقتی نمایش خود را میداد بلافاصله بعد از صرف شام! روانه شهر خود میشد و حتی نمیتوانست نمایش سایر گروهها را ببیند! سال گذشته اولین جشنواره کشوری تئاتر شهرستانی را تنها پس از سه سال وعده و بحث تشکیل دادند. در سمینار مربوطه مسائل ویژه تئاتر شهرستانی را حذف کردند. در جلسات بحث کلی، کار را به جدل و توهین، چنگ در صورتهم انداختن و حتی مسخره لهجه محلی کشاندند. امسال در جنب جشنواره سمینار تشکیل ندادند و آنرا ماکول بگشودند (!) آبانماه کردند. آیا از تبادل نظر بیم دارند؟ بجای سالی یکبار سخن از فاصله در پیاسه سال بین جشنواره هایمیان آورده اند. آیا از گرد هم آتی هنرمندان میترسند؟ کوشش میکنند عده گروهها به نصف کاهش یابد. آیا تئاتر آزاد خطری برای رژیم است؟ از هفتاد نمایشنامه پیشنهادی به جشنواره فروردینماه امسال فقط ۱۲ نمایشنامه پذیرفته شد و از ۱۲ گروه شرکت کننده ۱۱ گروه وابسته به وزارت فرهنگ و هنر بودند. آیا فعالیت هنرمندان تئاتر آزاد شهرستانی "مزاحم" است و مزاحم کیست؟ چرا جشنواره را بقول گروه تئاتر مشهد بدل میکنند؟ چرا بهبانه "استفاده از متون پارسی قدیم" میخواهند جلوی سوزهای حادثه روز و طرح مسائل واقعی کنونی را بگیرند؟ چرا صحبتی هم از تاتر ملی بزبانهای مادری ملت های مختلف ساکن میهن مادریان نیست؟

شاخصهای وضع کنونی - ۱) فقدان آزادی وجه مشخصه اساسی وضع کنونی تئاتر است.  
 از آنجاکه این مسئله مستقیماً با سازمان امنیت و سیاست ضد دموکراتیک رژیم برخورد میکند علناً نمیتواند در ایران مطرح شود. با اینحال اهمیت مسئله چنانست که ناگزیر با تاتی از آن بیان میگردد. ابوالقاسم معارفی نمایشنامه نویس و کارگردان میگوید "اگر هر کس بتواند کارش را آنطور که میخواهد ارائه دهد، بالاخره تئاتر ایران مسیر واقعی خویش را خواهد یافت" (کیهان، دوم تیر ۵۰). دکتر یوسف ایزدی مینویسد "فضای هنری سخت تهی شده و دست پرزور روزگار (!) هر قلمزنی را بگوشه ای پرتاب کرده" (کیهان اول آبان ۵۴). منتقد هنری آیندگان مینویسد: "آنها که به تئاتر عشق میورزند در فضای کنونی مجالی برای تنفس نمی یابند" (آیندگان، ۳ بهمن ۵۵). هنرپیشگان آمل بخبرنگار همین روزنامه میگویند "هرگاه خبرنگاری، نویسنده ای سراغ ما آمد، و ما حرفهایمان را از بیم ماراتمهم کردند. اگر همین مقدار حرف را هم نزنیم دیگر از تئاتر چه میماند؟" (آیندگان، ۶ شهریور ۵۵). نصیریان هنرمند قدیمی معتقد است "کارگردان باید مستقلاً و بدون تحت نظر بودن نمایش نامه بروی صحنه بیاورد" و محمدعلی کشاورزی، کارگردان و بازیگر سابق میگوید "بنمایشنامه نویس باید میدان تجربه ایده های مختلف داده شود". حتی خانم پری صابری که میگوید "من قبول دارم که بعضی مسائل، بجهاتی (!) نباید عنوان شود" اما خارج از این مسائل باید بحث و نمایش آزاد باشد و اگر خارج از محدوده مشخص نیست اجازه کار بآن داده شود". سخن در اینجا است که این "محدوده مشخص" به تشخیص سازمان امنیت شاه چنان تنگ است که از حرفه گسوی انسانی نیز تنگ تر! چرا که "آن بعضی مسائل" که "بجهاتی!" نباید عنوان شود" در رژیم استبدادی کنونی همه مسائل جدی و حیاتی، هر آنچه را که با سرنوشته میهن و مردم مربوط است را در بر میگیرد. بزرگانی چون صادق هدایت ایرانی را (با افسانه آفرینش)، جک لندن امریکائی را (با غول از پاشنه آهنینش)، گورکی روسی را (با خورده بورژواهایش) و حتی شکسپیر انگلیسی

را ( بخاطر آنکه طی داستان شاهی کشته میشود ) از تنگنای این " محدود و مشخص " خلاصی نیست چه رسد بمسائل حیاتی میهنی و خلقی کنونی . برای تآثر که با آزادی و برابری با مردم همچو هوای تنفس نیاز حیاتی دارد ، چنین وضعی بحران زاوتباهی آراست . نه فقط از نظر سیاسی که اساس مسئله است بلکه از بسیاری نظر رگا ههای دیگر نیز تآثر آزادی ندارد . تآثر از قید و بند معیار های مربوط به سود و درآمد ، از گزیرود ارقام سود جویانه سرمایه داری و معامله گری آزاد نیست ؛ کارگردان در انتخاب سوز و نمایشنامه و سبک برداشت ، تآثر در انتخاب محل نمایش و مدت نمایش هنرپیشه در انتخاب نقش و سبک آزاد نیست .

۲) فقدان حمایت درد دیگر اساسی تآثر است . هنر تآثر اگر بخواهد شکوفان شود و در دست مردم باشد و بتواند وسیعاً رسالت اجتماعی و تربیتی و معرفتی خویش را بانجام رساند باید از حمایت مالی برخوردار شود . علیرغم امکانات مالی عظیم کشور ما ، فرهنگ و هنر واقعی و منجمله تآثر سهم درخوری بدست نمیآوردند . تآثر بوسیله کار ، سالن ، دکور ، لباس ، گرم ، نور ، آفیش ، انتشارات و غیره نیاز دارد و برای اینها بودجه لازم است . میتوان حساب کرد با پولی که برای خرید یک کشتی جنگی یا هواپیمای فانتوم خرج میشود ، کارچند ده تآثر را میشد براه انداخت . . . بعلت نبودن سالن ، نمایش " در حضور باد " درما زندران در منزل کارگردان تمرین شد ؛ درست مثل ۵۳ سال پیش که صادق بهرامی در حیاط بیرونی منزل پدرش باد و ستان خود تمرین میکرد و مثل سی سال پیش که آما توره های دبیرستان دارالفنون در منزل رسام آرژنگی تمرین میکردند ؛ با این وضع مگر میشود تآثر را حرکت داد ؟ قهوه خانه سید نعمت در آمل محل تمرین گروه تآثری شهر است و مشهور است که تآثر آمل از نعمت وجود سید نعمت بیش از نیکت وجود اداره " فرهنگ و هنر " برخوردار است . حمایت اقتصادی هنرمند جنبه دیگر مسئله است . حقوق و وسائل رفاهی ، اطمینان بفراد و قرارداد دراز مدت کار ، بیمه و بازنشستگی و غیره جنبه های مختلف این مسئله اند . علی اصغر گرمسیری میگوید " بعد از چهل سال سابقه کار تآثری ناچار هستم برای امرار معاش در شرکت خصوصی تولیدی بکار مشغول شوم " ( رستاخیز ، ۴ اسفند ۵۵ ) . آیندگان مینویسد " آدمهای تآثره ماشینهای بهره دهی تبدیل شده اند ، وسیله ای شده اند تا گزارشهای اداری برای مسئولان بالا تر بر طمطراق ترجمه کند " ( آیندگان ، ۶ شهریور ۵۵ ) . هنر تآثره حمایت معنوی نیاز دارد ، حمایت از نمایشنامه خوب کارگردانی خوب ، بازیگری خوب ، صحنه گردانی خوب ، نقاشی و آرشیفتکتور خوب ، گرمبوری خوب . . . حمایت معنوی مفایر با هر گونه اسنویسم ، تجربه آبکی ، تقلید مبعوع و تبدیل تآثر به تفنن است ؛ در حالیکه میدان را برای هر گونه خلاقیت و نوآوری و تجربه اصیل ، باوروی استعداد ها و شوکتفن مکاتب هنری باز میکند . تآثر بدون حمایت معنوی نمیتواند بارور شود . تآثره حمایت آموزشی نیاز دارد . این مسئله هم تربیت کارگردانان و هنرپیشگان کنونی و آشنا کردن آنها با هنر مترقی و ادعا جلورونده تآثر در صحنه جهانی و آموختن دستاورد ها و تجربه دیگران را در بر میگیرد و هم تعلیم علمی و درست در دانشکده های اختصاصی و تشکیل مدارس حرفه ای تآثر و مدارس ویژه آمانتوری را . تآثر نمیتواند تنها با تکتا " استعداد و شوق و خود روشکوفان شود . باید فرا گرفت و سخت کوشید و لازم است زمینه آموزشی لازم فراهم آید . تآثره حمایت تشویقی نیاز دارد . جدی گرفتن مقام هنرمند و هنرپیشه در جامعه ، بازگرداندن اهمیت و نقش واقعی جشنواره ها ، سازمان دادن نمایش در سایر شهرها و در خارجه نمونه هائی از چنین حمایت تشویقی هستند .

آزادی و حمایت دوازه ای هستند که میتوانند مسائل اساسی کنونی تآثر ما را خلاصه کنند ؛ یعنی درست همان چیزی که رژیم ضد خلقی ، از هر بابی ، تآثر را از آنها محروم ساخته و تا این رژیم

بجاست محروم خواهد بود. هر يك از این دو واژه و کاربرد های مختلف آن، يك نياكشش و كوشش يك نيا آرزوی بر باد رفته و عشق پایمال شده و همچنین يك نيا نبرد پر شور و سرسختی تحمیل آفرین — بهمهراه دارد.

نبردی سخت و پر شور — نویسنده و منتقدی در اردیبهشت ماه ۵۲ نوشت: " ماهه نمایشی نياز داريم که در آن هنرپیشه در اوج هنرنمایی بکباره از خود بپرسد " آیا فردا شب هم بر صحنه خواهم بود ؟ " و تماشاگر در اوج جذبه و مسحور شدن بکباره از خود بپرسد " آیا فردا شب هم میتوانم این نمایش را تماشا کنم ؟ " در این چهار سال چه بسیار هنرپيشگان و کارگردانان که فرداشنبی، نور صحنه راندیدند و نمایششان توقیف شد و خودشان بساواک فرا خوانده شدند و چه بسیار تماشاگرانیکه همچنان در آرزوی آنند که که فرداشنبی نمایش دلخواه خود را تماشا کنند. کار تئاتر را بران امروز مبارزه ای داعمسی است، مبارزه برای حق حیات، برای وجود داشتن، برای گفتن، برای نفس کشیدن. آری نبردی است بین دستداران تئاتر مردمی و واقعی و جاعلینی که ملامت تشخیصشان ز روز و راست، نبردی است بین هنر و ربا. هنرمندان خلقی و مترقی ما، هنرمندان آزاد دانشجو و شهرستانی، با آرزوهای خوب و امکانات کم و مشکلات بسیار، در زمینه تئاتر مظهر یگری آفریده اند از یاد اری و پیکار روشنفکران مترقی میهن ما در دفاع از هنر خلقی و خادم مردم. همچنانکه شعر متعهد و ادبیات مقاوم و مسئول ایران در برابر رژیم تبهکار مردانه ایستاده است، هنرمندان تئاتر یوژه تئاتر آزاد دانشجوئی و شهرستانی مشعل هنر مردمی تئاتر و سنتهای مترقی آنرا در رخشان نگه داشته اند، مشعلی که رژیم شاه علیرغم تمام تمهیدات گونه گونه خود نتوانسته است آنرا خاموش کند.

هنر تئاتر معاصر ایران همواره دست در دست جنبش ترقیخواهانه و میهنی کشور ما داشته است و طعم تلخ و شیرین هرنشیب و فرا زنده ت راجشیده است. بهنگام تدارک انقلاب مشروطه و رواج روشنگری در ایران، ما با آثار میرزا فتحعلی آخوند زاده و چهار نماینده میرزا آقای تبریزی که از وضع کشور انتقاد میکرد و روبرو هستیم. دوران بلافاصله پس از انقلاب، دوران رشد تئاتر نیز هست. بعلا ت تاثیر نقش تئاتر در پیشبرد هدفهای نهضت مشروطیت عد های از رجال و معاریف صدر مشروطیت از آن حمایت میکردند " ( حقیقی — رستاخیز، ۵ تیر ۵۶ ). این دوران شکفتن آزادی، میرزا احمد خان ( حاجی ریائی خان یا تارتوف شرقی ) و حسن مقدم ( علی نوروز ) را آفریدند. سید علی نصر مینویسد: " مجاهدین در سنگر با تفنگ و گلوله برای بدست آوردن آزادی و اصلاح نقائص اجتماعسی و تامين سعادت مردمی جنگیدند، ما روی صحنه تئاتر بکلم قلم و نمایش ". کلنل محمد تقی خان پسیا در سال ۱۲۹۷ سالن تابستانی باغ ملی مشهد را برای فعالیت تئاتری تاسیس کرد و عارف قزوینی در آن نمایشنامه اجرا کرد. میرزا د عشقی در همانسال در تهران و اصفهان فعالیت نمایشی داشت. د یکتا توری رضا شاه د شواریهایی جدی بر سر راه رشد تئاتر بوجود آورد و آنرا بر خوت د چار ساخت، اگر چه تئاتر و ستان در کمند ایران و جامعه بارید و تآرتز زشتیان و هنر که د فردوسی به تلاش د شوار و مقدس خود ادامه دادند و اقتباسهای از آثار کلاسیک فردوسی و شکسپیر و مولیر و حتی مارسل پانیول ( مردم — توپاز ) و همچنین نمایشنامه های معاصر ایرانی را بروی صحنه آوردند. پس از سوم شهریور و سرنگونی د یکتا توری، تئاتر ما با زبان میگردد و بسوی توده ها میروید و بمعنای بیش از پیش جدی و علمی د جامعه ما مطرح میشود. اوج نهضت توده ای با شکوفائی بیسابقه تئاتر و رود آن بحر حله کیفی تا نوینی تکامل همراه است که مظهر رخشان آن تآرتز فردوسی و تآرتز سعدی برهبری هنرمند عالیهقدر ماعبد الحسین نوشین، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و همکاری یاران هنرمند او بود ( و همچنین تآرتز های مختلف و با ارزشهای متفاوت پارس، هنر، بهار، گهر، گیتی، تهران، کشور، شهرداد، جامعه



بارید ...). دوران پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، دوران سرکوب اندیشه مترقی و هنر خلقی و تأثر مردمی است. دوران پس رفتور کودی است که کار را به بحران کنونی کشانده، بحرانی که در سالهای اخیر با تشدید جهات فاشیستی خصلت رژیم و ترس روزافزون آن از مردم و خیمه‌ترینیز شده است. هنرمندان شایسته کنونی، برآستی ادامه دهنده سنتی برجسته و افتخار آفرین هستند و نبرد آنها ادامه پیکاری مقدس است.

همه تأثر دوستان، با سرپلندی، شاهدند که بسیاری از هنرمندان تأثر ما پای بند اندیشه مسئولیت و تعهد اجتماعی تأثر هستند. هنر خود را وسیله آگاهی و پیکار میدانند نه آلتی برای تمرینهای ذهنی "من". هنرمند یا ابزار برای تفریح و تفنن. اینان با جان خریدن خطر، هنر خلقی خود را در خدمت مردم و زحمتکش و اندیشه‌های مترقی قرار میدهند. بهبود نیست که مردم آگاه با تعظیم و احترام باینهمه کوشش و پیکار خستگی ناپذیر که چه بسا زندان و شکنجه را بدنبال دارد، مینگرند. بخاطر تمرین اثر کلاسیکی چون خرده بورژواها (انگلیها) از ما کسیم گوگی، نویسنده پرقیچهای چون محمود دولت آبادی، هنرمند سرشناسی چون محسن یلفانی، شاعر و هنرمندی چون سمیرا سلطانپور و کارگردان و هنرپیشه ارزنده ای چون ناصر رحمانی نژاد را که در ارتداد این نمایشنامه همکاری داشتند دستگیر و شکنجه و زندانی کرده اند. دهها تأثر تعطیل شده است. دهها نویسنده "منوع القلم"، دهها هنرپیشه زندانی هستند. دهها نمایشنامه داخلی و خارجی "مضر و ممنوعه" اعلام شده اند.

سرنوشت تأثر ایران از سرنوشت نهضت انقلابی میهن ما جدا نیست. رفع بحران کنونی وابسته به سرنگونی رژیم استبدادی است. مشکلات و درد های اساسی کنونی را تنها با آزمایش برداشتن این بد ظلمانی میتوان حل کرد. هنرمندان تأثر خود نیز از طریق هنر خویش، نقش مهم و در خوری برای تدارک چنان شرایطی دارند که هنر تأثر را در میهن ما شکوفان سازد و شایسته سنتهای مترقی گذشته آن و استعداد های خلاق هنرمندان کنونی و عشق و علاقه توده مردم بآن، گرداند.

از دوستان و رفقای زیر به مناسبت کمک های مالی به حزب صمیمانه سپاسگزاریم.

- |   |
|---|
| — شرف، ۲۵۰۰، مارک آلمان فدرال و ۱۵۰ دلار.                     |
| — شاعر، ۱۸۰۰، مارک آلمان فدرال.                               |
| — مهدوی، ۱۸۰۰، مارک آلمان فدرال.                              |
| — ۰۱، ز، ۱۵۰۰، فرانک فرانسه.                                  |
| — نصرت، ۱۰۰۰، فرانک سوئیس.                                    |
| — مینوچهر ف، ۱۰۰۰، فرانک فرانسه.                              |
| — کردستانی، ۳۸۰، مارک آلمان فدرال، ۱۶ دلار، ۵۰، فرانک فرانسه. |
| — شماره (۲)، ۲۵۰، مارک آلمان فدرال.                           |
| — د، ۲۰۰، ۰۵۰، لیبره انگلیسی.                                 |
| — ع، فریاد، ۲۰۰، مارک آلمان فدرال.                            |
| — غزالی، ۲۰۰، مارک آلمان فدرال.                               |
| — گل سر، ۱۰۰، مارک آلمان فدرال.                               |

## در کشاورزی ایران

۱ - طرح مسئله

سخنگویان رژیم برای اثبات آنکه در ایران "انقلابی" به رهبری شاهروی داده این شیوه را بکار میبرند که قبل از اصلاحات ارضی در ایران گویا عرصه تسلط مطلق و بلا قیوب فتوای المسم و رژیم ارباب - رعیتی بود ولی اینک در نتیجه اصلاحات ارضی، رژیم دیگری که در آن "دهقان آزاده" صاحب آب و خاک شده حکمرواست. این ادعائی است از هر دو جانب حکم نادرست.

مثلا در سند "فلسفه انقلاب ایران" از اسناد مصوب "حزب رستاخیز" در وصف روستای ایران پیش و پس از اصلاحات ارضی چنین میخوانیم: "الغای رژیم ارباب و رعیتی و اجرای اصلاحات ارضی با حرکت شدید و بسند گشای خود، اساس هرگونه تفکر طبقاتی را، درباره جامعه ایران درهم ریخت. پیش از آن روستاها گنجینه مقلی بودند که کلید آنها جز در دست بزرگ مالکان نبود و قلمرو روستا و روستائی در حریم حقوق خصوصی بود و دولت و حکومت مرکزی نفوذش در پشت دروازه ده متوقف میماند. قرار گرفتن عوامل تولید، آنهم در جامعه ای که زراعت مهمتترین منبع معیشت و درآمد را تشکیل میداد، در دستگروهی کم شمار که خود را "مالک" و "ارباب" و مالک الرقاب طبقه ای پر شمار بنام رعیتی میدانست، منتهی به تسلط جابرانه و سلسله و نفوذ بی انتهای آن بر نهاد های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شد. . . . ولی اکنون: "انقلاب ایران با درهم شکستن این نظام، زمینه پدید آمدن تغییر مبنای اقتصاد روستائی و فراهم ساختن زمینه های انقلاب کشاورزی دست یافت، بلکه با مناسبات ارباب - رعیتی به ستیزه برخاست، بطوریکه اثرات آن را بهمه شئون زندگی اقتصادی و اجتماعی ایران سرایت داد و نشانه های بلوغ فکری در جامعه روستائی فراهم آورد". خلاصه گویا اصلاحات کذا عی رژیم جهشی بود از فتوای المسم خالص با اقتصاد مدرن دهقانی!

در واقع منظره حقیقی با منظره سازی انجام یافته در جملات یاد شده فرق دارد. حقیقت آنست که از مدتها پیش در روستای ایران طی دهه های اخیر مناسبات سرمایه داری در مبدم رخنه بیشتری مییافت. اصلاحات ارضی رژیم بدون شک موجب تسریع گسترش مناسبات سرمایه داری در ده شد و این تحول که در چارچوب منافع سرمایه داری ایران و جهان انجام گرفته عواقب طولانی خواهد داشت ولی از این دو راست که بتوان آنرا یک انقلاب دانست که گویا مالکیت دهقانی و مناسبات تعاونی را جانسختی مالکیت زمینداران بزرگ میکند.

در نتیجه اصلاحات ارضی موافق آمار رسمی از سه میلیون و ششصد هزار خانوار دهقان ایرانی کماکان یک میلیون و چهارصد هزار خانوار زمین ننگرفته اند. از آن گذشته موافق یک آمار منتشره در روزنامه "بوس" تهران (۲۳ آذر ۱۳۵۲) از مجموع هشت میلیون و بیست هزار هکتار زمین زیر کشت،

پس از اجرا اصلاحات ارضی کماکان چهارمیلیون و هفتصد هزار هکتار زمین مرغوب در دست مالکان بزرگ باقی مانده است (۱). و اگر این رقم که در یک روزنامه مجاز از جانب رژیم نشر یافته، دقیق و موافق با واقع باشد، و اگر مجموع سیاست ارضی و کشاورزی رژیم را در نظر بگیریم و اگر وضع اقتصادی - اجتماعی ده ایران را نه بر اساس سیاه و سفید بلکه بر اساس واقعیتی که وجود داشته و وجود دارد، در دوران قبل و بعد از اصلاحات ارضی مقایسه کنیم آنگاه معلوم میشود که روستای ایران در اثر سیاست ضد دهقانی رژیم هم در دوران اصلاح ارضی وهم بعد از آن، نتوانست از خرفتی و کم ثمری قرون وسطائی خود بیرون آید. موافق یک آمار سازمان ملل متحد بازده کار کشاورزی در ایران ۳۰ برابر کمتر از این بازده در کشاورزی امریکاست. کارشناسان و سخنگویان رژیم رسماً تأیید میکنند که هنوز ۸٪ محصول از طریق کشاورزی سنتی که بازمانده های فراوان گذشته را با خود دارد تأمین میگردد. قانون جدیدی که وزیر کشاورزی آنرا "قانون کشاورزی پیشرفته" نامیده و هدف آن "جابجا کردن اراضی" و "ادغام و تجدید مالکیت" و تعیین "حدود اقتصادی جدید" برای این مالکیت هاست، عملاً روند مزد و رشد نوده های دهقانی و وسط زمینداری بزرگ زمینداران کلان ایرانی و خارجی را در چارچوب مناسبات سرمایه داری بیش از پیش تشدید میکند. در چنین شرایطی صحبت از اصلاح ارضی دهقانی و بورژوا - دموکراتیک ناشی از نادیده گرفتن واقعیات است. ولی آنچه که در این بررسی میخواهیم بدان بپردازیم خصلت "اصلاحات ارضی" و سیاست کشاورزی دولت نیست، بلکه جهت دگرگدای جزوه "فلسفه انقلاب ایران" است و آن اینکه گویا اصلاحات ارضی رژیم در زمینه تسلط مطلق نظام ارباب - رعیتی و فتوودالیم انجام گرفته، لذا یک نوع انقلاب است. توجه باین مسئله دارای اهمیت اصولی از جهت تعیین ماهیت این اصلاحات است. تمام اسناد حزب ماز "اصلاح" نیم بند ارضی بسود زمینداران بزرگ و در سمت سرمایه داری سخن رانده اند و نه از "انقلاب" یا "انقلاب زبالا". کلیه اسناد مارکسیستی ایرانی و خارجی نیم قرن اخیر رژیم روستای ایران را، به علت رخنه مناسبات سرمایه داری در آن، به علت پیدایش تیپ نوین مالک های بورژوا و هبورژوا های مالک، نه تنها فتوودال، بلکه "نیمه فتوودال" نیز خوانده اند. جزوه "فلسفه انقلاب ایران" میخواهد جلوه گر کند که گویا، اعجاز مشیت طلوکانه، ناگاه، در روستا ایران که همه طوفانهای داخلی و خارجی در آن کمترین تغییری نداده بود، یک جهش افلاکی پدید آورد و آنرا از اعماق فتوودالیم به مرزهای نظام تعاونی دهقانی پرتاب کرد!

اما پیش از پرداختن به مطلبی که شان نزول این نوشته است، فرصت را برای بیان برخی نظریات درباره ماهیت اقتصادی جامعه سنتی ایران و ویژگیهای آن غنیمت بشمریم زیرا این مطلب نه تنها در مجموع نهضت مترقی ایران مورد توجه است بلکه تحلیل آن، موضوع مورد بحث این مقاله را نیز روشنتر میسازد.

#### کلیاتی درباره تکامل اجتماعی و اقتصادی در ایران

مارکس قانونمندی روند های اجتماعی و تحول تکاملی آنها عیناً مانند داروین (که قانونمندی روند های طبیعی و تحول تکامل این یک را کشف کرده بود) مورد پژوهش خود قرار داد و این روند های اجتماعی را از دو زاویه دید پارادوکس و صد گاه خاص اجتماعی - اقتصادی بررسی کرد، یکی از این دو زاویه

۱ - در نشریه "آماري" نتایج آمارگیری کشاورزی "سال ۱۳۵۱" مسئله توزیع زمین بین زمینداران بزرگ و کوچک چنین مطرح شده است: از ۱ میلیون هکتار زمین های مورد بهره برداری، دو میلیون و پانصد هزار هکتار در اختیار زمیندارانی است که بیش از ۵۰ هکتار زمین در اختیار دارند.

های دید نیروهای مولده است ( انسان مولد با اضافه زمین و افزار کار و تاسیسات ده و شهر و جاده ها و گلده و بونه ها و شبکه آبیاری و غیره ) و دیگری مناسبات تولید است مانند مناسبات بهره کشی و بهره دهی که بین صورت بند بهای ( فرماسیون ها ) بردگی و فئودالی و سرمایه داری مشترک است و مناسبات تعاون و همکاری که در جوامع بسیار ابتدائی انسان و سپس در جوامع سوسیالیستی و کمونیستی پدید می آید . بایافتن شاخص عمده هریک از این دو کیفیت مارکس شاخص عمومی نظام اجتماعی و شیوه تولید آنرا معین میکند .

این دو رصد گاه دید ، برای ما که بخواهیم جامعه سنتی ایران را در دوران پس از اسلام بررسی کنیم تنها معیارهای علمی است . معیارهای دیگر ( مثلا روانی ، یا مربوط به منقش شخص ، یا جستجوی علل تغییرات در شرایط ژئوفیزیک و ژئوپلیتیک ) مطلب را از ریشه روشن نمیکند و سفسط آمیز است زیرا غیر عمده و فزونی را بجای عمده و اصلی میگذارد .

نیروهای مولده در جامعه سنتی ماد رکنان انسان مولد یعنی زارع و پیشه و روشبان عبارتست از زمین ( مزرعه و باغ و مرتع و جالیز و شبکه قنوات و یانه رهای طبیعی مربوطه بان ) و گلده و بونه و ایلخسی ( بطور عمده گاو و گوسفند و بز ) و افزارهای صنایع دستی ( صنایع پیشه وری یادگانی ، صنایع خانگی ، صنایع کارگاهی که غالباً بصورت کورپوراسیونهای ساده بوده است ) .

کار توزیع محصولات صنایع دستی و کشاورزی و شبانی گاه بوسیله خود مولدان مستقیم و در بخش عمده بوسیله شبکه وسیعی از بازرگانان مقیم ( کاسب و تاجر ) یا کوچنده ( پهلپه و روچلپ و سلف خر ) در بازارهای ثابت سرپوشیده که دارای بخشهای معین بود یا در بازارهای موسمی ( جمعه بازار ها ) انجام میگرفته است .

در میان صاحبان افزار تولید تنها زمینداران و بونه دارانی که یا در ایالات صاحب قدرت بودند یا در دیوان شاه مناصب کشوری و لشکری داشتند و یا در زمره روحانیت بزرگ وارد میشدند ، میتوانستند " طبقه حاکمه " جامعه را بوجود آورند و لذا اطلاق صفت " فئودالیسم " و زمین سالاری به جامعه سنتی ما مخاطبان نیست . البته بواسطه وجود مناسبات و مقررات و عرف و عادات پاتریارکال در ایالات و عشایر که ( گاه از لحاظ تعداد تا نزدیک نیمی از اهالی را در بر میگرفت ) ، ما جامعه سنتی ایران را نظام اربابی - رعیتی و خانگی - عشیرتی نیز نام نهادیم ، چیزیکه از لحاظ مضمون ، مسئله سیطره فئودالیایی یعنی زمینداران و بونه داران بزرگ و بهره کشی آنها از رعیت و عشیره و نیز سیطره اقتصاد خود مصرفی و محدودیت نسبی اقتصاد کالائی که محتوی و مضمون فئودالیسم است و در شهر و در عشیره بطور عمده و ماهیتا یکسان بوده ، تغییر نمیدهد . با آنکه دامنه تولید کالائی در ده و شهر قابل توجه است با اینحال بعلم معین تاریخی این تولید نقش مسلط ندارد و نتوانست به تولید ماشینی بزرگ کالائی بدل شود .

آنچه که فئودالیسم را در کشور ما از فئودالیسم اروپا مشخص میسازد ماهیت اقتصادی روند های اجتماعی نیست ، بلکه بسیاری از مظاهر بروز این ماهیت است . در اینجا بویژه شرایط جغرافیائی ( مسئله آب ) و همبود پراستیز و تضاد قبائل کوچنده و نیم کوچنده با اهالی ساکن ده و شهر ، مظهر و نشان خود را باقی میگذارد و در همه جزئیات بین فئودالیسم غربی و ایرانی تفاوتهای گاه جدی و بسیار جدی پدید میآورد . جان سختی مناسبات پدرشاهی ، بقای غلامداری خانگی ، بسط مناسبات پولی - کالائی در فئودالیسم ایران آنرا در نظر اول آمیخته ای از چند صورت بندی یا خود بگلی یک صورت بندی یا فرماسیون نو ، یک شیوه تولید نو ، نشان میدهد . بهمین جهت کسانی که بدلائلی نمیخواهند احکام عمومی جامعه شناسی تاریخی مارکسیستی را بپذیرند ، گاه از پذیرش نام

" شیوه تولید آسیائی " در مورد این نظام بیشتر خرسند می شدند .

ولی مطلب اینجاست که شیوه تولید خاصی ، مشخص از شیوه های تولید بدوی پدر شاه سرّی برده داری ، فئودالی ، سرمایه داری ، سوسیالیستی که بتواند دارای شخصیت اقتصادی - اجتماعی و قوانین ویژه اقتصادی ممتاز از این نظامات باشد ، علما ثابت نشده است . البته ویژگیها درست است ولی وجود ویژگیها هنوز بمعنای وجود يك کیفیت بکلی مستقل نیست . پدیده هائی مانند استبداد ( دسپوتیسم ) شرق ، شبکة آبیاری ، خراج ، بردگی خانگی ، مزارعه ، رواج مناسبات کالاه و پولی ، مرکزیت شهر بجای مرکزیت ده ، فقدان زمین بستگی ، سستی پیوند های صنفی و فقدان هیرارشی مذهبی ، تنازع شیوه های زیست کوچ و سکونت و غیره و غیره که برای جامعه سنتی ماشاخص است ، با همه اهمیت آنها ، منجر بدان نمیشود که ماشیوه تولیدی را که در آن اربابان فئودال از سوئی و رعایای زارع و شبان از سوئی دیگر ، طبقات عمده جامعه هستند ، یعنی شیوه تولید فئودالی را در متن پدیده ها نبینیم .

لذا بنظر ما باید از و خطای محتمل بر حذر بود :

۱ - خطای یکسان گرفتن تمام عیار جامعه سنتی ما با فئودالیسم غربی و انتقال مکانیکی مشخصات و قوانین غیر اساسی آن جامعه برجای آنکه ماوندیدن و ویژگیهای مهم جامعه ایرانی ؛  
 ۲ - خطای مطلق کردن ویژگیهای مهم جامعه ایرانی در دوران قرون وسطی و دعوی آنکه این جامعه در مسیر تکامل عمومی جامعه انسانی گویا مسیری استثنائی داشته و در آن شیوه تولیدی که نه پدرشاهی ، نه بردگی ، نه زمینداری بزرگ و نه ترکیبی از آنهاست ، پدید نشده است . چنین ادعائی علما و علما قابل اثبات نیست . چون فرضیه های اولیه درباره فقدان مالکیت خصوصی و تعلق همه زمینها به شاه همراه با اقتصاد مشاع روستائی ( کمون یا همیائی در اصطلاح پهلوی آن ) و برخی مشخصات دیگر " شیوه تولید آسیائی " نه در چین ، نه در هند و نه در ایران اثبات شده نیست . انتقاد به کسانی که فراموشیهای پنجگانه را بعنوان قالبهای یکنواخت بر پدیده های متنوع تحمیل میکنند ، البته انتقاد درست است ، زیرا چنین کسانی ، ویژگیهای گاه بسیار مهم رانسی بینند ولی نتیجه گیریها در مورد رازا زاین ویژگیها بنوبه خود توجیه علمی نیافته است .

مثلا یکی از ویژگیهای مهم فئودالیسم ایران وجود نطفه های زیادی برای گسترش مناسبات کالائی نه تنها در شهر ، بلکه حتی در ده است ، به ویژه در قیاس با دوران نخستین رشد فئودالیسم در باختر . در این زمینه میتوان از آن جمله از سیستم " مزارعه " نام برد .  
 یکی از مشخصات رژیم ارباب - رعیتی در ایران ، سیطره سیستم " مزارعه " در آنست که معمولا آنرا از نوع مناسبات صرفا فئودالی تصور میکنند و حال آنکه چنان نیست . کارل مارکس در اثر خود " سرمایه " در فصل " تکوین بهره سرمایه داری زمین " بند پنجم تحت عنوان " اقتصاد مزارعه و قطعه زمینهای دهقانی " ( جلد سوم - ص ۸۱۶ - ۸۱۵ ) تصریح میکند که سیستم یا اقتصاد مزارعه يك شکل گذار به بهره سرمایه داری است . عین عبارت مارکس چنین است :

" سیستم یا اقتصاد مزارعه ( Metairie-System ) را میتوان شکل گذار از شکل اولیه بهره فئودالی به بهره سرمایه داری شمرد . در این سیستم عمل کننده یا زارع علاوه بر کار خود یا کار دیگری بخشی از سرمایه را برای اداره امور عرضه میکند و مالک زمین ، غیر از زمین ، بخش دیگری از این سرمایه ، مثلا حیوانات کاری را و در نتیجه محصول به نسبت های مختلف در کشورهای گوناگون بین زارع اجاره دار ( Maier ) و مالک زمین تقسیم میشود . از طرفی

در اینجا اجاره کننده سرمایه کافی برای یک اقتصاد کاملاً سرمایه داری ندارد ولی از سوی دیگر آن سهمی که مالک زمین در اینجا دریافت میکند، دارای شکل ویژه بهره فئودالی نیست و عملاً در این بهره می تواند ربح سرمایه و آن بهره اضافی که مالک زمین پیشگذاشت کرده است، مستتر شود.

این تحلیل عمیق مارکس برای ماحکم رهنمودی دارد زیرا ما را از زیرخورد قالبی به مختصات فئودالیسم در ایران و همانند سازه های مکانیکی بر حد زمین دار و نشان میدهد که فقط در شهر بسیاری نطفه های اقتصادی که زمینه ساعد برای پیدایش سرمایه داری بود وجود داشت، در زمین مزارع، بین دو فرماسیون فئودالی و سرمایه داری نوعی حالت گذار بوجود می آورده است ( ۱ ) . وجود این نوع " نطفه ها " یا " استعداد ها " در اقتصاد شهری و روستائی ما هنوز بهیچوجه بمعنای وجود مناسبات سرمایه داری نیست. اگر از رخنه داری رنجی و کند مناسبات سرمایه داری در ایران میتوان سخن گفت، این مسئله تنها میتواند بیشتر به نیم قرن اخیر مربوط شود، یعنی زمانیکه سرمایه داری در شهرها کشیدن زنجیری از سیطره خود بگرد اقتصاد روستائی، آنرا از طریق اهرمهای مالیات، بازرگانی داخلی، بازرگانی خارجی تابع خود میسازد و در قوانین و مقررات و اختیارات وحدود مالکیت بسود خود مداخله میکند. برای اینکه این مطلب را بادقت بیشتری مطالعه کنیم. آنرا جداگانه و مشکل گسترده تری مطرح میسازیم.

خطاست اگر تصور کنیم که رخنه مناسبات سرمایه داری و یا نقش همه سرمایه داران در رخنه این مناسبات در قریب به ۶۰ هزار روستای ایران یک جریان همسنگ و همسان بوده و با این روند، سیری منظم و متوازن را طی کرده است. زمانی بود که استعمار طلبان و دربار سلطنتی به ملاکان فئودال و نیمه فئودال در کشور مکتبیه داشتند و خود این طبقه همراه بازرگانان بزرگ کومیرادور در هیئت حاکمه کشور دارای نفوذ مسلط بودند. روشن است که همه این عوامل یعنی دولت های استعمار طلب، دربار سلطنتی و هیئت حاکمه ملاک کومیرادور به حفظ مناسبات سنتی فئودالی در ایران یعنی نظام اربابی - رعیتی و خانی - عشیرتی در کشور مانع علاقه بودند و مالکیت ارضی را البته با وضع قوانین و ایجاد مؤسسات بورژوازی از قبیل " اداره ثبت اسناد و املاک " و ادارات نگهبانی یا امنیه و ایجاد " محاضر " نوع جدید تثبیت و تحکیم میکرده اند. بعلاوه در نقاطیکه فئودالهای بزرگ مانند قوام الملک، صارم الدوله، امیر شوکت الملک علم، فخرالدوله امینی، قبادیان، ذوالفقاریها، خانها و قشقاوسی و امثال آنها نفوذ داشتند، ملاکان خصلت فئودالی خود و سنن آنرا در مقیاس وسیعی، هر چه محفوظ تر نگاه میداشتند.

با اینهمه سرمایه داری که در شهر ایران بویژه طی پنجاه سال اخیر با سرعت قابل توجهی بسط مییافت و چنانکه یاد آور شدیم نمیتوانست اثرات خوبش را در روستا باقی نگذارد. امپریالیسم نیز نقش دوگانه و متناقضی را ایفا میکرد یعنی در عین حفظ ملاکان فئودال و نیمه فئودال بعنوان تکیه گاه، در تأثیر نیازهای اقتصادی خود در مجموع اقتصاد کشور، اثراتش را باقی میگذاشت بدین معنی که خود به معاملی از گسترش سرمایه داری در کشور مبادل میشد و سرمایه داری را بعنوان یک " نظام وارداتی " بشیوه دلخواه خود، در جامعه ما " می نشانده " .

۱ - در این باره مجله دنیا در شماره ۳ سال دهم ( دوره دوم ) در مقاله رفیق م. اخگر تحت عنوان " از اقتصاد جنسی تا اقتصاد کالا ئی در ایران " ( صفحات ۴۷ تا ۵۷ ) مسئله را برای نخستین بار در نوشته های مطرح کرده بود و ما اینک آنرا با تفصیل نسبتاً بیشتری مطرح ساخته ایم .

رخنه سرمایه داری در ده ایران حتی قبل از انقلاب مشروطیت آغاز شد و اقدام مجالس اولیه به لغو تولیداری و احواله اوقاف از روحانیون بزرگ به اداره ای در جنب وزارت معارف ( فرهنگ ) نوعی ضربت زدن به برخی مبادی فتوای الیسم کلاسیک در کشور ما بوده است .  
 پدیده ای که آنها را زدوران قبل از مشروطیت آغاز شده بود تبدیل تدریجی ملاکان فتووال به بنیمه فتووال به ملاکان عادی است . عوامل متعددی این موضوع را تسهیل میکرد . این عوامل از جمله بقار زیرین است :

- ۱ - در آمیختگی بورژوازی بویژه بورژوازی بازرگانی با مالکین بعلت رآوردن بورژوازی تجاری به زمین و یا پرداختن مالکین به بازرگانی . راه تبدیل سرمایه بازرگانی به سرمایه صنعتی ، به علت سیاست ترمز کننده استعماری ، عملاً یا بسته یا فوق العاده محدود و تنگ بود .
- ۲ - پیدایش تمرکز دولتی ( بویژه در دوران رضاشاه ) و سرکوب نظامی فتووالها و اجراء یک سلسله قانونگذاری های ارضی و ایجاد مؤسساتی مانند عدلیه و ثبت اسناد و محاسن ضرر رسمی و غیره . هدف این تمرکز ، این قوانین ، این مؤسسات نوعی تجدید توزیع مالکیت بزرگ و تثبیت و تحکیم آن بر زبان دهقان بود ، ولی در عین حال این اقدامات به ایجاد امنیت و ضمانت قانونی بسود بورژوازی تجاری و دیگر قشرهای بورژوازی در امر خرید و مالکیت زمین نیز منجر میشد . نتیجه دوم وقهری این اقدامات تبدیل تدریجی فتووالهای کلاسیک که در ناحیه متصرفی خود همکاره بودند به مالکینی بود که ناچار بودند وجود این قوانین و مؤسسات را در نظر گیرند .

لنین به مسئله پیدایش مالکیت خصوصی بورژوازی بر زمین که با مالکیت فتووال تفاوت دارد ، و از زمینه های رشد سرمایه داری در روسیاست ، اهمیت ویژه ای میدهد و از آنجمله در اثر خود " مسئله ارضی در روسیه در پایان قرن ۱۹ " مینویسد :

" مالکیت فتووالی زمین بخش اعظم مالکیت خصوصی را در بر میگردد ولی تکامل ، آشکارا در جهت ایجاد مالکیت خصوصی بورژوازی بر زمین است . زمینداری خصوصی ناشی از وراثت ، انواع و اشکال تولیداری ، کاهش می یابد و آن زمینداری خصوصی که صاف و ساده از راه پول بدست آمده ، افزایش میپذیرد . قدرت زمین کاهش مییابد ، قدرت پول افزایش میپذیرد " . ( تکیه بر روی کلمات ازماست ) . بدین ترتیب لنین همان پدیده ای را که در ایسرا ن در نتیجه لغو تولیداری ، تمرکز دولتی ، روی آوری بورژوازی به خرید زمین ، تبدیل مالکان فتووال به ملاکان عادی روی داده است ، بمعنا به افزایش قدرت پول در مقابل قدرت زمین ، یک پدیده مهم تدارکی برای بسط مناسبات سرمایه داری در ده ، میشورد .

البته این " مالکیت نو تاز" در بسیاری ادوار تنهائی مالک نیمه فتووال است یعنی چنانکه خواهیم دید ، در عین اینکه برخی مختصات زمینداری بزرگ سرمایه داری را نشان میدهد ، در عین حال مناسبات ارباب - رعیتی و خانی - عشیرتی را که شاخص های مهم فتووالیسم در کشور ماست حفظ میکند . این مطلب یعنی در آمیزی اشکال مختلف فتووالی با سرمایه داری منافاتی با رخنه تدریجی مناسبات سرمایه داری ندارد . در مورد نظیر این پدیده در روسیه ، لنین در آستانه انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ در اثر خود " برنامه ارضی سوسیال دموکراسی روس " چنین نوشت :

" اگر خواهیم با کلمات مارکس سخن گوئیم ، باید خاطر نشان کنیم که در کشور ما بهره بصورت بیگاری با بهره های جنسی و نقدی و بهره سرمایه داری بشکل حیرت انگیزی باید یکدیگر را آمیخته است " .

و نکته مهمی که از آثار لنین نقل کرده ایم ، نموداردید دیالکتیکی عمیق لنین در مورد

پدیده‌های دوران گذار است یعنی موقعی که پدیده‌های نوکیفیت تازه را کاملاً کسب نکرده ولی دیگر کیفیت کهن را هم بشکل خالص عرضه نمی‌دارد. لنین در اثر مهم خود "گسترش سرمایه‌داری در روسیه" ضمناً مسئله گسترش سرمایه‌داری در همپو ها ( کمونها ) ی کشاورزی را مورد بررسی عمیق قرار داده است. چنانکه می‌دانیم نارد نیک ها، کمونها (یا ایشین ها) ی روسی را ایده‌آلیزه می‌کوزند و آنها را نوعی جرثومه و یاخته اولیه سوسیالیسم طراز روس می‌دانستند. لنین در اثر خود نشان داد که حتی در این واحدهای کهن کشاورزی سرمایه‌داری دیگر رخنه کرده است. برای اثبات این رخنه، لنین به پدیده قشریندی در میان دهقانان کوهی آنها " Раскрестянивание " ( یعنی خروج از حالت دهقانی قرون وسطائی ) مینامد و همچنین، به پدیده کالائی شدن محصولات کشاورزی اهمیت خاص می‌دهد.

روشن است که تولید خرده کالائی دهقانی امر تازه ای در تاریخ نیست و طی قرون وجود داشته و آنها را باید با تولید بزرگ کالائی سرمایه‌داری یکسان گرفت و دهقانان و شبانان، محصولات مزارع و سردرختی، بستانها و امهائی خود و محصولات صنایع خانگی خود را در بازارهای محلی می‌فروختند. ولی وقتی کالائی شدن محصولات باروند تشکیل بازار کشور معمول و با بازارگانی جهانی دردوران بسط سرمایه‌داری همراه می‌شود، این کالا بودگی ( товарность ) خصلت‌نویس سرمایه‌داری کسب میکند، یعنی خود بخشی از خصلت کالا بودگی همگانی است که مزایای دوران سرمایه‌داری و علامت پایان یافتن دوران غلبه اقتصاد طبیعی و خود مصرفی است. این کالائی شدن محصولات کشاورزی گاه بوسیله دولت‌توباهای مالیاتی و گاه بوسیله عناصر واسطه درده ایران رخنه می‌یابد یعنی در مواردی محرک پدیده را باید در درون خود اقتصاد روستائی جست.

وقتی بوضع روستای ایران در دوران قریب العهد پیش از اصلاحات ارضی بنگریم، آنوقت می‌بینیم که مسئله بسط روابط سرمایه‌داری در روستای ایران وسیعتر و عمیقتر از آن حدی است که لنین آنها در پایان قرن نوزدهم در روستای روس می‌دیده است.

### پدیده‌های رشد سرمایه‌داری در روستای ایران

اگر بسالهای قریب العهد اصلاحات ارضی بنگریم، از دیدگاه مناسبات سرمایه‌داری در کشاورزی، پدیده‌های زیرین جالب نظر است که ما آنها را بدون ایجاد نظم خاصی از لحاظ اهمیت یا تقدم زمانی، فهرستوار بر می‌شمریم:

۱ - علاوه بر رشته‌های سنتی در کشاورزی ( مانند غله‌کاری، بستانکاری، باغداری، دامپروری ) رشته‌های تازه بتازه ای نیز که بیشتر از پیش خصلت سرمایه‌داری داشت در کشاورزی ما جا باز می‌کرد. از آنجمله است، جنگلبانی، شیلات، آبیاری مدرن، کشت محصولات فنی و صنعتی. در مورد آبیاری مدرن باید یادآور شویم که ایجا سد های کرج و سفیدرود و زولتیان و سد گلپایگان و همدان، سد های انحرافی میانکنگی و زهک و میمورد رجنوب و حفرچاههای آرتزین و چاههای عمیق و استفاده از آب رودخانه بوسیله تلمبه به سیستم آبیاری سنتی و شبکه قنوات افزوده شده بود. در جنگلبانی و شیلات خواه از جهت تکنیک و خواه از جهت سیستم کارمزدوری اثری از سنت ها و رسوم فئودالی و نیمه فئودالی دیده نمیشد.

۲ - درجه کالا بودگی محصولات کشاورزی در سطح جالبینظاری بود. علاوه بر آنکه در سال ۱۳۴۰ به گواهی " ایران آلماناک " ( تهران، سال ۱۹۶۴ صفحه ۲۶۳ ) ۹۰٪ صادرات غیر نفتی ایران را محصولات کشاورزی تشکیل میداد، علاوه بر آنکه غله ( گندم، جو، برنج ) و سردرختی و حاصل



بستان و محصولات دامی (روغن ، پشم ، روده ، گوشت ) در بازار داخلی و خارجی ایران به کلا تبدیل شده و بهای آن تنها صرف زندگی شخصی مالک یا دهقان نمیگردد و باید یگر به تولید اعم از صنعتی یا دهقانی و یا بازرگانی باز میگشت ؛ چنانکه در پیش نیز یاد آور شدیم ، محصولات فنی و صنعتی تازه از مدت های پیش ( حتی از اوایل قرن گذشته ) در کشاورزی مارخنه کرده بود .

در سال ۱۳۴۰ در ایران ۷۸۰ هزار تن چغندر رقتند ، ۱۰۵ هزار تن پنبه و ۱۱ هزار تن جای و ۱۹ هزار تن توتون تولید میشد ( پیکرها از کتاب Presenting Iran ص ۱۰۲ ) بعلمت وجود انحصار دولتی قند و شکر و انحصار خانیا و کشت خشخاش ، تا مدتی طولانی محصولات توتون و تنباکو و چغندر رویشگر و خشخاش مستقیماً با سرمایه داری دولتی در تماس بود . در کشتزارهای جائی با وجود داشتن مالکان اشرافی فئودال ( از نوع قوام السلطنه ) شیوه کار مزدوری و بهره برداری سرمایه داری رخنه کامل داشت . پنبه از مدت های پیش بصورت کالا بوسیله کارخانه های ریسندگی و بافندگی دولتی و یا خصوصی خریداری میشد و در ورائی نیز بصورت کالا صادراتی درآمد . بررسی آمارهای مختلفی که موجود دارد مسلماً فاکت های وسیعی درباره خصلت کالائی و بزرگی کالائی بسیاری از محصولات کشاورزی را میتواند بشکل برجسته ای نشان دهد و آنچه ما گفته ایم نمونه ای بییش نیست ؟

۳ - یکی از شاخص های فئودالیسم سنتی یعنی تکنیک عقب مانده و روتین ( یکنواخت و بدون تغییر ) کشاورزی مدت های در روستای ایران دچار تغییراتی شده بود . در آغاز اصلاحات یعنی ( موافق اطلاع منتشره در مجله " دهقان روز " شماره هشتم ، صفحه ۶ ) تعداد پارک تراکتور در ایران تا ۱۲ هزار ثبت شده که حداقل نیمی از آن فعالیت داشت . در سال ۱۳۴۱ پنجاه هزار تن کود شیمیائی در کشاورزی ایران مصرف گردید و نخستین کارخانه تولید کود شیمیائی بوجود آمد . اگر در نظر آوریم که پارک تراکتور ایران در سال ۱۳۵۲ در حدود ۲۴ هزار بود آنگاه مشاهده میشود که از جهت ماشینی کردن کشاورزی ، اصلاحات ارضی رژیم نتوانست معجزه ای بکند !

در مورد سیستم بیاری قبلا یاد آوری کردیم . در اینجا باید بیافزاییم که اگر نومی جدید مدتها بود بوسیله مهندسان تحصیل کرده خارج یادانش آموختگان دانشکده کشاورزی کرج و لولوشکل محدودی در برخی واحدهای جلوافتاد کشاورزی ، جای پا پیدا کرده بود . البته این امر هنوز به معنای تغییر قابل ملاحظه در تکنیک عهد د قیانوس کشاورزی ایران نبود و این تکنیک کماکان تسلط داشت . امروز نیز که سخنگویان رژیم از " انقلاب " بزرگ دمیزنند این تکنیک عهد د قیانوس در اکثر نقاط ایران باقی است ولی توصیف ما از تحول تکنیک نشان میدهد که این روندی است که مدت های پیش از اصلاحات ارضی آغاز شده بود و کماکان نه بشکل " انقلابی " بلکه بشکل یک تحول کند و پرا عوجاج ادامه دارد .

۴ - در مورد قشر بندی در ده دما منته استفاده از کار مزدوری میتوان با استفاده از منبع " آمارگیری کشاورزی در سال ۱۳۳۹ - صفحه ۳۳ " فاکت های قابل توجه زیرین رانقل کرد :  
در این سال از ۱۱ میلیون هکتار زمین مورد بهره برداری ، ۳۸ میلیون هکتار بصورت بهره برداریهای پیش از نیست هکتاری انجام میگرفت که این بهره برداری بدون کار مزدوری شدنی نیست لذا باید گفت که یک سوم تمام زمین های مورد بهره برداری از این نوع بوده است .  
بهره برداران مورد بحث را در آمار سال ۱۳۳۹ به بهره برداران مالک ( خود بهره بردار صاحب زمین است ) و بهره برداران رعیت ( وقتی که بهره بردار زمین را از ارباب دریافت میکند ) تقسیم میکردند .

بهره برداران مالک در مساحتی حدود ۱۲ میلیون هکتار و بهره برداران رعیت در مساحتی

در حدود ۱۸ میلیون هکتار زراعت میگردند. بدین ترتیب پیش از اصلاحات ارضی استفاده از کار مزدوری در کشاورزی ایران اعم از بهره برداری مالکی یا رعیتی دامنه وسیعی داشت. — موافق " سرشماری عمومی نفوس و مسکن — مورخ آبانماه ۱۳۴۵ — صفحه ۶۸ " در سال ۱۳۴۵ بیش از ۲۵٪ شاغلین کشاورزی را مزد و حقوق بگیران تشکیل میدادند و مزد و حقوق بگیران در کشاورزی ( فقط در کشاورزی و نه در میان ساکنین روستا بطور اعم ) برابر با ثلث مجموع مزد و حقوق بگیران سراسر کشور بوده اند. ۵ — نکته مهم دیگری که در مسئله رخنه سرمایه داری در کشاورزی قبل از اصلاح ارضی باید به خاطر داشت نقش دولت و سرمایه دولتی است که از زمان رضاشاه با وضع قوانین و ایجاد موسساتی که مستقیماً با کشاورزی سروکار داشتند ( مثلاً مانند بانک کشاورزی که در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی ، تشکیل شد ) و اجراء خرید و فروشهای مهم از محصولات کشاورزی و دامپروری ، بر تاثیر اقتصاد سرمایه داری و پیوند در مابین اقتصاد بر مراتب می افزود .

در دوران رضاشاه ، بویژه در املاک متعلق باو ، با حفظ بسیاری از روابط و رسومات سنتی فئودالی ، شیوه نوین تولید بزرگ کشاورزی سرمایه داری رخنه یافته بود و رواقع آنچه که نئین آنرا راه مالکی ( یا پروسوی ) رشد سرمایه داری مینامد در جریان بود . منتها این جریان را چنانکه متذکر شدیم ، عوامل داخلی و خارجی بشدت کند میکرد تا آنکه سرانجام در ورنی که جهان و ایران سخت تغییر کرد ، شاه ، هیئت حاکمه و حامیان آنها باین نتیجه رسیدند که نوعی " اصلاحات " بسود زمینداران بزرگ و متوسط برای بیرون آوردن دهقانان از خیره انقلابی پرولتاریا و برای بسط بازار داخلی بسود کالا های سرمایه داران خارجی و داخلی ضروری است و برای اینکار باید امپریالیسم و سلطنت مستبد به بناچار از آن ترقی که برای ملاکان فئودال و نیمه فئودال بعنوان تکیه گاه قدرت خود قائل بوده اند ، دست بکشند .

جریان اخیر همراه با بسط جوشان سرمایه داری در شهر ، افزایش درآمد نفت ، گسترش سرمایه داری رادرد بزبان بقایای سلطنت فئودالی و نیمه فئودالی ، تسریع کرد و همانطور که حزب ما ز همان آغاز اصلاحات ارضی در مطبوعات خود بارها متذکر گردیده ، منجر به استقرار مناسبات سرمایه داری در کشاورزی ایران و رفته شدن مناسبات سنتی مزارع و ارباب — رعیتی شده و خواهد شد . لذا توضیح ما درباره پیشینه روابط سرمایه داری در روستا ، از اهمیت نسبی اصلاح ارضی نمیکاهد ولی رنگ مطلق را که سخنگویان رژیم سعی دارند بآن بزنند ، از آن باز میستانند .

روشن است که در نوشته ای کوتاه ادراک کردن حق مطلبی باین گسترده گی از جهت تعلق آسان نیست . اصولاً درباره پیشینه نظامات کشاورزی سنتی متداول در ده ایران اعم از نظام دهقانان صاحب نسق ( پارسل ) یا مزارع و نظام دهقانان خوش نشین یا آگاره ( یا بزرگ ) که خود شکلی از " قشر بندی " حقوقی در ده ایران بود ، و نیز درباره سیستم اجاره مقطوع یا بلا واسطه و سیستم اجاره بواسطه خالصات و موقوفات که بوسیله ربا خواران و سلف خواران انجام میگرفته و نیز اشکال مختلف شخص " منال " ( بهره لکنانه ) در ده ایران باید مطالعات بیشتری انجام گیرد . و چنین بررسی آموزشهای مارکس و لنین را درباره خصلت مختلط مزارع و خصلت مختلط بهره کشی مالکان در آن گذارد شرایط مشخص کشور ما بشکل غنی تری عرضه خواهد داشت .

توجه باین نکات لا اقل مانع از ساده کردن مسائل و الگوبرداری های عجولانه و بطریق اولی پاسخی به سو " استفاده های " تبلیغاتی " رژیم و ستاینده گانش خواهد بود .

جیمس الد ریچ ، نویسنده شهیر انگلستان طی مقاله جالبی تحت عنوان "آزادی انتخاب یا انتخاب آزادی" پرده از سالوسی جهان غرب در باره آزادی و حقوق بشر برمی دارد و اتهامات وارده در باره فقدان آزادی در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را با تکیه بر واقعیتها و آمارها رد میکند . مترجمه این مقاله را که در شماره دوم سال ۱۹۷۷ مجله "صلح و سوسیالیسم" انتشار یافته از خوانندگان عزیز میگذرانیم .

## آزادی انتخاب یا انتخاب آزادی

از زمان امضای سند نهائی هلسینکی بسیاری از دولتها ، ارگانهای مطبوعاتی ، نمایندگان باصلاح روشنفکران و انواع سازمانها و گروههای سودجوی غرب بفرق افتاده اند که چگونه از این سند برای حمله به جامعه کشورهای سوسیالیستی استفاده کنند . آنها مساعی خود را بطور عمده به دو مسئله متمرکز کرده اند : یکی مسئله کذائی "آزادی فردی" و دیگری "آزادی اطلاعات" ، یعنی میزان اطلاع مقابل از چگونگی زندگی در کشورهای ما . البته این دو مسئله باید یکدیگر پیوسته و ناگسستی دارند .

در جهان سرمایه داری ، از این مسئله که مایه چیز در باره یکدیگر میگردانیم ، همواره برای نشان دادن محدودیت تصورات متداول در جامعه کشورهای سوسیالیستی در باره جهان سرمایه داری ، ولذا برای نشان دادن محدودیت "آزادی" در کشورهای سوسیالیستی ، بطور کلی ، استفاده میشود . در عین حال به مردم تلقین میشود که جهان سرمایه داری همه چیز را در باره جهان سوسیالیستی میداند و مطبوعات بورژوازی به شیوه ای کامل "آزاد" هر چه که در کشورهای سوسیالیستی روی میدهد ، منتشر میسازند . البته این امر را بمثابة یک نمونه درخشان از "آزادی" ، که اینقدر برای ما عزیز است ، مجسم میکردند .

این بود آن منظره ای که آنان برای ما تصویر میکردند ، ولی این منظره تا چه حد با حقیقت وفق میدهد ؟

من بمثابة یک نویسنده بسیار علاقمند که بدانم در این یا آن کشور تا چه حد مردم آزاد بیات انگلیسی ، و آثار معاصر آن اطلاع دارند ، من میخواهم بدانم که در کشورهای دیگر چقدر کتاب از انگلیسی ترجمه میشود و ما چند کتاب از زبانهای دیگر ترجمه میکنیم . ماجراتاری از نمایشنامه نویسهای و شعرای خارجی را میشناسیم ؟ و آیا بسیاری از نویسندگان معاصر ما در کشورهای خارجی میشناسند ؟ چنانچه این سوالها را در باره روابط انگلستان و شوروی مطرح کنیم ، با تاسف فراوان میتوانیم باسانی پی ببریم که ما در مورد ادبیات شوروی و نویسندگان معاصر آن بقدری نادان هستیم که بهیچوجه نمیتوانیم ادعا کنیم که مایه چیز در باره زندگی در اتحاد شوروی میدانیم . ولی چنانچه بتمعداد آثار ادبی کلاسیک و معاصر انگلستان که در شوروی انتشار یافته نظری افکنید ، فوراً برای شما آشکار میشود که مردم شوروی بحق میتوانند بگویند که نه فقط اطلاعاتشان در باره ما بیش از اطلاعات ما

در باره آنهاست، بلکه درباره برخی از جوانب ادبیات انگلیسی نیز بیشتر از بسیاری از خود ما آگاهی دارند.

پس از جنگ دوم جهانی ۴۵۰۰ اثر نویسندگان انگلیسی در اتحاد شوروی منتشر شده، و مجموع تیراژ آنها به ۱۰۰ میلیون رسیده است. به این رقم باید ۷۰۰۰ کتاب از آثار نویسندگان ایالات متحده امریکارا که بیش از ۳۰۰ میلیون تیراژ داشتند، اضافه نمود.

چنانچه از دیدگاه وسیعتری نظر افکنیم، اختلاف با زهم بیشتر بچشم میخورد. در سال ۱۹۷۶، صد بیست و نه نمایشنامه از آثار نویسندگان غربی در اتحاد شوروی بروی صحنه آمد. در سال ۱۹۷۵ هنرمندان خارجی بیش از ۶۰۰۰ کنسرت و نمایش در ۹۲ شهر اتحاد شوروی اجرا کردند. در ده سال اخیر اتحاد شوروی ۶۱ فیلم از امریکا خرید. هر سال اتحاد شوروی علاوه بر تعداد قابل ملاحظه ای برنامه های تلویزیونی، حدود ۶۰-۵۰ فیلم از کشورهای سرمایه داری، خریداری میکند. و سرانجام مگر این حیرت انگیز نیست که در اتحاد شوروی ۱۲ میلیون نفر زبان انگلیسی، ۱۱ میلیون نفر آلمانی و ۲۰ میلیون نفر زبان فرانسه میآموزند!

اگر ارقام و فاکت‌های که غرب بورژوازی میتواند در مقابل آنچه گفته شد قرار دهد، آنقدر ناچیز نبود، من در صد و برنی آمدم که با آن کرایه آمار خاطر خواننده را طول سازم. گاه انسان حتی شک میکند که اصولاً در غرب اثری از نویسندگان اتحاد شوروی بزبان انگلیسی یا زبان‌های دیگر ترجمه و منتشر شده باشد. البته چند کتاب ترجمه شده است، ولی اختلاف بسود اتحاد شوروی به ارقام نجومی سر میزند. تماشاچیان ما چند نمایشنامه از نویسندگان اتحاد شوروی میتوانند در کشورهای ما به بینند؟ چند فیلم؟ آیا در غرب بورژوازی بانام بسیاری از نویسندگان واقعی شوروی آشنائی دارند؟ چند نفر از مردم انگلیس زبان روسی را میآموزند؟ هزار نفر؟ ده هزار نفر؟ بهر صورت کسی قادر نیست رقی در این مورد بیاورد، که بتواند با رقی نظیر ۱۲ میلیون در اتحاد شوروی قابل مقایسه باشد! و این وضع در عرصه میادله فرهنگی با اتحاد شوروی نه فقط در مورد بریتانیا کیبیر بلکه در مورد فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا و غیره نیز صادق است.

باز کمی در تریبرویم. مجله "ادبیات خارجی" بهتنهایی میتواند فهرست قابل ملاحظه ای از نویسندگان خارجی که آثارشان در این مجله چاپ شده، ارائه دهد: ویلیام فالکنر، ارنست همینگوی، ارستین کالدول، جان اشتنیک، جان پیپور، ترومن کپت، جروم دیوید سالینگر، توماس ولف، اسکات فیتز جerald، کورت ونگوت، گریدل، لیلیان هلمن، تنسی ویلیامز، آرتور میلر، ادوارد آلبی، جیمس بالدوین، جان اوهارا، توماس سترنس الیوت، چارلز پرسی اسنو، ویلیام گلد نیک، لوی آراگون، گراهام گرین، اولین وائف، جان وین، آلن سیلی تو، سید چاپلین، دوریس لسینگ، ایریس موردوخ، جرج سیمون، جیمس جویس، ژان پیر شابرول، آندره مورا، فرانسوا ساگان، مائالی ساروت، هروه بازن، گونتر گراس، اریش ماریا روهارک، هنریش بول، فریدریش درنمات، آلبرتو مورایا، واسکو پرآتولینسی، سزار پاوز و بسیاری دیگر. بگذارد یک چنین فهرست قابل توجهی از نویسندگان شوروی که آثارشان در کشورهای ما منتشر شده باشد بمن نشان بدهند، آنوقت من اعتراف خواهم کرد که در جهان غرب هم درباره زندگی شوروی، درباره ادبیات و هنر شوروی ما چیزهایی میدانیم.

وقتی من نوشتن این مقاله را آغاز کردم، قصد نداشتم که مسئله را اینطور عمیق بررسی کنم. ولی وضع موجود مثال نمونه‌واری است برای "عدم توازن" که مناسبات میان شرق و غرب را مسموم میکند. با اینهمه علیرغم واقعیات کوشش در راه دروغ پراکنی درباره بی اطلاعی مردم کشورهای سوسیالیستی

ولذا "فقدان آزادی" آنها همچنان ادامه دارد.

در این میان آنچه درباره ادبیات گفته شد، کاملاً در عرصه های دیگر فرهنگ، اطلاعات و زندگی علمی، یعنی با هر آنچه که با "سید سوم" موافقتنامه هلسینکی ارتباط دارد، نیز صادق است. ادعا میشود که غرب سرمایه داری بیسی مطلعتر و باتمدن تر است، غرب سرمایه داری چنان "آزاد" است که هیچکس در جهان بپای آن نعرید و بهمین دلیل بهتر از هر کس میتواند قضاوت کند که چه چیز برای بشریت خوب و چه چیز بد است. ولی این دعاوی مضحک همانقدر بی پایه است که رویای نابود کردن جامعه کشورهای سوسیالیستی بوسیله محاصره اقتصادی و یابوسیله جنگ. علیرغم کوششهای مداومی که برای تحریف واقعیت کشورهای سوسیالیستی انجام میگردد، محافل اجتماعی در کشورهای ما در اکثریت خود از سیاست تشریفاتی در مناسبات بین المللی پشتیبانی میکنند. این واقعیتی است که نمیتوان آنرا پنهان داشت. بالا تر از این، آن سیاستمداران بورژوازی که واقع بینانه فکر میکنند و از آنجمله مخالفان اصولی سوسیالیسم، درک میکنند که تشریفاتی تنها راه صحیح است. بهمین جهت بسیاری از آنها موافقت خود را با اسناد مصوبه در هلسینکی اعلام میدارند، اگرچه آنها از این اسناد برای تخطئه اندیشه های سوسیالیسم منحرف کردن از همان بحران عمومی که مانند یک مه قطبی تمام حیات کشورهای سرمایه داری را فرا گرفته است، استفاده میکنند.

میتوان گفت که در پهلای غرب در مجموع خود سازشی را منعکس میسازد که جامعه سرمایه داری برای ادامه حیات و حفظ خصلت بورژوازی و ضد کمونیستی خود، بخصوص در برابر بحران جهانی اجتناب ناپذیر، میکوشد بدان متوسل شود. روزنامه ها هر روز از وضع دشواری خبر میدهند که مابان دچار شده ایم. امروز با نابسامانی در اقتصاد مواجه هستیم، فردا با نابسامانی در سیاست و پس فردا با نابسامانی در عرصه اخلاقیات و مناسبات اجتماعی روبرو خواهیم بود. بحران چنان جدی است که راهی برای گریز از آن وجود ندارد، مسائل چنان بفرنج است که راهی برای حل آنها متصور نیست. بهمین جهت سیاستمداران ناگزیرند جانب حزم و احتیاط را رعایت کنند.

در گذشته، سرمایه داری بر بحرانهای خود با توسل به نظامیگری و جنگ، از تجاع و نزاع پرستی غالب میآمد، اما امروز برای سرمایه داری توسل به این وسائل خطرناک تر شده است، زیرا جنگ میتواند در اوضاع احوال کنونی به خودکشی سریع منجر شود. با این وصف در میان نمایندگان محافل راست، جنتلمنهایی پیدا میشوند که حاضرند به چنین خطری هم دست بزنند. ولی این امر حتی میان محافل محافظه کار نیز موجب قطب بندی میشود: میان آنهایی که مایلند بازی سیاسی خود را تا مرزیک جنگ پیش ببرند و آنهایی که چنین سیاستی را به تعبیر خودکشی رد میکنند.

کنفرانس حزب محافظه کار بریتانیای کبیر نمونه یک چنین قطب بندی است. شرکت کنندگان در کنفرانس یکی پرازدیگری در سخنرانیهای خود تشنج زدایی بین المللی و موافقت نامه های هلسینکی را مورد دشنام و ناسزا قرار دادند. برخی از سخنرانان با چنان هیجانی صحبت میکردند، چه که گویی میخواهند هم اکنون علیه مسکو به لشکرکشی بپردازند. بالاخره حتی ر. مودلینگ، وزیر خار "کابینه فرضی" محافظه کاران مجبور شد به نمایندگان یادآوری کند، که آلترناتیو در مقابل تشنج زدایی بین المللی، نابودی تمدن بشری است. و با اینکه نمایندگان کنفرانس سخنرانی مودلینگ را تا آخر گوش کردند، عکس العمل کاملاً منفی نسبت به آن از خود نشان دادند. این رفتار فقط زائیده تر از تشنج زدایی نیست. همان کسانی که در کشورهای راه بازگشت به جنگ سرد تلاش میکنند، خواستار تعرض بی پروا علیه سطح زندگی مردم هستند. در عین حال اینها همان کسانی هستند که با صدای

هرچه بلند تر فریاد میزنند که فقط در غرب "آزادی واقعی" وجود دارد، ولی بعکس در شرق هیچ نشانی از آزادی نیست. بدیهی است اینجا چیزنوی وجود ندارد. ولی با اینهمه میتوان گفت که وضع کنونی از لحاظ صراحت و قاطعیت رویدادها با وضع گذشته تفاوت دارد.

گرایش عمومی میان نیروهای راستگرا در حال حاضر، تمایل بیشتری به چرخش به راست تشکیل میدهد. در عین حال گرایش به چپ در احزاب سابقه کارگری واقعیت غیر قابل انکار است. چنین وضعی در جهان غرب، نتیجه یک نوسان عادی در فضای سیاسی مانع است. احزاب سیاسی در برابر یک وضع ناگزیر قرار گرفته اند و آن بحرانی است که جز از راه دگرگونی کامل در بنیاد های اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه داری نمیتوان آنرا بر انداخت.

کوشش آشکار نیروهای راستگرا که برای سوق بازم بیشتر محور سیاسی جامعه مابسوی راست، بطور اجتناب ناپذیر به فاشیسم منجر میشود. نیروهای چپ هواداران تشدید گرایش چپ در جامعه هستند، چیزی که بطور اجتناب ناپذیر بر وجهت سوسیالیسم واقعی پیش رود. و برای کسانی که هنوز راه خود را انتخاب نکرده اند، همین وضع ناپایدار کنونی که چیز دیگری جز یک سازش موقتی نیست، باقی میماند.

به اعتقاد هنرناظر سیاسی جدی، بهر اراد و گاهی که متعلق باشد، وضع کنونی نمیتواند مدتی دوام یابد. وحتى اکثر کسانی که یک موضع بینابینی اتخاذ کرده اند، معتقد نیستند که بتوانند برای همیشه در چنین موضعی نوسان کنند. و بالاخره مسائل بنیادی جامعه بورژوازی برای حل قاطع و نهائی پخته و آماده شده است و خود زندگی همه روزه ما در برابر این واقعیت قرار میدهد. در عین حال تکامل، منطق طبقاتی خود را دارد. یک میلان نخستین سابق محافظه کار و سوسیالست در کهنسال انگلیس در سخنرانی تلویزیونی خود گفت من دورانی را سراغ ندارم که در آن دشمنی و آنتاگونیسم میان طبقات با این شدت رسیده باشد.

اکنون خود آزادی نیز در موضوع انتخاب قرار میگیرد. پابهای آنکه ما در جهان سرمایه داری حقوق آزادی هائی را که به بهای گران بدست آورده ایم بیشتر از پیش از دست میدیم، بجای آن و با اصراری هرچه بیشتر "آزادی فردی" ظاهر فریبی را که خصلت فردگرایانه و آنارشستی دارد، بها عرضه میدارند. ولی در باره "آزادی فردی" واقعی نمیتوان بر حسب ظواهر پدید آمده قضاوت کرد. جامعه بورژوازی ممکن است آزاد جلوه کند، ولی این آزادی بوسیله قوانینی از خود دفاع میکند که در واقع ما را از بسیاری آزادی های واقعی محروم میسازد.

این قوانین از چه چیز دفاع میکنند؟ از مالکیت خصوصی یک اقلیت ثروتمند: یک درصد جمعیت انگلستان مالک یک سوم تمام ثروت هائی هستند که در مالکیت خصوصی قرار دارند. نزدیک به ۱۰ درصد مردم انگلیس حدود ۷۰ درصد ثروت ملی را بخود اختصاص داده اند. اینها هستند کسانی که قوانین ما را از آنها حمایت میکند! بخاطر حفظ مالکیت و منافع آنهاست که هزینه های ضروری برای خدمات اجتماعی، آموزش، خانه سازی و بهداشت کاهش مییابد. کاهش دستمزدها، گرانی و بیکاری - همه اینها نیز طرق مختلف دفاع از مالکیت خصوصی است.

بنام حفظ قانون و نظم یا بنام ضرورت های اقتصادی و یا بنام کوشش برای رفع بحران به میانی آزادی ماتجاوز می شود. و هر اندازه این تجاوز شدید تر باشد، بهمان اندازه نیز از "من" شخصی ما چیزی جز یک پوسته شکننده برای مابقی نمی ماند و در عوض بهمان اندازه نیز بحثها به فرد برای انجام هرچه در لمان خواست، آزادی کامل بدست می آوریم. جامعه بورژوازی با غلبه بیش از حد در باره مسئله شخصیت، در واقع امر شخصیت را نیست و نابود میکند، روح ما را تا به هم میسازد و این سوء قصدی است

علیه آزادی ما . این تضاد فی نیست که ۷۰ درصد نمایانمه‌هایی کهروری صحنه های لندن بـمعـرض نمایش گذارده میشود ازهرزنگاری (پورنوگرافی) اشباع شده است . این تنه‌عقیده من نیست ، بلکه برخی منتقدین جدی تآترهم که وضع موجود را محکوم میکنند ، براین عقیده هستند . تضاد فی نیست که در روی پرده سینما ویا صفحه تلویزیون اینهمه چیزهای وحشتناک نشان میدهند بطوریکه ما بیش از پیش به صحنه های خشونت آمیز ، تجاوز بهمنف ، انحرافات جنسی ، خود سری های پلیس ، خود پرستی های بیرحمانه و فساد سیاسی عادت میکنیم و هرچه بیشتر متقاعد میشویم که عهد شکنی و حیلگری از موازین زندگی ما است و اگر سردیگری کلامنگذاری ، سرخودت کلاه خواهند گذاشت .

این استان درسهائی که بماسئلمندان بهمان بی تکلفی که به بچه‌های مدارس درباره اشغال انگلستان در سال ۱۰۶۶ بوسیله مورمان هامیآموزند ، ارائه میدهند . بعلاوه این ضربه های شدید علیه نهاد های عمیق اخلاقی جامعه ما ، بیش از پیش به کودکان نیز وارد میآید . زیرا این کودکان رانیز چه بسا میکوشند پیش از آنکه خواندن و نوشتن بیاموزند ، به عنف و زور گوئی عادت دهند .

گسترش "عدم آزادی" معنوی در انگلستان همه روزه بوسیله مطبوعات ، فلاسفه ، رجال سیاسی ، و روحانیون ما تایید میشود . آنها میدانند که چه میگذرد و ادعای بارمان میکنند و می نویسند . ولی آنان باین واقعیت تن در میدهند ، زیرا این واقعیت برای آنان فقط نموداری است از "اختلال" معنوی که "کمال نیافتن سرشت بشری" توجیه کنند مانست . ولی کمتر کسی از میان آنان بخود جرات میدهد که از مشاهدات تلخ خود نتیجه منطقی بگیرد و اعتراف کند که شکست اخلاقی بخشی از شکست اجتماعی ما است . جامعه بورژوازی خود این "عدم آزادی" را با بوجود آورده است و درست همین جا نیز باید پاسخ سئوالی را که ماهیت بحث های مارا درباره "آزادی" و "عدم آزادی" تشکیل میدهد ، جستجو کرد .

هر نظام اجتماعی دارای مانی آزادی ویژه خود است که مانی آزادی سایر نظام هاتفاوت دارد . انتخاب این یا آن نوع آزادی ناگزیر به یک مسئله ایدئولوژیک مبدل میگردد . در غرب سرمایه داری ادعا میشود که در این مورد نیایستی مرزهای ایدئولوژیک وجود داشته باشد ، ولذا باید این مرزها را از میان برداشت ، زیرا که بینش بورژوازی درباره آزادی "درست" و بینش سوسیالیستی "نادرست" است . این نحوه برخورد فی حد نفسه نمونه ایست از تجاوزگری ایدئولوژیک ، اگرچه این در غرب است که جهان سوسیالیسم را در فاع از ایدئولوژی خود به عدم رعایت "قواعد بازی" متهم میکنند . جالب است که روزنامه "تایمز" اگرچه در ارتباط با مسئله دیگر ، متذکر میشود که "در مبارزه ایدئولوژیک هیچکس هیچگاه تسلیم نمیشود" و همین طور هم هست .

بنابرایتکار اتحاد شوروی بود که در هلسینکی اعلام شد که هیچگونه اختلاف ایدئولوژیک نباید به جنگ منجر شود . تشنج زدائی بین المللی بمعنای اعتقاد به امکان حفظ صلح است ، در حالی که سرانجام مبارزه ایدئولوژیک با وسائل دیگر تعیین خواهد شد . غرب مدعی است ، که نفوذ روزافزون اندیشه های سوسیالیسم در کشورهای سرمایه داری نتیجه "صدور آن بوسیله شورویست" ولی اندیشه های سوسیالیسم ، در غرب و آنهم پیش از پیدایش اتحاد شوروی ، بوجود آمد ، و در سنین تاریخی ما ریشه های عمیق دارد . مبارزه ایدئولوژیک کنونی بمعنای تضاد میان اتحاد شوروی و غرب نیست ، بلکه پیکاری است که در هر یک از کشورهای سرمایه داری برای تعیین سرنوشت نظام اجتماعی انجام میگردد .

## در حاشیه یازدهمین جشن هنر شیراز

### و نمایش «خوک، بچه، آتش»

مجله دنیاد شماره ۴ (مهرماه سال ۱۳۵۳) تحت عنوان "درباره سیاست هنری رژیم - در حاشیه هشتمین جشنواره هنر شیراز"، در افشا، یک سیاست نیرنگ آمیز رژیم ایران و امپریالیسم در زمینه جلب برخی گروههای باصلاح "آوانگارد" از کشورهای سوسیالیستی بایران چنین نوشت:

"سیاست هنری رژیم که بقول خود "خواستار برخورد شرق و غرب" است، علاوه بر وظائف داخلی، از وظائف خارجی خود هم غافل نیست و همانطور که در زمینه نظامی نقش ژاندارم منطقه و در زمینه اقتصادی نقش خرده امپریالیستی و واسطه و دستیار امپریالیسم را بازی میکند، در این زمینه نیز از جهت تخریب (Diversion) ایدئولوژیک علیه اندیشه و هنر مترقی به امپریالیسم یاری میرساند.

دستگاه تبلیغاتی امپریالیستی مساعی زیادی بکار میبرد تا نظریات فلسفی، اقتصادی، سیاسی و هنری خود را، از طریق مختلف در کشورهای سوسیالیستی رخنه دهد و آن هنرمندانی را که در این کشورها، بزعم او، در جاده استباطات و بینش های هنری موافق میل او، گام برمیدارند، تشویق کند. بهمین جهت تصادفی نیست که در جشنواره شیراز توجه خاصی به اشکال مختلف هنر مدرنیستی در کشورهای اروپای خاوری میشود.

سال گذشته کارگردان مدرنیست لهستانی "گروتسکی" به شیراز دعوت شد. در سال جاری نوبه به "تادئوش کانتور"، کارگردان مدرنیست دیگر لهستانی رسید و مفسران هنری رادیو تلویزیون ایران درباره "ملوسها و نسانسا" اثر "وینگه ویچ" (که بکارگردانی کانتور به صحنه آمد) داد سخن میدهند. در همین جشنواره داستان کذائی "سولزنتسین" که یکی از برگهای تبلیغاتی امپریالیستی است نیز تکرار میگردد.

با این اقدامات چند هدف دنبال میشود: هم تشویق آن هنرمندان ایرانی، که مکاتب مدرنیستی را بجای و بیجا تقدیس میکنند با دامنه کارپندار خود، هم تشویق این نوع مدرنیست ها در کشورهای سوسیالیستی. زیرا رژیم، مانند حامیان امپریالیستی خود، فکر میکند که این تشویق میتواند به رخنه ایدئولوژی های ضد انسانی یاری رساند. درباره اینکها این اندیشه رژیم و حامیان امپریالیستی اش چه اندازه مصاب است، نمیتوان بدون بررسی مشخص، قضاوت کرد. ولی میتوان با اطمینان گفت که حسابی جز این در میان نیست.

سیاست هنری رژیم سیاسی است طبقاتی و آغشته به تمام آن نیات پلید و ارتجاعی که سرپای رژیم رالوده است. وظیفه هنرمندان خلقی در ایران، نبرد فداکارانه با این سیاست و افشا آنست. رژیم با این سیاست هنری در جهت تخریب و انحراف ذوق عمومی و سلیقه هنرمندان نوخیز کشور ماعمل



میکنند. عمل اوخیانتی است به فرهنگ کشور.

اینست بخشی از مطالبی که مجله "دنیای سه سال پیش" در مورد هشتمین جشنواره هنر شیراز نوشته بود. در یازدهمین جشنواره هنر شیراز موافق همین سیاست، یک دسته آوانگاردیست از مجارستان دعوت شده و کیهان و اطلاعات و اطراف نمایش این گروه و تاثیر نامطلوب آن در تماشای گران قلمفرسائی کرده اند. روشن است که رژیم، با سوء استفاده از اصل تبادل فرهنگی، تعهدا و آگاهانه و با توصیه پشتیبانان امپریالیستی خود، افراد و دسته هائی از کشورهای سوسیالیستی دعوت میکند که نمایندگانی از هنر انقلابی خلقی نیستند. بلکه دولتهای سوسیالیستی خود را با روش "هنری" و محتوی کار آنها محالغند و از آنها فاصله میگیرند (۱). یکی از وظایف فرج پهلوی باصطلاح "لانس" کردن این نوع گروههاست تا آنها در کشورهای سوسیالیستی، با تکیه "شهرت بین المللی" خود بیشتر اعمال نفوذ کنند، تشویق و تغذیه شوند و روش انحطاطی خود را گسترده تر سازند.

در کشورهای سوسیالیستی و از آنجمله در مجارستان، در کنار این جریانها متحد و انحطاطی جریان نیرومند هنر سالم و واقع گرایانه و دموکراتیک و انقلابی وجود دارد که فرج پهلوی علاقه های بهم معرفی آنها ندارد.

شعبه مبارزان رژیم ایران دوسره با میکنند. هم گروههای انحطاطی را تقویت و تغذیه مینمایند، هم باعرضه داشت آنها سعی میکنند به حیثیت هنری کشورهای سوسیالیستی صدمه بزنند. باید متوجه این بازی موزیانه بود و نه فقط آنها بمثابه "سکه نقد" تلقی نکرد، بلکه دروغین و قلابی بودن آنها افشاء نمود. درباره سیاست هنری رژیم در مقاله گذشته ما مطالب متعدد و دیگری نیز گفته شده که از تجدید آن مباحث خود داری میوزیم و خواستاران را به بررسی آن مقاله مراجعه کنید.

ط .

### (ادامه مقاله "آزادی انتخاب یا انتخاب آزادی")

اگر سرمایه داری چنان نیروئی را در خود بیابد که بتواند مسائل ما را حل کند، آنگاه جان سلامت خواهد برد. ولی اگر چنین نیروئی را نداشته باشد، ناپود میشود و از صحنه تاریخ محو میگردد. سوسیالیسم نیز در حال تجربه است. در مبارزه ایدئولوژیک همین مسئله مطرح است. تشنج زدائی بین المللی بما امکان میدهد، که بدون اینکه بشریت را در خطر نابودی قرار دهدیم راه خود را در شرایط صلح انتخاب کنیم. و من نیز مانند بسیاری دیگر، که روحیه ورزشی را از دست نداده اند، در مورد مسابقه دوسیمتم میتوانم بگویم:

"بگذار که شایسته ترین آنها پیروز شود!" ترجمه از: ح. خاشع

(۱) جالب است که مجله "خواندنیها" در سرمقاله شماره ۱۲ شهریور ۱۳۵۶ خود بقلم مدیر این مجله گردانندگان جشن هنر شیراز را به علت نمایش "خوک، بچه، آتش" انتقاد کرده مینویسد: آنها "۰۰۰ با نمایشی چون نمایش "خوک، بچه، آتش" که خود کشورهای سازنده از سرزمینهای خودشان بیرون نشان کرده اند، همه چیز ما را بیازی گرفته اند."

## مصاحبه شاه با خودش

"چرا نا بخواستن مراقب نماندند؟ چرا به پیشوائی من اعتراف نمیکنند؟ این چه سزای است که ما که هرچه لازم بود و لازم نبود کردیم، آنچه لازم بود و لازم نبود گفتیم، پس چطور است که به بزرگی ما اقرار نمیکنند؟! واقعاً عجب مردم حق شناسی!"

شاه پس از خواندن يك گزارش مفصل سزای درباره افکار عمومی در اطاق خود درصاحبقرانیه در مقابل آینه بزرگی که زمین تا سقف را گرفته بود، ایستاده از خود شرمی پرسید:

"شاید از خشم و خشم من است؟ شاید کمی خنده و ریشور و بیاطرز خندیدنم را عوض کنم، بهتر میشود. مثلاً بجای تبسم شاهانه (در اینجا شاه لب چپش را کمی بالا میبرد) خنده بلند و معمولی که میان مردم کوچک و بزرگ متداول است "ها، ها، ها، ها، ها، هه، هه، هه!" بکنم، تا بگویند که به مردم نزدیک شده است. شاید زست گرفتن در موقع صحبت و یا مصاحبه ها بهم درست نباشد" (در اینجا شاه زست های مختلف میگیرد: گاه یک دستش را بکمر میزند، دست دیگرش را بجلو میبرد گاه هر دو دستش را بکمر میزند).

"نه، هیچکدام اینها نیست، بنظر من مطلب بگله ام مربوط میشود. آرایشگر سرم را درست نمیزند، مثل سابق بهتر است خط فرق را اوسط بگذارم، چطور است مدتی سیل بگذارم و کمی زلف؟ نه، نه، بعد میگویند شبیه هیتر شده است! مگر این مردم فضول و بی ادب رانی شناسی؟"

شاه کمی بفکر فرو میرود. سپس ادامه میدهد: "شاید از قد و قامت من باشد؟ منکه قدم از نا بلند"

هم کمی بلند تراست! شاید از من نباشد، از وضع کشور ناراضی هستند؟ آخر چرا باید ناراضی باشند ما که همه چیز داریم، از جبر تاریخ جلواتراده ایم، از کشورهای سوسیالیستی آنطرف تر تراب شده ایم، نخست وزیر هم که میگویند داریم. عوض يك مجلس، دو مجلس داریم، در مجلسین صحبت

های قیل از دستور و بعد از دستور تا دلشان بخواد فراوان است، حزب هم که میگویند داریم. آن دوران هم که تازگی یکی کردیم، اسمش را هم گذاشتیم "رستاخیز ملت ایران"، انقلاب سفید هم کردیم، اسمش را هم "انقلاب شاه و مردم" گذاشتیم، اصول ده گانه انقلاب را هم که ۱۸ گانه کردیم، این تازه آخرش نیست، باز هم اضافه خواهیم کرد، پس چرا میگویند: همه اش قلابی است!"

شاه دوباره بفکر فرورفت: "خوب آنها که دشمنان من هستند تکلفشان معلوم است، پس این شارلاتانهای غربی دیگر چه میگویند؟ ما که هزارها امریکائی به کشور وارد کردیم و می کنیم، نفت را هم که صد ها میلیون تن صد ها میلیون تن بآنها میفروشیم، اسلحه را هم خریدیم و میخریم، تمام دلارها

بعلاوه میلیارد ها ثروت شخصی من هم که اخیراً به بانک امریکا منتقل شده، پس دیگر حرف حسابی شان چیست؟ شاید از گله هائی که گاهی از دوستان غربی میکنم رنجیده خاطر شده اند؟ بابا، ما که هرچه شما گفتید و میگویند میکنیم و خواهیم کرد. ما که مخلص شما هستیم، ما که حرفی نداریم. ای! گاه گذاری

حرفی میزنیم برای آنکه کسانی را خام کنیم. نه! نه! تمام اینها تحریکات کمونیست های بین الطلی

است." شاه با عصبانیت شروع کرد به گز کردن اطاق، یکمرتبه فکر تازه ای بنظرش رسید و شروع کرد دستهایش را بهم مالیدن: "ها! حالا فهمیدم، باید مثل جیبی کارتريك مذاکره تلفنی بین روز - نامه نگاران غربی با قصر صاحبقرانیه راه انداخت و به حرفهای آنها جواب دندان شکن داد تا خودشان خفه شوند. حالا مثلا ببینیم این روزنامه نگاران دستشان که به تلفن میرسد چه خواهند گفت؟ شاه شروع کرد به تصور مذاکرات تلفنی.

- آلو! آلو! شما این؟

- بعله، بعله، ما هستیم!

- خوب، این دموکراسی که گفتید از شرقی و غربی بهترش را داریم پس چطور شد؟

- البته، البته، ما دموکراسی داریم، بهترین دموکراسی همین جا است، شما غربی ها سرستان نمیشود، جامعه شما انضباط ندارد، کمربند های شما سفت نیست. کیف دستی آن خانه را میدزدید و میگوئید ما دموکراسی داریم! يك جاکو کثرت نیویورکی چاقورا میزند به شکم فلانی، بعد میگوئید اینجا دموکراسی است، ما این دموکراسی را لازم نداریم.

- بله! بله، فهمیدم، متشکرم.

.....

- آلو، شما این؟

- بعله ما این!

- خوب، میگویند زندانهای ایران پر است، میگویند تا ۴۰ هزار زندانی سیاسی دارید، آیا این

راست است؟

- نه، نه. دروغ محض است. يك نفر هم در زندان نیست. اینها همش تبلیغات کمونیست های بین المللی است. اگر کسی هم در زندان باشد، ما رکیست و تروریست است نه زندانی سیاسی.

- ها! ها! فهمیدم، متشکرم.

.....

- آلو، شما این؟

- بعله ما این!

- آلو، میگویند هر روز خون عده ای جوان ایرانی ریخته میشود، در این باره چه میفرمائید؟  
- دروغ است، تکذیب میکنم، ما هیچ چیز نمیریزیم، ابدا نمیریزیم! همه این حرفها جعلیات دشمنان ماست. اینجا چند گانگستر موقف فرار و موقف زدن بانک کشته شدند. آنها چند طفل و زن را درخیا - بان، روز روشن کشته بودند. بر عکس رفتار ما خیلی ملایم است، در اینجا عده زیادی از رافت ما گله دارند.

- عجب! عجب! خوب متشکرم.

.....

- آلو، شما این؟

- بعله ما این!

- کار این تمدن بزرگ چه شد؟ دهسال پیش گفتید تمدن بزرگ خواهد بود. حالا پانزده سال گذشت و خبری نشد؟

- هنوز زود است، کمی صبر کنید، ده - پانزده سال که چیزی نیست، ۲۵ سال دیگر هم صبر کنید ما کم کم داریم به دروازه هایش نزدیک میشویم.

- آلو، يك سؤال دیگر داشتم.

(ادامه در صفحه ۶۳)

- بفرمائید!

## يك كتاب سودمند در باره تمدن كهن ایرانی

مادر شماره چهارم سال یازدهم مجلهٔ «دُنیا» (دوره دوم) تحت عنوان «تاریخ باستانی قبايل ایرانی آسیای پیشین» اثر خاورشناس شوروی گرانٹوسکی را که بر پایه «نام شناسی» (onomastique) و «محل شناسی» (toponymique) مطالب جالب و تازه ای دربارهٔ پخش قبايل آریائی و نقش آنها در تکوین یک سلسله خلقهای ایران، قفقاز، آسیای پیشین، آسیای میانه مطرح ساخته، معرفی کرده ایم. طالبان این بحث میتوانند به تقریظ مورد اشاره ما برای اطلاع و سیمتراز محتویات کتاب گرانٹوسکی که در سال ۱۹۷۰ از طرف «نشریات علوم» اتحاد شوروی طبع شده، مراجعه فرمایند. اینک میخواهیم خوانندگان دوره کنونی «دُنیا» را با اثر پلنا پیفونووا کوزمینا بانوی دانشمند شوروی مولف کتاب «در کشور قباد و افراسیاب» که در سال جاری (۱۹۷۷) از طرف همان نگاهنشریاتی در مسکو طبع شده است و در واقع برخی جهات دیگر همین بحث را روشن میسازد آشنا گردانیم.

کتاب پلنا پیفونووا کوزمینا نامزد علوم تاریخی (۱) نسبت به کتاب گرانٹوسکی از جهت حجم کوچک تر است و اگر دانشمندان میرده رشته‌های نام شناسی و محل شناسی را پایه‌ی پی پژوهش خود قرار داده بانوکوزمینا بر اساس استان شناسی و جغرافیائی که بویژه در «کتابین آمودریا» انجام گرفته و بررسی شیوهٔ تفکر نماید — تصویر و سبک هنری جانورهای کنایه آمیز برای بیان صفات مختلف چهره‌های اساطیری که در نزد ایرانیان متداول بوده، کوشیده است بمسائل پاسخ گوید.

این کتاب با اصطلاح «قلیل الحجم و کثیر المعنی» مولف دربارهٔ رابطه اقوام سکاکی و سکیف‌ها در باره تمدن «باکتريا» و تمدن «خوارزم» (که زرتشت آنرا در اوستا ایران و نتیجه مینامد) و معنای تاریخی توران و ایران، دربارهٔ رابطه اقوام سامی و آریائی در هزاره‌های نخست آمدن آریاها به فلات ایران و حمله سمیرامیس ملکهٔ آسوری به نواحی آریانشین و جنگ با آسور و تاثیر آنها در تمدن مائاسی و ایلامی و دربارهٔ رابطه زرتشت با اوستا و برخی اختراعات ایرانیان مانند رام کردن اسب و اختراع چرخ و ارابه و نقش آنها در روزه‌گری و اختراع تیروکمان و غیره و غیره اطلاعات جالب و مستند میدهد. همانطور که از کتاب ادوین آروید وید گرانٹوسکی نکاتی را که مهم شمردیم در مقاله مورد اشاره خلاصه‌ای عرضه داشتیم، اکنون نیز سودمند میدانیم خواننده را با برخی نکات، از آن قبیل که ذکر شده، در کتاب بانوکوزمینا آشنا سازیم.

مؤلف مینویسد موافق فرضی که با مصالح باستان شناسی و زبان شناسی توافق و تطابق در خورد و شوق بیشتری دارد، نیاکان یونانیان، هت ها، ایتا لیائی ها، اسپانیولیها، فرانسویها رومانی ها، آلمانیها، انگلیسیها، سکاندیناوها، اهالی لاتوی، لیتونی، سلاواها، ارمنی ها، هندی ها، ایرانیها، تاجیک ها، آیت ها و غیره و غیره در هزاره شش تا سوم قبل از میلاد در جنوب شرقی اروپا سکونت داشتند و در اثر اشتراک در منشاء، روابط دائمی را بین خود حفظ کردند و اقتصاد و فرهنگ آنها بسیار شبیه بود و لذا تا امروز واژه های بسیاری در زبانهایشان همانند است و موضوع هنر تصویری و اساطیر و قصه های آنها با هم شباهت دارد. گوید در سه هزار سال پیش از میلاد ( پنجمین هزار سال پیش ) هند و ایرانی ها دیگر به گروه جدائی بدل شد و از بقیه اقوام هند و اروپائی متعاضد بودند. آریائیها در جهان قدیم اولین قبائلی بودند که ایلیخی های بزرگ اسب را در مراتع می چرانند و هدف آنها ابتدا شیری و گوشت اسبان بود ولی بعد ها آنها برای سواری و حمل و نقل بکار بردند و اولین قبائلی بودند که راه پرورش و آموختن اسبان را یافتند. هند و ایرانیهای که همان سکیف ها و سکاها و سُرْمَت ها و اما ساژتها هستند که " درخت زندگی " و اسب و فزال و مرغ و گراز مشهورترین تصاویر هنری آنها بود. گله داران ستپ های اروپا - آسیا ( تورانی ) از چرخ و ارابه در امر جنگ استفاده کردند و این اختراع مهم برای آریاها که در تاتاریک نبرد از دیگران ورزیدند بود بزرگی ایجاد کرد و ارابه داران ( ارتهم - شتار = آرتشتار ) نقش بزرگی در زندگی ایفای کردند و بصورت زمره ای خاص درآمدند و مقامی مسلط در جامعه بدست آوردند. در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد در فن کوزهگری بکامیابیهای درخشانی رسیدند که نمونه های متعددی از آنها کشف شده است.

تغییرات در اقتصاد، بکار بردن تکنیک جدید نبرد و تمایز مقام ارتشتاران در جامعه و نیز شاید تغییرات تجوی و اقلیمی ( و آغاز یک دوران سرما ) موجب شده که در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد زندگی قبایل ستپ های آسیا - اروپا دستخوش تحولات مهمی گردید. همانطور که هند و ایرانیها از بقیه اقوام آریائی جدا شده بودند، در اثر تحولات نامبرده زندگی مشترک ایرانیها و هندیهایی نیز سرانجام از میان رفت و هندیها جدا شدند؛ گروهی به آسیای پیشین رفتند، گروه دیگر از راه آسیای میانه بتدریج وارد شبه قاره هندوستان شدند. در همین زمان قبائل ایرانی نیز تغییر مکان دادند. در " نندیاد " آمده است که چگونه " یعد " ( جمشید ) سرزمین اهور مزدا را توسعه داد زیرا جا برای مردم و جانور گیاه نبود و او دینار مردم را بجا کرد تا آنکه بسرزمین موعود یعنی " آریانام و نه جو " ( ایران و نجه ) رسیدند ولی اهریمن دیو زمستان را بر آنجا مسلط ساخت. این سرزمین که در مصب امور دریا قرار داشت بنظر برخی دانشمندان همان خوارزم است. در سه هشتم قبل از میلاد در تمام اراضی آسیای میانه زبان ایرانی پخش بود و اهالی واحه های زراعتی جنوب مانند باکتریا و سغد و مارگیانا ( مرو ) و جادار نشینان نواحی بیابانی و کوهستانی یعنی سکاها که خوشایند سکیف های ساحل دریای سیاه بودند، همه و همه به زبانهای ایرانی سخن میگفتند. در آغاز هزاره اول قبل از میلاد قبایل شیان بیابانهای اروپا - آسیا هم در استفاده از اسب و هم در امر جنگ پیشرفت های بسیاری کردند. آنها اولین کسانی بودند که تیراندازی را فرا گرفتند. استوار بر اسب می نشستند و در حالت چهارنعل از هر سو تیرهای صائب می افکندند. این واحدهای سوار و مسلح به تیر و کمان سرانجام در جنوب نهانند، از راه قفقاز از سواحل بحر خزر و از آسیای میانه رهسپار فلات ایران شدند در آن موقع در فلات ایران اقوام غیر آریائی مانند ماننا و هوریت و لولوبی و عیلام و بسیاری دیگر سکونت داشتند. کم کم طی این هزاره بر تعداد ایرانیان در همه جا افزوده میشود و اسناد آسوری معلوم

نامهای ایرانی است . بتدریج ایرانیان نخستین تمدن خود ، تمدن ماد را در سرزمین کنونی ایران پدید می آورند . تمدن آسور در تمدن ماد تاثیر بسیار داشت . موسسات و اصول سیاسی و سازمانی دولت و ارتش و نوع اسلحه و طرز اداره امور اقتصاد ، برخی ارزشهای مذهبی و روحانی از آسوریها اقتساب شد در عین آنکه بین ماد و آسور کشفش دائمی بود . نکته جالب اینجاست که در این ایام سکیف های اسکا های غربی بارها به کشورهای دارای تمدن سامی حمله ور میشدند و تافلسطین و مصر پیش میرفتند و فرعون " پسامه تیخ " با دادن ارمغانهای گرانبها آنها را رام می ساخت و در کتاب ارمیا ، نبی از تبراند از آن آنها با وحشت سخن میرود .

خاطرات وحدت و اشتراك منشاء خلقهای ایرانی زبان اعم از زارع یا شهبان مانند سرمتها و سکا ها ( یاتورانیان ) در اسطوره کهن پادشاه " ثرائتون " ( فریدون ) منعکس است که کشور را بین تور ( نیای تورانیان یا سکا ها ) و سلم ( سایر ارم یا سرمتها ) و ایرج ( نیای ایرانیان ) تقسیم کرد .

بانوکوزمینا پس از آنکه متناقض بودن قول پژوهندگان را درباره زادبوم زرتشت و منشاء دین او یاد میکند میگوید که هخامنشیان پس از آشنائی با این دین تنها اندیشه خدای واحد ( اورمزد ) را اخذ کردند زیرا پادشاهان و احد تطبیق داشت ولی دین دولتی هخامنشیان آمیزه ای بود از دین مغان ماد و عقاید شاهان هخامنشی و عناصری از زرتشتی . آئین مرتاضانه و سخت گیرانه زرتشت با مباحث تجربی آن در امور الهیات همراه با طرد عقاید مرسومه ، برای اکثریت مرد نامفهوم ماند و اهالی به ستایش خدایان سنتی ادامه دادند و کماکان موجودات عقده سی را که پیشتها توصیف میکند ، پرستیدند و لذا ابتدریج پیشتها که سند مذهبی کهن ایرانی است به گاتها که اثر زرتشت است مزید شد و تماما وارد دین زرتشتی گردید . اوستا در ایران غربی یعنی در ماد تنظیم نشد ، بلکه احتمالاً در سیستان تنظیم گردید و زمینه جغرافیائی آن آسیای میانه و ایران خاوری است . پادشاهان اوستا کیانیانند ( مانند کی قباد ، کی کاوس ، کی خسرو ، کی گشتاسب ) که در ایران خاوری و باکتریا فرمانروائی داشتند . بانوکوزمینا با این تصریح منشاء غربی زرتشت و گاتها را بکلی رد میکند و این از مطالبی بود که پیوسته در باره آن بحث انجام گرفته است .

در مورد رابطه تمدنهای سامی با آریائیها ، ماد را بالا گفتیم که اولین کوچ قبائل هندی در آسیای پیشین بود و سپس دیدیم چگونه سکیف ها تا مصر و فلسطین پیش رفتند و نیز دیدیم که چگونه تمدن ماد با تمدن آسور را آمیزی داشت ، لذا پیوند ما با اقوام سامی چیزی نیست که تنها در اواخر ساسانیان و بویژه بافتوح اسلام آغاز شده باشد . در این باره بازم واقعیات تاریخی دیگری هست که کهن بودن این در آمیزی را نشان میدهد و عجیبی نیست اگر بسیاری واژه های عربی در زبان جاهلیت از پیشه های آریائی آمده باشد و برخی از فرضیات دانشمندان زبان شناس ایرانی درباره یکسان بودن ریشه برخی واژه های عربی و ایرانی فاقد پایه تاریخی نیست . از جمله در سال ۸۰۹ قبل از میلاد شامورات ( سمیرامیس ) ملکه آسور که پس از مرگ سامی - آواتای پنجم شوهرش مدتها نایب السلطنه پسر کمشالش بود دست به حملات در ورود رازی علیه اراضی ایرانی نشین زد و گزنفون یونانی با شنیدن افسانه این هجومها بود که در کتاب خود از نبرد سمیرامیس با پادشاه باکتریا بنام اکسیرات سخن میگوید .

بانوکوزمینا می نویسد : " امروز ما با اطمینان میتوانیم بگوئیم که در آغاز هزاره اول پیش از میلاد ( سه هزار سال پیش ) باکتریا ( یا خوارزم ) یکی از مراکز مهم در آسیای بود که روابط وسیع بین المللی داشت و کشوری بود که فرهنگش ویژه و صنایع پیشه وری در آن به سطح عالی رسیده بود " .

یکی از مطالب مورد بحث که بانوکوزمینابحل آن کمک میکند موضوع توران زمین و تورانیهاست . البته این روشن بود که یکی گرفتن توروتک ، توران و ترکان خطاست و تورانیان شاخه ای از ایرانیان بوده اند ولی در کتاب مورد تقریظ مطلب از این مشخص تر مطرح میشود . آنچه که در ریشتهای تورانیان تیزرو و چابک اسب نامیده شده اند همان سگهای ایرانی و سگهای ( سیب ها ) های منابع یونانی است . پلین بزرگ عالم رومی قرن اول پیش از میلاد در کتاب " تاریخ طبیعی " خود ( فصل ۶ بند های ۱۹ و ۱۷ ) مینویسد : " در آنسوی پاکسارت ( سیردریا ) اقوام سگهای زندگی میکنند که ایرانیان سگهای نامند . تعدادشان بی پایان است . . . معروفترین قبایل آنها سگها ، ماساگت ها ، دای ها ، ایسه و دنیا و آریم لیب ها هستند " . زندگی آنها در کوچندگی گذشت . زنان در نزد آنها وضع محترم داشتند و مالکیت در نزد آنها بگفته مورخان یونانی مشاع بود و ساختن تیمی را یونانیان از این اقوام ایرانی فرا گرفتند و واژه تیر در خود یونانی از این واژه فارسی می آید . از آنجا که هرودوت مورخ یونانی در کتاب " تاریخ " خود ( کتاب اول ، بند های ۲۱۵ و ۲۱۶ ) تصریح کرده است که این سگها در آنسوی " ارس " میزند ، و ارس در نزد هرودت بنا به تصریح بانوکوزمینا همان سیردریاست ( که پلین آنرا پاکسارت نامیده ) بحرحد مورخان دچار اشتباهات متعدد شده اند و اینکه تو میریس بروایت هرودت کورش هخامنشی را کشت ، آنرا اعلام دشمنی در پیرنه و تاریخی بین ساکنان کهن قفقاز ایران شمرده اند ، چیزی که فاقد پایه علمی است .

نکته دیگری که در کتاب مورد تقریظ شایان توجه است فرقی است که بین شیوه زندگی اقوام ایرانی خاور و باختر فلات ایران وجود داشته است . در این باره مولف مینویسد : " در شرق یعنی در آسیای میانه و کازاخستان و سیبری ، جریان طوردیگری بود . در اینجا یعنی در " باکتريا " و نواحی اطراف انتقال قبائل ایرانی از کوچ به اسکان و پرداختن به زراعت پیش از باختر ایران انجام گرفت و تماس قبائل ایرانی زبان خویشاوند ، اعم از زارع یا شایان ، به مراتب فعال تر و استوار تر بود " .

بخش مهمی از کتاب مورد بررسی ماه به بیان سبک هنری یافته های اخیر باستان شناسان در " دینیه امودریا " و در حفاریات سالهای اخیر در ایران اختصاص دارد که چون از چارچوب عام تاریخی اجتماعی خارج است و نیز بمنظور احتراز از طول کلام از آنها صرف نظر میکنیم . باید از دانشمندان شوروی بسبب اثر بسیار سود مند و روشنگرش سپا سگزار ترجمه این اثر را بفارسی آرومند بود .

ا . ط .

( ادامه " مصاحبه شاه با خودش " )

- این موضوع رشوه طوفانیان از شرکت لو کبید چه شد ؟ میگویند خواهر زاده شما هم دستش روی کار است ؟
- کی گفته ؟
- خیلی ها میگویند !
- غلط کرده اند ، شما هم روشه دروغ است ، تکذیب میکنم ! ایران تنها کشوری است که در آن دزدی نمیشود . همه از شاهنشاه خود سر مشق میگیرند .
- ولی ، خود اعلیحضرت در یکی از مصاحبه هایتان راجع به رشوه و اینها صحبت فرمودید .
- دروغ است ، دروغ است ! تکذیب میکنم .
- بعد از این فکر ها ، شاه بادی به فیخبا انداخت ، نفس عمیقی کشید و آرام شد .
- میگویند از آن روز دیگر شاه از نگرانی بیرون آمده است و یک بند به انقلاب سفید ادامه میدهد .
- عین شین

D O N Y A  
Political and Theoretical Organ of  
the Central Committee of the  
Tudeh Party of Iran

Oct. 1977 No 7

Price in :	بهای تکفروشی در کتابفروشی ها و کiosk ها :
U.S.A. ....	0.4 dollar
Bundesrepublik ....	1.00 Mark
France ....	2.50 franc
Italia ....	250 Lire
Österreich ....	7.00 Schilling
England ....	4 shilling

بهای برای کسانی که محله را در خارج از کشور بوسیله پست دریافت میکنند  
۲ مارک و معادل آن به سایر ارزها

« دنیا » را بخوانید و به پخش آن یاری رسانید !

حساب بانکی ما :

Sweden  
Stockholm  
Stockholme Sparbank  
N: 0 400 126 50  
Dr. Takman

با ما بآدر زیر مکاتبه کنید :

Sweien  
13028 Stockholm 49  
F.O.Box 49034

دنی

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران  
چاپخانه " زالتزلاند " ۳۲۵ شتاسفورت  
بهدار ایران ۱۵ ریال

Index 2